

آزادی

۳۳-۳۲



آذر و بهمن ۱۳۷۲

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

* نا آرامی های ایران
در سالگرد انقلاب
بهمن

* باز پس دادن
تروریست ها به
ایران

* ادامه بحث های راه
آزادی درباره
بازگشت به ایران

* درآمدی بر
ضرورت نواندیشی
دینی و نقش دکتر
شریعتی در آن



درگیری بر سر رادیو و
تلویزیون ایران

در این شماره می خوانید!

- ۴ * سرمقاله
- ۵ * تروریستها به ایران بازگردانیده شدند!
- ۶ * تمام مغرب سقوط خواهد کرد
- ۷ * کالبد شکافی يك لشکر کشی ...
- ۱۲ * آئینه
- ۲۰ * درآمدی بر ضرورت نواندیشی دینی ...
- ۲۴ * نظم نوین در روسیه
- ۲۶ * چپ ها باز می گردند
- ۲۷ * تروریست ها غرب را تحقیر می کنند
- ۲۸ * مسئله ملی و مفهوم تمامیت ارضی ...
- ۳۰ * دشواری های ارزی، مشکلات اقتصادی ایران
- ۳۳ * گزارش هایی از درون سازمان مجاهدین خلق
- ۳۴ * گزارش از سفر به ایران
- ۳۶ * نهضت آزادی دوره اش گذشته اما دوره
- ۳۸ * در حاشیه مصاحبه فزیدون آذرنور
- ۴۰ * بازگشت به ایران رؤیا یا واقعیت؟
- ۴۳ * دعوت به جهنم
- ۴۵ * درباره بینش امروزی چپ
- ۵۲ * سازمان نظامی حزب توده ایران ...
- ۵۵ * قدیمی ترین زندانی سیاسی دنیا ...

توجه:

از مشترکین عزیز راه آزادی تقاضا می شود، در رابطه با امر اشتراك و مسائل مالی آن با آدرس زیر مکاتبه نمایند..

Postfach 11 10 17
64225 Darmstadt
GERMANY

RAHE AZADI

Nº: 32 - 33

DEC / JAN 1993/4

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع مطرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمایید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

خطاب به همه خوانندگان و دوستان راه آزادی

راه آزادی برای ادامه انتشار به کمک همه شما، دوستان و خوانندگان وفادار خود در همه کشورها نیاز دارد. هزینه چاپ و پست روزنامه روز بروز گرانتر می شود و تعداد نشریاتی که باید بناچار بطور رایگان برای برخی مطبوعات، کتابخانه ها، مراکز، شخصیت ها و افرادی که قادر به پرداخت پول روزنامه نیستند ارسال گردد، رو به فزونی است. این در حالی است که درآمد های مربوط به تکفروشی بطور منظم وصول نمی شوند و برخی از مشترکین نیز در پرداخت های خود تأخیر می کنند.

خوانندگان گرامی می دانند که نشریه ما هزینه چندانی بابت نیروی انسانی نمی پردازد و بخش بسیار مهمی از کار های روزنامه بطور داوطلبانه صورت می پذیرد. نشریه برای بهبود کیفیت و سرعت انتشار، با توجه به پراکندگی جغرافیایی اعضای تحریریه و گروه فنی ناچار است بر تجهیزات خود بیفزاید و امکانات مناسبتری را در اختیار داشته باشد.

مجموعه این شرایط، بحران مالی روزنامه را بطرز نگران کننده ای تشدید کرده است و حتی ادامه فعالیت آنرا به خطر انداخته است. از اینروست که راه آزادی برای برون رفت از این بحران دست یاری بسوی همه شما، خوانندگان، دوستان وفادار و گرامی و همه کسانی که می توانند در این راه قدمی بردارند، دراز می کند.

برای ما در شرایط کنونی چند منبع افزایش درآمد وجود دارد:

۱ - افزایش شمار مشترکین بعنوان مطمئن ترین منبع درآمد نشریه، یا بالا رفتن تک فروشی. ما همه دوستان خود را فرا می خوانیم تا در پیدا کردن مشترکین جدید، یافتن مراکز جدید فروش نشریه (کتابفروشی، روزنامه فروشی، ایستگاه قطار و...) ما را یاری دهند.

۲ - دوستان ما می توانند با تماس با کتابخانه های معتبر، مراکز فرهنگی و... راه آزادی را معرفی و از آنها بخواهند نشریه را آبونه شوند.

۳ - ارسال کمک مالی به نشریه و بویژه مراجعه به افراد، مؤسسات و مراکزی که می توانند به نشریه کمک مالی کنند.

۴ - مراجعه به مؤسسات، افراد و مراکز گوناگون برای گرفتن آگهی. راه آزادی از این پس در تلاش درج آگهی و جلب نظر سازمان ها و مؤسسات و افراد برای گرفتن آگهی است.

راه آزادی تا کنون با تکیه به کمک های شما دوستان و خوانندگان خود توانسته است به انتشار خود ادامه دهد. در این شرایط دشوار نیز ما بروی همکاری تک تک شما حساب می کنیم.

ما را در ادامه فعالیت هایمان یاری دهید.

۱۵ سال از انقلاب بهمن گذشت! سرخوردگی، بحران، عصیان

روانشناسی محافظه کارانه ای در میان افکار عمومی دانست که عملکرد خشن و خودکامه ۱۵ ساله جمهوری اسلامی در پی آورده است. حوادث خونین مشهد، اراک، شیراز و زاهدان در ۳ سال گذشته در حقیقت اوج ناامیدی و واماندگی مردمی است که زیر بار اینهمه فشار له می شوند.

ناامیدی و سکون نسبی کتونی همچنین ریشه در عدم وجود دورنمای یک تحول روشن به سمت دموکراسی و جامعه آزاد است. تجربه بسیار گرانبهای انقلاب بهمن به همه نشان داد که چگونه در نبود یک نیروی دموکراتیک با برنامه روشن سقوط یک رژیم بخودی خود اوضاع بهتری در پی نخواهد آورد. متأسفانه اپوزیسیون دمکرات ایران ۱۵ سال پس از انقلاب در مقابله با جامعه ای با این درجه از درماندگی و آشفتگی هنوز بر پراکندگی ناامید کننده خود غلبه نکرده است و نزد مردم از حضور ملموس برخوردار نیست.

در کنار این دورنمای تاریک و نگران کننده، نباید روزنه های امید را هم از یاد برد. در طول سالهای گذشته نیروی اجتماعی مهمی در ایران بویژه در میان روشنفکران و نیروی متخصص از طریق مطبوعات و سایر امکانات موجود بتدریج به بیان فکر و تجربه خود دست زده اند و شاید نکته ای که در این میان بیش از پیش در خور توجه است اعتقاد روشن همه اینها به ضرورت دمکراسی، حکومت قانون و حکومت جدا از مذهب و تحمل غیر خودی است. این نیرو خیرمایه و وجدان آگاه جنبش های اجتماعی است که جامعه ما بناگذر طی سال های آتی آریست آنهاست. از سوی دیگر گرایش به سازمان یابی برای مقابله با مشکلات موجود بطور بی سابقه ای در میان اقدار و گروه های مختلف از کارخانه گرفته تا حوزه اندیشه و قلم و دانشگاه رشد کرده است.

همه حکومت های خودکامه دنیا سرانجام روزی از قدرت بزیر کشیده شده اند. جمهوری اسلامی را هم از این سرنوشت محتمل گریزی نیست. اگر طی ۱۵ سال دست اندرکاران همه چیز را در خدمت «چگونه ماندن» بکار گرفتند، به نظر می رسد امروز، اگر هنوز اندکی هوشمندی در آنها بتوان سراغ گرفت، باید به «چگونه رفتن» بیندیشند. میلیون زن، روشنفکران، حقوق بگیران، کرده ها، بلوچ ها و سایر اقلیت ها، جوانان، کارگران و سایر تهیدستان شهر و روستا همگی برای رفتن این حکومت لحظه شماری می کنند. جمهوری اسلامی تنهاست. تنها تر از همیشه!

بخشیدند. رهبری فره مند توانست سایه خود را در همه جا بگستراند.

با سقوط رژیم شاه این اتحاد و یکپارچگی جای خود را به تمایل آشکار رهبری به کشاندن همگان زیر چتر واحد داد. اما سرنوشت ناگزیر چنین گرایشی جز گسست و جدائی در جامعه و قرار گرفتن قدرت سیاسی در دستهای اقلیتی از بازیگران اجتماعی انقلاب نبود. جنگ در گسترش این روند نقش بسیار کلیدی ایفا کرد و صد ها هزار جوان با اشاره رهبر برای پیروزی آرمان شهر خود به جبهه ها سرازیر شدند. شکست در جنگ، خودکامگی در سیاست و بی تدبیری در اقتصاد ناقوس مرگ این آرمانگرایی شوربخت را بصدا درآوردند. شمار اندکی گرد حکومت ماندند و توده های مردم هر روز بیشتر از منطبق و ارزش های آن فاصله گرفتند. مرگ آیت الله خمینی نقطه پایان حضور رهبری فره مند بود. در حقیقت روایت اسلامی انقلاب و آرمان های مربوط به آن هم با او به خاک سپرده شد. در روند تحولات ۵ سال گذشته نو واقعیت اساسی بروشنی مشاهده شدند: نخست عدم کارایی و ناتوانی دولت رفسنجانی برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی فراگیر و بی سابقه ای که زندگی را برای مردم بصورت جهنم واقعی درآورده است. دولت رفسنجانی بر این باور بود که برخی اصلاحات کم دامنه و اندکی «اغماض» در زمینه آزادی های اجتماعی راه را برای رونق همه جانبه اقتصادی و رشد سرمایه گذاری و مشارکت نیرو های متخصص خواهد گشود. رویداد های سالهای گذشته نشان دادند که بدون تحول بنیادی در ساختار حکومتی، بدون استقرار حکومت قانون، بدون جلب اعتماد توده های مردم، اصلاحات اقتصادی، حتی اگر با نیت خیر و سمگیری درست توأم باشند، راه بجایی نخواهند برد.

دوم اینکه همین اصلاحات عجولانه و کم دامنه روند گسست و جدائی بین نیرو های حاکمیت را تشدید کرده است و بخشی از آنها زیر فشار واقعیت ها و تجربه سال های گذشته به درک ها و برداشت ها گاه بگلی متفاوتی دست یافته اند. در کنار این تحولات فساد فراگیر مسئولین و آلودگی سران حکومت در زد و بند ها و دزدی های کلان به عامل دیگر برای سرخوردگی هواداران جمهوری اسلامی بدل شده است.

اما با وجود همه این واقعیت های تکان دهنده و تلخ و با وجود همه این فشار ها و محرومیت ها، با وجود آنکه جامعه در آستانه يك انفجار اجتماعی عظیم است، هیچ جنبش منسجم و هماهنگی در جامعه مشاهده نمی شود. این پدیده را باید بیش از همه ناشی از سرکوب بیرحمته نیرو های مخالف در سال های پیش و حضور و رشد

در حالیکه مراسم تدارک شده ۱۵ سالگی انقلاب بهمن به همان روال کسالت آور و نمایشی سال های پیش جریان داشت، ناگهان شلیک چند تیر هوایی هنگام سخنرانی هاشمی رفسنجانی و نیز حادثه تظاهرات زاهدان سبب شدند نگاه ها بار دیگر بسوی این رویداد مهم تاریخی بازگردند و بسیاری از خبرگزاری های خارجی آنرا نشانه های زوال جمهوری اسلامی قلمداد کنند. درست همین برداشت و بازتاب گسترده آن در داخل و خارج کشور سبب شد حادثه ای که در ابتدا از سوی جمهوری اسلامی بسیار کوچک و جزئی جلوه داده می شد، ناگهان بصورت موضوع تبلیغاتی مهمی در آید. دست اندر کاران بنا بر سنت همیشگی اینبار نیز «توطئه بیگانگان» و «دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی» را پیراهن عثمان کردند تا در گرد و غبار تبلیغاتی آن برای خود اعتبار و مشروعیتی نزد افکار عمومی در ایران دست و پا کنند.

جامعه ما طی ۱۵ سال گذشته با شیوه های آوازه گیری جمهوری اسلامی خو گرفته اند و به نظر نمی رسد که نمایش هایی از این دست، در میان افکار عمومی که جای خود دارد، حتی خودی ها را اسیر هیچان کند و در آنها شوروی دیگر برانگیزد. سرخوردگی ناشی از واقعیت های تلخ زندگی روزمره و نیز آرمان های قربانی شده و رویا های بر باد رفته اینچنان همه گیر و پدیده است که مردم به همه حوادث یا بدبینی مثال زدن می نگرند و چه بسا مردم بسیار هم خوشحال می شدند که این «توطئه» ها به ثمر می نشست و در اوضاع کشور بحران زده ما گشایش حاصل می شد.

۱۵ سال از انقلاب بهمن می گذرد و مردم ما هیچگاه تا این اندازه شوربخت، سرخورده و پریشان نبوده اند. جامعه ایران هیچگاه اینچنین بحران زده و آشفته و ناتوان نبوده است. تو گویی همه بلا های عالم بر سر این مردم خراب شده است.

انقلاب بهمن ۵۷، بدون تردید یکی از رویداد های اجتماعی بزرگ و کم نظیر قرن حاضر به شمار می رود. انقلاب ایران واکنشی خشم آلود و عصیانی علیه رشد و تحول نا متعارف و ناموزون و بشدت برون گرای جامعه دوران پهلوی و شیوه خود کامة دولتمداری آن بود. انفجار اجتماعی ۵۷ بازیگران اجتماعی جدیدی را به صحنه سیاسی ایران آورد. برای نخستین بار میلیون ها زن و مرد در کنار هم به خیابانها آمدند و جوانان با شیفتگی و ایثار توصیف ناپذیر و تعقیر گلوله و مرگ آرمان گرایی انقلاب را قوام

تروریست ها به ایران بازگردانیده شدند!

در روز چهارشنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲، دولت فرانسه به بهانه مصالح ملی، محسن شریف اصفهانی و احمد طاهری دو تن از اعضای یک شبکه تروریستی وابسته به جمهوری اسلامی و متهم به شرکت در قتل کاجم رجوی (۲۴ آوریل ۱۹۹۰)، در ژنورا که از سوی دستگاه قضائی سوئیس تحت پیگرد بودند، بی سر و صدا بازگردانید.

اقدام دولت فرانسه که آشکارا مغایر با معاهدات اروپائی ۱۲ دسامبر ۱۹۵۷ در مورد استرداد مجرمین و ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ در مورد مبارزه مشترک با تروریسم بود، اعتراض و انتقاد مطبوعات و جراید و بسیاری از شخصیت ها، احزاب و سازمانهای سیاسی فرانسه و نیز اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور را برانگیخت و از سوی اکثر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون تقبیح و محکوم گردید.

در این میان واکنش مقامات دولتی و قضائی سوئیس نسبت به این واقعه و نسبت به توضیحات مسئولین دولتی فرانسه حاکی از غافلگیری، تأسف و خشم شدید آنان بود و برخی منابع موثق اعلام کردند که این کشور احتمالاً شکایتی تسلیم شورای اروپا خواهد کرد. وزیر دادگستری سوئیس، «آمولد کولر» در مصاحبه ای با روزنامه سوئسی «نوو کوتیدین»، ضمن ابراز تأسف و خشم خود گفت که دولت سوئیس بهیچوجه پیش از ۲۹ دسامبر از تصمیم مقامات فرانسوی آگاهی نداشته و تأکید کرد که عدم استرداد این دو نفر به سوئیس و بازگرداندن آنان به ایران برای دولت سوئیس کاملاً غافلگیر کننده و حیرت آور بوده است. وی اظهارات وزیر امور اروپائی فرانسه را که مدعی شده بود که «دولت سوئیس قبلاً در جریان تصمیم دولت فرانسه قرار گرفته و آنرا درک می کند»، تکذیب کرد و گفت «سخنان وی برای او کاملاً غیر قابل درک است». وی اظهار داشت که پیش کشیدن مصالح ملی تنها در صورت وجود تهدیدی پر اهمیت مثلاً تهدید گسترده ای که امکان جلوگیری از آن وجود نداشته باشد و جان بسیاری را در خطر قرار دهد قابل درک است و افزود که «دولت سوئیس نیز هنگام تحویل دو متهم به شرکت در قتل شاپور بختیار به فرانسه، مورد تهدید ایران قرار گرفته بود و استرداد این دو تن برای سوئیس خطرانی نیز در بر داشت با این حال دولت سوئیس کنوانسیون اروپائی استرداد مجرمین را مورد احترام قرار داد.» رولن شاتلن قاضی سوئسی مسئول این پرونده نیز ضمن ابراز ناخرسندی خود از بازگرداندن محسن شریف اصفهانی و احمد طاهری به ایران گفت که وی اطمینان دارد که این دو تن حد اقل با خرید سلاح بکار گرفته شده و نیز به اجاره گرفتن اتومبیل استفاده شده در جریان قتل کاظم رجوی، در این اقدام دست داشته اند. از سوی دیگر فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه در ملاقات خود با نمایندگان مطبوعات بمناسبت آغاز سال نو مسیحی گفت که وی درباره بازگرداندن دو ایرانی متهم به ایران تنها پس از انجام آن مطلع شده است.

این دو نفر تروریست و از سازمان دهندگان قتل های سیاسی اپوزیسیون ایران در اروپا بوده اند. اما جالب است که وزیر خارجه فرانسه بجای محترم شمردن کنوانسیون استرداد مجرمین و تحویل تروریست ها به مقامات قضائی سوئسی صاف و ساده آنها را بدون مجازات به ایران می فرستد. اما در اینکه دولت فرانسه تسلیم هیچکس نشده است، نیز باید تردید کرد. واقعیت این است که تا به امروز چند و چون شانناژ ها و تهدید های جمهوری اسلامی در این رابطه دقیقاً برملا نشده اند و مسئولیت آن هم گردن مقامات دولتی فرانسه است که در برابر سوالات متعددی که از سوی نیرو های سیاسی و مطبوعات و رسانه های گروهی از آنها می شود با قیام شدن پشت سر «مصالح ملی» از دادن پاسخ طفره می روند.

اما جملات و عباراتی نظیر: «روابط میان ایران و فرانسه دچار ضربات جدی خواهد شد.» و یا «عاقلانه و منطقی خواهد بود که دولت فرانسه نسبت به آن جداً تأمل نماید.» که قبل از اعزام تروریست ها به ایران بر زبان محمد جواد لاریجانی معاون کمیسیون امور خارجه مجلس شورای اسلامی جاری شده اند و نیز انفجار بمب در مقر ایر فرانس و جلو سفارت فرانسه در تهران بتوسط «حزب الله جنوب تهران» (به بهانه حضور مریم رجوی در پاریس) بدون شك معانی دیگری جز تهدید و ارعاب ندارند و هیچ عبارت دیگری چون «تسلیم در برابر تهدید و ارعاب» اقدام دولت فرانسه را توضیح نمیدهد.

آزموده را آزمودن خطاست

البته این اولین بار نیست که کشور های اروپائی این چنین در مقابل تهدید و ارعاب جمهوری اسلامی تسلیم می گردند. در گذشته نیز آنان و بویژه دولت فرانسه که مدعی پرچمداری آزادی و دفاع



نخست وزیر و وزیر کشور فرانسه

مصالح ملی یا تسلیم در برابر شانناژ؟

آلن ژویه وزیر امور خارجه فرانسه در گفتگونی با رادیوی اروپا، آن فرانسه اظهار داشت که «دولت فرانسه تسلیم هیچکس نشده است.» و افزود: «مبارزه با تروریسم این نیست که سازمان دهندگان تروریسم را در خاک کشور خود نگه داریم.» سخنان این مسئول فرانسوی جای هیچ تردید و شبهه ای باقی نمی گذارد که

از حقوق بشر است، به بهانه های مشابهی قاتلان و تروریست های اعزامی رژیم را روانه تهران کرده اند و چالب اینجاست که هر بار بلافاصله اقدام آنان با يك اقدام و یا يك سلسله اقدامات تروریستی از سوی رژیم پاسخ داده شده است. به چند نمونه زیر توجه فرمائید:

- در ۲۹ آوریل ۱۹۸۷ وحید گرجی مترجم سفارت جمهوری اسلامی که دخالت وی حد اقل در تدارک لجستیکی گروه تروریست مسئول بمب گذاریهای خونین زمستان ۸۶ در خیابانهای پاریس بر مقامات قضائی و پلیس فرانسه مسلم بود پس از يك گفت و شنود مختصر با قاضی مسئول پرونده روانه تهران گردید.

- در ژوئیه ۱۹۸۷ حمید چیتگر یکی از رهبران سازمان طوفان در اطریش تور شد.

- در ژوئیه ۱۹۸۹ عبد الرحمن قاسملو دبیر کل و عبد اله قادری مسئول اروپائی حزب دموکرات کرستان در وین ترور شدند.

- در ژوئن ۱۹۹۰ دولت فرانسه (این بار هم به بهانه رعایت مصالح ملی) انیس نقاش ضارب شاپور بختیار و متهم به قتل دو فرانسوی (يك رهگذر و يك مأمور پلیس) را که محکوم به حبس ابد بود از زندان آزاد و به مقامات ایرانی تحویل داده شد.

- مأمورین رژیم در اکتبر ۱۹۹۰ سیروس الهی را در جلو ساختمان محل اقامتش در پاریس ترور کردند.

- پرومند از مسئولین نهضت مقاومت در پاریس ترور شد.

- در ۶ اوت ۱۹۹۱ شاپور بختیار همراه خزانة دار نهضت مقاومت در منزل مسکونی شاپور بختیار واقع در حومه پاریس به قتل رسیدند. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، بدنبال این ترور ها شبکه تروریستی خود را در اروپا گسترش داد. این شبکه پس از قتل نوری دهکردی از چپ های منفرد، دکتر صادق شرفکندی دبیر کل و ۲ تن دیگر از مسئولان حزب دموکرات کرستان ایران در برلن، مقدمات يك رشته عملیات تروریستی دیگر از طریق شناسائی و تعقیب شخصیت های سیاسی و رهبران اپوزیسیون

در سراسر اروپا و بویژه در آلمان و فرانسه را آغاز کرد و در تابستان و پاییز ۹۲ مطبوعات و رسانه های گروهی آلمان از یکسو از وجود يك رشته همکاریها بین دولت آلمان و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی پرده برداشتند و از سوی دیگر با استناد به شواهد و مدارک مستند و تحقیقات گسترده پلیس، «واواک» و شخص فلاحیان وزیر اطلاعات را مسئول بیش از ۲۸ ترور و قتل

در اروپا معرفی نمودند.

از حضور گسترده شبکه تروریستی وابسته به جمهوری اسلامی در اروپا و بویژه در خاک آلمان خبر دادند - به اطلاعیه شماره ۷ کمیته ضد ترور - راه آزادی شماره ۳۱ توجه فرمائید.

با فعال شدن مجدد محسن شریف اصفهانی و احمد طاهری در عملیات شناسائی رهبران اپوزیسیون در کلن و با توجه به نوع گذرنامه هائی که این دو نفر در اختیار داشته، وابستگی آنان به يك شبکه تروریستی دولتی برای پلیس آلمان قطعیت می یابد. و سرانجام در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۲ پلیس امنیتی آلمان، پلیس فرانسه را در جریان عبور آنها از مرز بلژیک به قصد فرانسه آگاه می کند، و ۴ روز بعد محسن شریف اصفهانی با گذرنامه شماره ۳۷۹۸.۸۶ جمهوری اسلامی تحت نام علی کمالی و احمد طاهری با گذرنامه شماره ۳.۰۹۴۲۴ تحت نام محمد سجادیان در حالیکه بلافاصله بعد از ورود خود به خاک فرانسه عملیات شناسائی و تعقیب اپوزیسیون را آغاز کرده بودند، در منطقه ۱۱ پاریس دستگیر می شوند.

بلافاصله بعد از دستگیری تروریست ها مقامات قضائی سوئیس خواستار تحویل آنان گردیدند. و در فوریه ۹۳ پاسخ مساعد مقامات فرانسوی به آنان ابلاغ گردید و پس از اینکه چندین بار اعزام آنان به سوئیس تعویق افتاد سرانجام دولت فرانسه همانطور که یادآور شدیم آنها را بجای ژنو روانه تهران کرد.

به نوشته لیبراسیون چاپ پاریس یکی از مقامات وزارت کشور ایران ۳ هفته پیش از آزادی تروریست ها بطور مخفی از پاریس بازدید کرده بود. هفته نامه فرانسوی اکسپرس در شماره ۱۴ ژانویه خود گزارش مشروحی از شبکه های تروریستی جمهوری اسلامی در اروپا چاپ کرده است که در آن از جمله به نقش برادر بزرگتر هاشمی رفسنجانی و یکی دیگر از نزدیکان رژیم تهران بنام هندی اشاره شده است. در این مقاله تکان دهنده گوشه هایی از گزارش پلیس فرانسه چاپ شده است که طی آن دولت جمهوری اسلامی بروشنی مسئول قتل های سیاسی خارج از کشور معرفی شده است.

اما با اینهمه مسئولین سیاسی فرانسه از دست زدن به اقدامات جدی علیه جمهوری اسلامی خودداری می کنند و حتی مطبوعات این کشور پدیدینی خود نسبت به امکان عدم برگزاری دادگاه قاتلان شاپور بختیار را پنهان نمی کنند.

جنگ قدرت در الجزایر:

تمام مغرب سقوط خواهد کرد

آیت احمد، ۶۷ ساله، یکی از قهرمانان تاریخی جنگ رهائی بخش الجزایر علیه استعمار فرانسه و دبیر کل مهمترین حزب اپوزیسیون این کشور، یعنی جبهه نیرو های سوسیالیست است. مجله آلمانی «اشپیگل» در ماه ژانویه ۱۹۹۴ گفتگویی با وی انجام داده است. ما نظر به اهمیت مسائل مطروحه در این گفتگو ترجمه آن را از نظر خوانندگان در راه آزادی می گذرانیم.

اشپیگل: آیا می توان با افراطیون مذهبی به سازش رسید؟ رژیم الجزایر، خشونت خود را با ضرورت رفع خطر دیکتاتوری اسلامی توجیه می کند.

آیت احمد: ما هم با يك جمهوری اسلامی مخالفیم. الجزایر يك کشور مدرن است. ما ایران و سودان نیستیم. رژیم الجزایر، نیرو های دمکراتیک را تحت فشار قرار داده است و به افکار عمومی جهان، الترناتیو (بدیل) نادرستی را القاء می کند: ما یا حکومت الهی، به این ترتیب در مقایسه با بنیادگرایان، حکومت گران بهتر به نظر می آید. اما اینان فاقد هرگونه توانی برای توکراسی هستند و فقط يك چیز می خواهند: حفظ امتیازات خود.

اشپیگل: آیا جبهه سلامت اسلامی قادر است بزودی به قدرت دست یابد؟

آیت احمد: برای این قدرت یابی تنها دو سناریو موجود است: اول اینکه رژیم در يك جنگ داخلی شکست بخورد، چرا که هیچگونه پشتیبانی در میان مردم ندارد. دوم، در نتیجه يك توافق پنهانی میان جبهه سلامت اسلامی و رژیم.

اشپیگل: انتظار شما از مذاکره با افراطیون چیست؟ آیت احمد: من نمی گویم که ما می توانیم نیرو های اسلامی را دمکراتیزه کنیم. اما ما باید در مذاکره با آنان به نتیجه برسیم. مردم از خشونت - چه از طرف رژیم و چه از طرف جبهه سلامت - خسته شده اند و اسلامی ها هم این مساله را می دانند. آنان را باید در مقابل مسئولیتشان قرار داد و مهار کرد.

اشپیگل: نیرو های اسلامی را دیکتال چگونه توانستند به چنین مدعیان خطرناکی تبدیل شوند؟

آیت احمد: این دیکتاتوری شاه بود که خمینی را به قدرت رسانید. در الجزایر، دیکتاتوری دولت و ارتش، هرچ و مرج اقتصادی و يك خلاء سیاسی به وجود آورد. حاشیه نشین ها و طرد شدگان در مساجد دنبال پناهگاهی می کردند. افراطیون مذهبی می دانند از این موقعیت چگونه استفاده کنند.

اشپیگل: شما یکی از مهمترین رهبران بربر کشورتان محسوب می شوید، آیا مبارزه میان رژیم و جبهه سلامت اسلامی، درگیری سنتی قومی میان اعراب و بربر ها را نیز دامن خواهد زد؟

آیت احمد: این يك خطر عاجل است. اما نه به این دلیل که يك درگیری بنیادین میان اعراب و بربر ها وجود دارد. ما جدائی طلب نیستیم. همه ما الجزایری هستیم. اما رژیم می کوشد ما را هم وارد کارزار درگیری با جبهه سلامت اسلامی کند. او در واقع می خواهد جبهه ای از بربر ها در مقابل اسلامی ها ایجاد کند.

اشپیگل: پیروزی اسلامی های افراطی در الجزایر چه پیامد هائی می تواند برای کشور های همسایه مراکش و تونس داشته باشد؟

آیت احمد: اگر بنیادگرایان در الجزایر پیروز شوند، تمام مغرب سقوط خواهد کرد. همه تاریخ ما چنین نظری را تأیید می کند. اروپا باید از جنگ در بوزنی هرزگورین درس بگیرد. رشد برخی از پدیده ها را باید در نطفه خفه کرد. اما اروپا همیشه کم کاری می کند و دیر وارد عمل می شود.

اشپیگل: اروپا چکار می تواند بکند؟ آیت احمد: باید با همه اهرمهای اقتصادی و سیاسی فشار آورد و دولت الجزایر را به دمکراتیزه کردن واداشت. تنها به این ترتیب می توان الجزایر را نجات داد.

برگردان: ب. شهابنگ

چگونه می توان برادر «رئیس جمهور» را دراز کرد؟

کالبد شکافی يك لشگرکشی برای بریدن «صدا» و آلودن «سیما» رقیب!

ب. الوند

اگر شما بامن و من با شما
مقابله کنیم غیر از اینکه دیگران
سوء استفاده کنند چیزی بدست
نمی آید!

امام خمینی

باید اعتراف کرد که چگونه حکومت پانزده ساله اسلامی بر مملکت محنت زده ما، خرابیها و مصائب فراوان و غیرقابل جبرانی ببار آورده است؛ اما لا اقل می توانیم بدان را خوش کنیم که از نظر شناخت میزان فساد و بی اخلاقی موجود در يك رژیم بی آینده، مردم ایران با «سوء استفاده» از جنگ های پایان ناپذیر آخوندی درس های بزرگ و باور نکردنی آموخته اند. می توان پذیرفت که اگر شخص مرحوم ماکیاول و گوبلز هم از قبر بیرون می آمدند و در يك دانشگاه آزاد اسلامی، می خواستند دعای ترین سطوح «پدر سوختگی» در سیاست را هم یاد مردم ایران بدهند، هرگز به گرد پای این شاگردان مستعد و نابغه خود نمی رسیدند و لاجرم با تحسین و ناباوری فراوان از اینهمه پیشرفت غول آسا که در «علم سیاست» آنها بوقوع پیوسته است حیران به قبور خود بازمیگشتند!

بهمین دلیل، بر ما روزنامه نویس ها واجب است که هر از چند گاهی، یکی از «عملیات» محیر العقول رهبران کارکشته جمهوری اسلامی را، کالبد شکافی کرده و با تحیر و تواضع میزان تعمیق و گسترش علم زمامداری و آخرین پیشرفت های آنرا به جهانیان بشناسانیم.

گاهشماری که نصفش زیر

زمین است!

بعنوان خواننده عادی، وقتی روزنامه های تهران را ورق می زنیم، حدود اواسط آبانماه، احتمالاً در يك صبح آفتابی، رئیس مجلس خبر می دهد که «گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی از عملکرد صدا و سیما» جمهوری اسلامی، آماده شده و اینک به اطلاع نمایندگان مجلس میرسد. این گزارش پنجاه - شصت صفحه ای، بمدت دو روز از کار از تریبون مجلس قرائت میشود و نه فقط مستقیماً از همان «صدا» بیچاره جمهوری اسلامی پخش میگردد، بلکه همزمان در نشریات پیز و درشت هم مفصلاً منعکس شده و به این ترتیب، طرفان ظاهراً بدون مقدمه ای آغاز میشود. تا روزنامه های «خودی» مقالات و سرمقالات تدارک شده خودرا از کشور درآورند و بجای برسانند و برای گزارش مذکور به به و چه چه بنویسند، و غیر خودی ها، از لحن خشن و

* - اگر کسی بخواهد دنبال سر نخ بگردد، باید عملیات اکتشافی خودرا پس از روشن شدن آتش جنگ شروع کند و طبق رهنمود امام خمینی به «سوء استفاده» از افشاگری طرفین پردازد!

* - «برادران» برای این گزارش زحمت کشیده اند و يك گزارش ۵۰۰ - ۶۰۰ صفحه ای تدارک دیده اند!

* - ملایان رژیم، به اقتضای حرفه سابقشان، قدر هر چه را ندانند، به منزلت تبلیغات و تحمیق مردم بخوبی واقفند و بهمین دلیل، در تصفیه حساب فعلی، خلع سلاح رفسنجانی از حربه تبلیغات، از واجبات اسلام عزیز است!

* - از آنجا که رسالت اصلی ملایان، حفظ ناموس ابناء بشر از شر بی ناموسان است، گزارش مجلس در این زمینه، يك سند بی همتاست!

* - چگونه یکی از جوک های استاد آیت الله مطهری تحریف شده و بنام توهین به مقام شامخ رسالت علیه مدیر عامل صدا و سیما بکار رفته است!

* - از پاپوش هائی که برای هاشمی دوخته اند، یکی هم اینست که در برنامه هنر هفتم، مجری برنامه اینگونه القاء میکند که هنرمند باید آزاد باشد!

* - مدیر عامل صدا و سیما، در انتهای جوابیه اش تصریح میکند که گزارش کمیسیون مجلس «با نیت خاص و قصد سیاسی قبلی» تهیه شده و خطاب به مردم آنها را «مطمئن» میسازد که «جای نگرانی نیست»!

بیسابقه گزارش چهار حیرت گردند، ضربه بعدی فرود می آید و «صداهای مربوطه برنامه عادی رادیو را قطع کرده و بعدت چند ساعت، جوابیه کف بر لب آورده سازمان صدا و سیما را علیه گزارش مذکور پخش می کند و متن آنرا برای روزنامه ها می فرستد و به این ترتیب مغلوبه شدن یک عملیات لشکرکشی، به اطلاع مردم میرسد؛ البته چون همزمان با قطع برنامه های رادیو برای خواندن جوابیه، هنوز قسمت هائی از آن نوشته نشده و آماده قرائت نیست، گوینده نوید میدهد که بقیه جوابیه را بعداً به اطلاع مردم شهید پرور خواهد رسانید؛ اما رهبر جمهوری اسلامی و ولی فقیه مسلمین جهان بموقع وارد ماجرا میشود و از پخش قسمت بعدی جوابیه از رادیو جلوگیری میکند و به این ترتیب، سرپرست صدا و سیما بقیه مطالب را برای روزنامه ها می فرستد. انتشار مطالب مذکور، آتش جنگ را شعله ور میسازد و اگر کسی بخواهد دنبال سر نخ بگردد، باید عملیات اکتشافی خود را از همین جا شروع کند و طبق رهنمود امام خمینی، به «سوء استفاده» از افشاکاری طرفین بپردازد.

چون هاشمی مدیر عامل صدا و سیما، در جوابیه مربوطه، همزمان با فحاشی و پرخاشگری بسیار شدید علیه گزارشگران مقدار زیادی هم خود را به موش مردگی زده و بارها و بارها خود را خاک پای ولایت فقیه و چاکر سینه چاک او و خدمتگزار رهنمود ها و فرمایشات نامبره معرفی کرده است، رئیس مجلس، که حسابی از دست وی و گستاخی اش در جواب دادن خشمگین است، طی نطق مفصلی در مجلس، افشاء میکند که اولاً تحقیق و تفحص، وظیفه مجلس است، ثانیاً وقتی «آقایان» درخواست تحقیق کردند، بلحاظ اینکه صدا و سیما زیر نظر مقام ولایت فقیه اداره میشود رئیس مجلس ابتدا کسب تکلیف را واجب دانسته است و از آنجا که «ولی امر مسلمین مقام معظم رهبری است، ولایت او ولایت رسول الله و خدا است... و ما باید متابعت از ایشان کنیم» تشریح می کند که چگونه ولی فقیه چراغ سبز داده است و پس از اینکه خوب نشان داد که این «عملیات» فقط به درخواست «آقایان» نیست، بلکه همه جانبه هماهنگی شده است، از قول ولی فقیه اعلام میکند که ایشان نه فقط با «تفحص» موافقت فرمودند، بلکه اضافه فرمودند «اشخاص را هم بررسی کنید!» به این ترتیب مشت محکم پرتاب میشود و چون همه می دانند که در اینجا منظور از «اشخاص»، آبدارچی های صدا و سیما نیستند، هاشمی خودش باید حساب کار خودش را بکند!

در ضمن رئیس مجلس اضافه می کند که «بندۀ از کیان و منزلت مجلس دفاع میکنم» و نمی گذارد به یکی از «قدرت مند ترین مجالس دنیا» اینگونه بی احترامی و توهین شود و اشاره میکند که چون «انتصاب و عزل مدیر عامل صدا و سیما با مقام معظم رهبری است ما در آن مقوله سخنی نمی گوئیم.» در همین سخنرانی است که وی افشاء میکند که «برادران» برای این گزارش یکسال زحمت کشیده اند و یک گزارش ۵۰۰ - ۶۰۰ صفحه ای تدارک دیده اند. سپس مرتب آنرا کم و زیاد کرده اند و ابتدا ۳۰۰ و بعد ۱۵۰ صفحه و سرانجام ۶۰ صفحه مطلب، درست به قامت برادر بخت برگشته رئیس جمهور درست کرده اند و امروز روز پس دادن حساب است!

تشخیص میزان و موارد «سوختگی»!

خوانندگان ما می دانند که ماجرای تصفیه حساب ها و منازعات بی پایان چنانچه، به قدمت عمر رژیم اسلامی است و در هر دوره ای، جناح غالب، برای سرویس کردن دهن مغلوبین به سلسله عملیاتی متوسل شده است که بسته به مورد به تدارک کوتاه یا دراز مدت احتیاج داشته است.

مرحله جدیدی که با دومین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی آغاز گشته است، سرتاسر، ماجرا های پر زد و خورد چنانچه است که با داشتن اکثریت مجلس، عملیات کسب قدرت انحصاری را آغاز کرده است و با هر گام، ضربه ای به اقتدار رفسنجانی می زند، تا سرانجام روزی به حاکم بلامنازع تبدیل گردد. تشکیل کابینه رفسنجانی، رأی اعتماد به وزرای نامبره، تعویض وزرای «نامطلوب» وی، تغییر سیاست های نامبره در عرصه های مختلف اقتصادی و اجتماعی همه و همه، اجزاء برنامه دراز مدتی است که قرار است احتمالاً با تسلیم بلا شرط رئیس جمهور به مرحله نهائی گام گذارد. در این میان، رادیو و تلویزیون حربه بسیار مهمی است که رفسنجانی با مهارت و تیزبینی، در نوازه سال گذشته، آنرا در اختیار داشته است و بفتح خود از آن استفاده میکرده است. ملایان رژیم، به اقتضای حرفه سابقشان، قدر هرچه را ندانند، به منزلت تبلیغات و تعمیق مردم در ادامه

فرمانبرداری بخوبی واقفند و گرچه در دوران حکومتشان، به قدر و منزلت زندان و شکنجه و سرنیزه و مسلسل هم بخوبی پی برده اند، اما هرگز جایگاه پر اهمیت تحقیق را فراموش نمی کنند. به این ترتیب، در مرحله جدید تصفیه حساب، پیش از هر چیز خلع سلاح رفسنجانی از حربه تبلیغات، از واجبات اسلام عزیز است! بیهوده نیست که رفسنجانی هم برادرش را وامیدارد تا با تمام قدرت دم شیر را لگد کند و به میدان یک جنگ «ناموسی» پای بگذارد؛ خواننده کنجکار، البته برای اینکه بفهمد، این یک سال تدارک گزارش تحقیق و تفحص، از کجا آب می خورد و رقیب از چه زمانی بفکر طرح حمله و این لشکرکشی بیسابقه افتاده است، نه از گزارش چیزی دستگیرش خواهد شد و نه از جوابیه مدیر عامل صدا و سیما دم خروس را پیدا خواهد کرد. باید این جنگ مغلوبه میشد، و همه به هم می پریدند، تا از لابلای این افشاکاری ها بشود «سوء استفاده» هائی کرد و میزان و موارد «سوختگی» را تشخیص داد!

در واقع حالا که هر دو طرف بخشم آمده اند و برای هم خط و نشان می کشند، روزنامه رسالت، «سوابق امر» را رو می کند و مثلاً برای اینکه نشان دهد، مدیر عامل مربوطه دفعه اول نیست که پیش را از گلیمش دراز تر میکند، به یادآوری رأی اعتماد مجلس به وزیر نفت می پردازد و از اینکه هاشمی در این واقعه، به حمایت از وزارت نفت برخاسته و دفاع وزارتخانه را مشروحاً از رادیو پخش کرده و عملیات حذف وزیر را خنثی ساخته است شدیداً اعتراض میکند و بخصوص یادآور می شود که همان وقت هم به پخش این برنامه از رادیو بوسیله مهندس یحییی اعتراض شد، اما هاشمی به این اعتراض پاسخ توهین آمیزی داد و از اقدام خود دفاع کرد.

همین روزنامه، آنگاه با اظهار خشم از اینکه مثلاً در جوابیه صدا و سیما به آقای پرورش «این زندان رفته و سیلی خورده شاه ملعون» توهین شده و انهم بوسیله «کسی که در کوران انقلاب در آمریکا به سر می برده»، به افشاکاری هایش ادامه داده و از جمله بیاد می آورد که همین «آقای محمد هاشمی در جریان انتخابات ریاست جمهوری نیز به خود حق داد بر خلاف قانون علیه یکی از کاندیدا های ریاست جمهوری اطلاعیه منتشر کند و یا در نطق او دستکاری نماید.» خدا بیامرزد پدر امام خمینی را که بما آموخت با «سوء استفاده» از این بگو مگو ها، بفهمیم که در جریان انتخابات، فقط آراء انتخاباتی دستکاری نشده اند، بلکه در نطق ها هم دستکاری شده است!

به این ترتیب وقتی امروزه روز متوجه می شویم که نمایندگان زحمتکش مجلس، از یک سال پیش، شروع به تدارک یک گزارش ۵۰۰ - ۶۰۰ صفحه ای کرده اند، نباید فکر کنیم که شبیخون اخیر، خلع الساعه بوده و خدای ناکرده از روی هوا و هوس انجام گرفته است. چه بسا اگر در برنامه ریزی خود دقت بیشتری می کردند و بخصوص می توانستند پیش بینی کنند که طرف مربوطه هم بلافاصله عکس العمل نشان خواهد داد و با گستاخی برنامه های عادی رادیو را قطع خواهد کرد تا جوابیه را قرائت کند، می توانستند تاریخ قرائت گزارش را کمی عقب و جلو کنند، تا در این میان، سخنان «بسیار مهم» ولی امر مسلمین جهان بناسبت ۱۲ آبان «منسی» نشود. رئیس مجلس در این باره اظهار تاسف فراوان میکند و از اینکه «فرمایشات کم نظیر مقام معظم» در گرد و خاکی که آقای هاشمی بپا کرد «کمرنگ» شد و نتوانستند به اندازه کافی از شنیدن فحش های آبدار ولی فقیه علیه امپریالیسم جهانی لذت ببرند، اظهار ناراحتی شدید نمود. به این ترتیب شاید بتوان صفحه شصت و یکم گزارش مجلس را هم با کوشش های آقای هاشمی بفتح امپریالیسم جهانی رج زد!

رنج نامه مجلسیان، روضه ای بر نعش نیمه جان ملت ایران!

گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی، که پنج شش نفر از دشمنان قسم خورده هاشمی آنرا تهیه کرده اند، برای جمع آوری مدرک، خلاصه زدن پنبه سر تا پای سازمان صدا و اختراع «انحرافات»، و خلاصه زدن پنبه سر تا پای سازمان صدا و سیما، یک «شاهکار» واقعی است؛ استمداد و نیپوخی که در تهیه این گزارش بکار رفته است، چاره ای جز تحمیر و تحسین برای

راقم این سطور، به رعایت اختصار، خواهد کوشید تا با نادیده گرفتن قسمت های زیادی از این گزارش، فقط با ذکر چند مقوله انتخاب شده، دین اش را نسبت به تاریخ تکامل «علم سیاست» از ماکاول تا فرزندان خلف امام خمینی، ادا نماید!

از آنجا که رسالت اصلی ملایان در دوره های مختلف تاریخ، حفظ ناموس ابناء بشر از شر بی ناموسان بوده است، گزارش نیز در این زمینه، یک سند بی همتاست. در این گزارش، با بررسی فیلم ها و سریال های پخش شده از سال ۶۳ تا ۱۳۷۱، معلوم میشود، که چگونه این مدیر عامل نابکار صدا و سیما، فرهنگ غربی و بی ناموسی را در میان مردم فلک زده ایران تبلیغ و ترویج کرده است و ما خودمان خیر نداشته ایم!

برای مثال می توان به فیلم «بیلی باده» اشاره کرد که تهرمان اصلی آن جوانی است زیبا و معصوم و ترسیم کننده «صفات خوب، ولی به صراحت در فیلم گفته می شود که او یک هرامزاده است که ضمن از بین بردن قبیح عمل نامشروع نشان میدهد که حاصل این عمل زشت تهرمانی است بزرگ با صفات عالی انسانی!»

نویسندگان گزارش، همچنین با دلی پر درد، از فیلم هائی یاد کرده اند که ماجرای آن در محیط های آموزشی میگردد. در این فیلم ها:

«با نمایش مدارس مختلط و ارتباطهای پرمعاطفه بین پسران و دختران در این مدارس، دختر و پسر دانش آموز ایرانی را که از ارتباط با جنس مخالف منع شده است به فکر فرو می برد و با نشان دادن مکرو و مداوم این فیلم ها شیرینی رابطه با جنس مخالف را به او نشان داده و او را ملامتند نموده و در نتیجه در برابر دین مبین اسلام که او را از این ارتباط منع کرده موعظه گیری می کند و به فرهنگ غربی متمایل میشود. به حجاب کم هلاقه میگردد و نظام اسلامی در ذهنش محکوم میگردد...»

از این مهم تر، گزارشگران که هیچ رسالتی مهم تر از جلوگیری از فحشاء خواهر و مادر من و شما ندارند با نکات فراوان به کشف موارد اشاعه فحشا پرداخته، می نویسند:

«یک دختر ایرانی در طول ۸ سال تحت تأثیر صد ها الگویی بی حجابی و بد حجابی قرار گرفته و آنها به عنوان شخصیت مثبت و ارزشمند در ذهن او جای گرفته اند. سریال های خارجی بی حجابی و سریال های داخلی بد حجابی را تبلیغ کرده اند.»

البته اگر در گزارش بگردیم، خواهیم دید که چگونه این مدیر عامل نابکار، «بی توجهی به چادر» کرده است و به «اشاعه فرهنگ مانتو و روسری» آنها از نوع «مفتضح» آن دست زده است! ماری که گزارشگران گرفته اند، نشان میدهد که در مجموع فیلم ها و سریال های پخش شده، استفاده از زنان چادری «چیزی در حد سفر» بوده است و بر عکس همه جا زنان به شکل تحریک کننده ای - با لچکی بر سر و کیسه گشادی بر تن - در مقابل چشمان هیز «برادران» به نمایش گذاشته شده اند!

«دور دنیا در هشتاد روز» که شخصیتی ارزشمند، مقتدر، شجاع و آگاه است «به صراحت انگلیسی معرفی میشود» (!) و «مسیر او به لندن ختم میشود.»

این گزارش آنگاه با یک جمع بندی بسیار دقیق، نشان داده است که مثلاً در طول یک هفته، خوراک فرهنگی فرزندان بیگناه ما از طریق دستگاه شیطانی آقای هاشمی، ۹۸٪ در صد برنامه های خارجی بی داخلی بی تفاوت نسبت به اسلام و انقلاب بوده و فقط در درصد در جهت تأیید و حمایت اسلام و انقلاب بوده است.»

البته نباید از انصاف گذشت که این در صد های ادعائی گروه گزارشگران، عیناً با واقعیت منطبق نیست، چرا که قاعدتاً آن معاندینی که به تلویزیون «پشم و شیشه» میگویند، نباید بخاطر این دو در صد بی قابلیت، چنین تهمت به این مرکز فساد و فحشاء زده باشند. با این وجود بد نیست یادآوری کنیم که در گزارش بسیار مفصل آقای هاشمی هم، اولاً با آمار و ارقام دقیق ثابت شده است که در برنامه های تلویزیون، سهم برنامه های خارجی فقط ۱/۳

در صد و سهم برنامه های داخلی ۹۸/۷ در صد است! ثانیاً فیلم های خارجی که بوسیله گزارشگران مرتباً «غربی» قلمداد شده، اصلاً غربی نیستند و «از کشور های ژاپن، چین، هندوستان، مصر، الجزایر، سوریه و اندونزی خریداری شده اند». ثانیاً متن کامل قسم نامه نمایندگان مجلس شورای اسلامی را در جوابیه چاپ کرده و آخرش گفته اند اینست معنی تقوا و عدل و وجدان و غیره؟ که ۱/۳ در صد را ۷۰ در صد کرده آید و ۹۸/۷ در صد را به ۲۰ در صد کاهش داده آید؟! البته لازم به یادآوری است که قبل از هر جوابی، گزارش آقای هاشمی قدامتاً ثابت کرده است که اعضای گروه تفحص همه یا حجتیه ای هستند، یا نشان جزو منافقین است و یا عیب و اشکالات دیگری دارند که «بدلیل اطاعت از رهنمود های امام راحل و مقام معظم رهبری از افشای آنها خود داری می کنیم.»

و سپس مشروحاً ثابت کرده است که اکثریت سریال ها و فیلم های ما صد در صد اسلامی بوده اند و بعد هم از سریال های «عز الدین قسام»، «طریق القدس»، «سید جمال الدین اسد آبادی»، «محمد رسول الله» و غیره نام برده است. گزارش جوابیه، همچنین انعام کرده است که سریال هائی چون «سال های دور از خانه (اوشین)» و «معلم جزیره» بسیار هم آموزنده بوده اند و البته افشاء کرده است که در آنها بقصد «تعدیل» قدری هم دستکاری کرده اند و «دوبله» آنها هم عوض شده است!!

هاشمی در همین گزارش یادآوری کرده است که در سازمان تحت مسئولیت او، سالانه ۸۲ هزار ساعت برنامه رایبوشی و ۱۲۰۰ ساعت برنامه تلویزیونی در اقصی نقاط کشور و به بیش از ۱۹ زبان پخش می شود و در طول ۱۲ سال مسئولیت وی بیش از یک میلیون ساعت برنامه پخش شده است. وی آنگاه با آوردن مثال های مختلف و یادآوری دفعات متعدد دخالت «امام راحل» در دفاع از «اسلامی» بودن برنامه های صدا و سیما و یادآوری مخالفت حجتیه ای ها که خمینی آنها را «قشری احمق» نام نهاده بود، نتیجه می گیرد که کمیسیون تفحص، هر جا که برنامه های رادیو تلویزیون علیه امریکا، انگلیس، اسرائیل و لیبرال ها بوده و یا از اسلام ناب محمدی دفاع شده است از آنها ایراد گرفته است!

بی دینی و فحشاء در ادارات رادیو تلویزیون!

گزارشگران کمیسیون تفحص، پس از زدن پنبه برنامه ها، بسراغ دار و دسته هاشمی رفت اند و مع گیری آغاز شده است. از قرار این گزارش، صدا و سیما حدود ۱۴ هزار پرسنل دارد که غالب آنها، از رژیم گذشته بجا مانده اند و «حتی عناصر حزب الهی یا تابع جو شده اند و استحاله گردیده اند یا سکوت اختیار کرده اند.»

گزارش به ماجرای معروف دو نفر از مجریان برنامه ها که در یک مجلس عروسی رقصیده اند اشاره کرده و از آن پیام «مسائل سوء اخلاقی» که در رادیو تلویزیون رایج است نام برده است. چند نکته از مواردی که گزارشگران آنرا «شیطنت» خند انقلابیون در دستگاه صدا و سیما محسوب کرده اند به شرح زیر است:

- روز ۱۲ فروردین، روز جمهوری اسلامی فیلمی پخش میشود که در آن میگویند «هر کس که گلت آری به خود و خانواده خود خیانت کرده است!»

- «عدم قرأت خبر ارتحال حضرت امام توسط گوینده آنروز خبر... که بدلیل امتناع وی گوینده دیگری آنرا می خواند و به دلیل یا احساس خواندن متن و یا صدای بغض گرفته، مورد تمسخر و سرزنش

فرزندان عزیز ایرانی، قربانیان لیبرالیسم فرهنگی!

گزارشگران، در مورد برنامه های کودکان تذکر می دهند که: «بچه های انقلاب که اکنون به سن ۱۴ سالگی رسیده اند... کودکی که در سال ۵۷ متولد شده و تحت تأثیر آثار منفی جامعه قبل از انقلاب نبوده تا سال ۷۲ یعنی ۱۵ سال، حدود ۵۰۰۰ ساعت فقط فیلم و کارتون خارجی را تماشا کرده یا به عبارت دیگر در اختیار فرهنگ و آداب کشور های بیگانه تبلیغ شده و هیچ اثری از اسلام و ارزش های الهی نبوده، شراب خواری، بی حجابی، ارتباط دختر و پسر آنقدر در این کارتونها وجود داشته و تبلیغ شده که بچه ها آنرا امری هادی می پندارند.»

البته نباید فکر کرد که گزارشگران مربوطه فقط به این دلیل که ماده سوسک های کارتون چادر به سر نداشته اند، اظهار ناراحتی می کنند؛ چرا که آنها بر مراتب ریزبین تر از این حرف ها هستند و تربیت سیاسی کودکان ما را مد نظر دارند. از جمله شکایات آنها اینست که چرا مثلاً مارکوپولو، این «جاسوس اروپائی در دستگاه مغولان» به عنوان «مجسمه فضایل و عواطف انسانی» به خورد بچه های ما داده میشود و یا چرا، تهرمان اصلی کارتون

همکاران قرار میگیرند
- «مجموعه برنامه کودک متنوعی را می خواند که از دو نفر به نامهای مسعود و مریم و مقاومت های آنان نام برده شده است.»

- «توهین به مقام شامخ رسالت در برنامه صبح جمعه که بصورت چوک از بلند گویی نظام اسلامی پخش میشود. اولی می گوید شنیده ام ادعای پیغمبری کرده ای. دومی میگوید آره. اولی میگوید کتابت کورسی میگوید کتاب ندارم. جزوه می گویم بنویسید!»

- «استفاده از خانم هنرپیشه ای که در کاپاره های درجه ۲ زمان طاغوت کار میکرده که در بعضی از سریال ها نقش خانمی از صحابه معصومین را ایفا کرده است.»

گزارش همچنین در ترسیم آنچه که خود «فضای سیما» نامیده است، افشا کرده که در تمام راهرو ها و ساختمانها «جای شعائر اسلامی و انقلابی خالی است» و در بسیاری اطاق ها «از عکس حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری خبری نبود» و در ساختمان اداری، هیات «به عکس دخترک خارجی تنیس بازی برخورد نمود که به دیوار سالن نصب بود که متأسفانه با وضعیت نیمه برهنه در حال ورزش تنیس بود.» و علاوه بر اینها، یادآوری می کند در محیط اداری از خانمهای محجبه خبری نیست و همه روسری و مانتو دارند و همه منشی ها زن هستند و حتی وقتی تحت فشار بیرون يك خانم با چادر در تلویزیون اخبار گفت «در راهرو های سازمان مورد تهاجم عده ای از خانم های کارمند قرار گرفت که چرا با چادر مبادرت به گفتن اخبار نموده است.»

طبیعی است که مدیر عامل صدا و سیما، بیدی نیست که از این یاد ها بگذرد و در جوابیه اش تذکر داده که وضع اداری صدا و سیما اصلاً آنطوری نیست که گزارشگران میگویند. او یاد آوری میکند که اولاً از همان بدو ورود ۲۲۲۸ نفر از کارمندان را بدلیل «وابستگی سیاسی و اخلاقی» قلع و قمع کرده و بیرون ریخته و سپس ۱۸۴۰ نفر را هم بازنشسته کرده، یعنی يك ضرب ۴۲۰۰ نفر را کنار گذاشته است و سپس هفت هزار و پانصد نفر حزب الله را استخدام کرده است و دو هزار نفر هم نیمه وقت گرفته است. سپس تمام موارد ذکر شده از طرف کمیسیون را کذب محض خوانده و از جمله گفته است در برنامه صبح جمعه، چوک مربوطه این بوده است که یکی ادعای خدائی کرد، به او فردی را معرفی کردند که ادعای پیغمبری کرده است. گفت من او را نفرستاده ام! و البته تذکر داده اند که این چوک از استاد آیت الله مطهری است و اگر جرأت دارید به او حمله کنید! جوابیه همچنین در جواب به تهمت بی چادری گزارشگران، آمارگیری آنها را مفرضانه اعلام کرده و برای مثال، از جمله از سریال «رعنا» نام می برد که در آن يك دختر جوان و تحصیل کرده بدامن اسلام و انقلاب بر می گردد و «چادر» را بعنوان پوشش خود انتخاب می کند! البته در همین قسمت، هاشمی به رقبا متکلم می گوید که «چشم زن بین» داشته اند، چرا که منشی های مرد را ندیده اند و در ضمن عکس روی دیوار يك تنیس باز مرد بوده است نه زن!

تنها پس از خواندن این جوابیه است که می شود فهمید این آقای هاشمی بیچاره، چگونه مورد بی مبری قرار گرفته و در حالیکه لحظه ای از تمسک مردم، پخش برنامه های مبتذل اسلامی، تبلیغ چادر، اخراج دگراندیشان، تبلیغ جنگ و اندیشه های ارتجاعی کوتاه می نکرده است، چنین مظلوم وار، مورد حمله قرار گرفته است.

وصله های ناچسب!

بی انصافانه ترین بخش گزارش کمیسیون، پاپوشی است که برای مدیر عامل صدا و سیما ساخته اند تا گویا ثابت کنند که وی با «نیروی ضد انقلابی» همراه و همدستان بوده و در این زمینه مثال هائی می آورند که مرغ پخته هم می گوید لا اله الا الله!

از جمله این مثال ها، پخش سریالی است بنام «جنگجویان کوهستان» که بر طبق گزارش مذکور «ماجرای عده ای ظلم دیده در مقابل حکومت ظالم را بیان میکند». گزارش آنگاه از «اثرات ضد تربیتی» این سریال نام می برد که «دامن جمهوری اسلامی را گرفت» و آنگاه شرح می دهند که چگونه «در غائله اراک در بهار ۱۳۷۱ جمع وسیعی از جوانان بی انگیزه که بسیاری از اماکن دولتی را تخریب و وسائل آنرا نابود کردند در بازجویی اظهار داشتند که تحت تاثیر سریال جنگجویان کوهستان قرار گرفته اند.»

مثال دیگر گزارشگران سریالی بنام «رعنا» است که «در تیتراژ ابتدائی فیلم تاکید خاصی بر چکش و سندان يك کارگر دارد» آنها همچنین «برنامه هنر هفتم» را مورد انتقاد قرار می

دهند که در آن، مجری برنامه، «حلت فرمایشی حکومت شوروی را تعین ضابطه برای هنرمندان و محدود کردن آزادی آنها ذکر میکند و اینگونه القاء می کند که هنرمند باید آزاد باشد تا هر اثری که خواست بیاورند و بدین وسیله سعی در منصرف کردن جامعه هنرمندان از خدمت به اسلام و انقلاب میکنند.»

و سر انجام، دو نمونه دیگر از این «تهمت هاء» به سازمان مربوطه، به پخش فیلم هائی اختصاص دارد که بقول گزارشگران کمیسیون تفحص «هدف تحریف کردن جامعه مورد نظر بوده است» گزارش مزبور، مورد اول را پخش فیلم «اعتصاب کارگران معدن» همزمان با اعتصاب کارگران در مجتمع گاز کنگان نام می برد و مورد دوم «فیلمی از مبارزات عناصر انقلابی بر علیه حاکمیت» است که «همزمان با تبلیغات و عملیات ایذائی منافقین» پخش گردیده است.

واضح است که دوازده سال خدمت «صداقانه» برادر رئیس جمهور در مرکز تبلیغات رژیم و پخش صد ها هزار ساعت سخنرانی، موعظه، روضه خوانی، تبلیغ و سم پاشی علیه مخالفین رژیم از کارگر و دهقان گرفته تا روشنفکران و گروههای سیاسی، چنین وصله های ناچسبی را بکلی بی ارزش جلوه می دهند!

اداره حراستی که مستقل عمل میکند

آخرین نکته و شاید جالب ترین آنها، که در این گزارش و جوابیه آن جلب نظر می کند، جایگاه اداره حراست صدا و سیما در مجموعه سیستم امنیتی رژیم است، که گزارشگران کمیسیون تفحص را به حیرت واداشته و در عین حال دستشان را از بدست آوردن پرونده های نان و آب دار کوتاه نگه داشته است. در این گزارش، که بار ها از وجود «عناصر ضد انقلاب» در دستگاه صدا و سیما شکایت شده است و به جای خالی وزارت اطلاعات و امنیت در این سازمان اشاره کرده اند، هر جا که خواسته اند بعنوان نمایندگان رژیم به اداره حراست سازمان نزدیک شوند، با شکست مواجه شده اند و در نتیجه این اداره را به کارشکنی متهم کرده اند.

برای مثال، گزارشگران بیکار به نامه ای اشاره می کنند که از طرف «مقام معظم رهبری» خطاب به سازمان نگاشته و در آن تذکر داده شده است که «بی شک باید وزارت اطلاعات در نقطه ای از مسیر تولید تا پخش حضور داشته باشد.» اما گزارشگران تذکر می دهند که «علیرغم سخن صریح مقام معظم رهبری اقدامی از ناحیه صدا و سیما برای نحوه حضور وزارت اطلاعات صورت نگرفت.»

کمیسیون تفحص، همچنین در قسمتی از گزارش خود صدا و سیما را از «مراکز حیاتی جمهوری اسلامی» مینامد که توسط «دشمنان» همیشه بصورت های گوناگون مورد هدف است. بهمین دلیل «حفاظت پرسنلی که محل نفوذ بیگانگان است» اهمیت زیادی دارد ولی «سازمان هم آهنگی لازم را با وزارت اطلاعات ندارد و مشکلات عهده ای بوجود آورده مانند تردد سردمداران اپوزیسیون فرهنگی و سران تهاجم فرهنگی، اشتغال بیگانگان، عدم امکان برای وزارت اطلاعات برای کنترل سوژه های خود به دلیل عدم همکاری سازمان. در حالیکه ۵۰۰ نفر از کارکنان سازمان سابقه امنیتی در وزارت اطلاعات دارند... خلاصه حراست سازمان نمی تواند یا نمی خواهد با وزارت اطلاعات همکاری کند.»

گزارشگران در جای دیگری از گزارش، ازاعان می کنند که علیه ۴۰ نفر از «مدیران، کارگردانان و تهیه کنندگان» از «منابع مختلف» مدارکی به دستشان رسیده است و آنگاه آنان خواسته اند که در این باره از اداره حراست اطلاعات بگویند، اما اداره مزبور با آنها همکاری نکرده است. به این ترتیب آنها افشاء میکنند که: «طبق تحقیقاتی که هیات نمود، اداره حراست در سازمان از سال ۱۳۶۱ به بعد کاملاً مطیع اوامر مدیر عامل بوده و انتصاب مسئولین حراست بدون تأییدیه لازم از وزارت اطلاعات بوده است...»

گزارش کمیسیون تاکید میکند که این اداره اگر هم کار هائی انجام داده باشد، «تاکتوان از ارائه آنها به وزارت اطلاعات یا سایر مراجع قانونی خود داری کرده است.»

واضح است که چنین پرونده سازی خطیری، آنهم در موارد «ناموسی» مربوط به امنیت رژیم، می تواند فیل را هم زمین بزند، اما بنظر می رسد که هاشمی، در این مورد پشتش به کوه قاف است و حاضر نیست هیچ حسابی به کسی پس بدهد.

او که در جوابیه اش، با دقت و روشکافی، به همه نکات مطروحه در گزارش کمیسیون جواب داده است، در مورد اتهامات متعدد گزارشگران درباره مسائل امنیتی، با خونسردی و اختصار تنها متذکر شده است که مطالب گزارشگران «دروغ محض است» و «ما بدلائل رعایت مصالح کشور و حفظ موارد امنیتی نمی توانیم توضیحی درباره آن بدهیم» نامبرده تنها یادآوری کرده که «صدا و سیما همواره یکی از اهداف اولیه توطئه گران بوده است و در سایه بیداری و هشیاری نیرو های حراست سازمان، ... توطئه های دشمنان، همگی در نطفه کشف، خفه و خنثی شده اند» در جای دیگری از همین جوابیه هم، در پاسخ به گزارشگران که گفته اند: «در واحد پروتوزی صدا و سیما ضعف مدیریت باعث شده است تا افرادی حتی از سفارتخانه ها واحد پروتوزی را بخرانند که بعضی جاسوس بوده اند»، نویسندگان جوابیه با خونسردی و تیختر خاصی اظهار کرده اند که:

«در اینجا نیز مثل بسیاری از موارد دیگر بدون سند و مدرک نسبت کذبی را به واحد پروتوزی و نیرو های مسلمان و متمدن سایر کشور ها که در خدمت نظام مقدس جمهوری اسلامی در این واحد میباشند وارد کرده اند. متاسفانه ما بدلائل رعایت مصالح کشور و حال این بسته از همکاران، نمی توانیم توضیح بیشتری در باره آنها بدهیم و این عزیزان در پاسخ ما هم مظلوم واقع شده اند.»

متن جوابیه، سپس در انتهای همین جواب های سریالا و سربست است که فرصت را هم مقتنم می شمرد تا «از سربازان گمنام امام زمان» تشکر و قدردانی کند!

در واقع برای فهم علت سریالا بدان جوابها و ایما و اشاره ها، چه بسا یادآوری این نکته بی مناسبت نباشد، که همین سال گذشته، مقامات پلیس فرانسه، در پیگیری ماجرای قتل فجیع بختیار به دفتر صدا و سیما جمهوری اسلامی در پاریس حمله کردند و مدارک بسیاری را به همراه بردند و حتی نماینده صدا و سیما در پاریس در ارتباط با همین پرونده بازداشت شد. باید اضافه کرد که همین در هفته پیش نیز، نشریه اکسپرس چاپ پاریس، در جریان انتشار یکی از مدارک پلیس فرانسه که به استرداد دو تروریست ایرانی به

حکومت جمهوری اسلامی مربوط بود، از ارتباط این دو نفر با شخص هاشمی مدیر عامل صدا و سیما پرده برداشت. آیا به این ترتیب، «مظلوم» واقع شدن این «مسلمانان متمدن» که در پوشش واحد پروتوزی صدا و سیما به خدمت «نظام مقدس» مشغولند و این چنین مورد بی مهری گزارشگران از همه جا بی خبر قرار گرفته اند، واضح نمی شود؟ اینکه واحد حراست صدا و سیما به هیچ کس - یعنی به هیچ غریبه ای - حساب پس نمی دهد و «سوزه های» وزارت اطلاعات و امنیت را قال میگذارد، و مسئولانش به وسیله شخص هاشمی انتصاب میشوند، تنها يك قلدری صاف و ساده باید بحساب آید. یا معانی دیگری دارد؟! آیا با همین ایما و اشاره ها نیست که هاشمی به رقبایش می فهماند که سرنا را از سر گذاش زده اند؟ یا چنین «پشتوانه» هائی است که هاشمی در انتهای جوابیه اش تصریح میکند که گزارش کمیسیون تحقیق و تلحص «با نیت خاص و قصد سیاسی قبلی» تهیه و تدوین شده و انگاه در مؤخره ای خطاب به «مردم» آنها را «مطمئن» میسازد که «جای نگرانی نیست» و برنامه های سازمان به قوت گذشته و بر اساس «نظام ارزشی اسلام» پخش خواهند شد!

کسی را که خانه نئین است، بازی نه این است!

امروز دیگر همه می دانند که آتش این جنگ بظاهر ناگهانی، پس از ضربات سنگین اولیه و قیل و قال های هیزم کشانی که آتش را تا مدتی افروخته نگاهداشتند، کم کم روبه خاموشی نهاد و سپس بکلی از صحنه علنی اخبار مطبوعات کنار گذاشته شد و پس از آنکه باحتمال زیاد، آخرین صحنه های این نبرد سرنوشت ساز در خفا و پشت پرده انجام گرفت، ضربه نهائی از طرف جناح مسلط فرود آمد و با اعلامیه رهبر جمهوری اسلامی، یکی از پراهمیت ترین حربه های رفسنجانی از دستش بدر آمد و از این طریق، مردی که ۱۲ سال، در رأس مهم ترین سازمان تبلیغاتی رژیم - و همزمان در رأس یکی از شبکه های تروریستی جمهوری اسلامی برای تعمیق مردم «زحمت» فراوان میکشید و در تحقق اهداف ارتجایی رهبران رژیم فعالیت چنانچه ای میکرد، از طریق این پرونده سازی میتدل و در بسیاری موارد بهانه چویانه، با خفت و خواری بزیر کشیده شد و جناح غالب جایش را اشغال کرد.

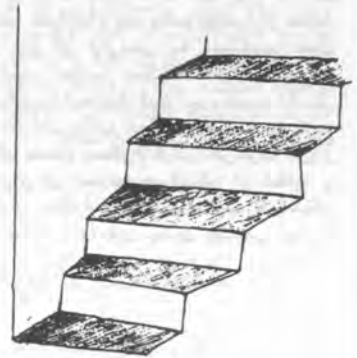
واضح است که بستهای آلوده طرفین نبرد، به هیچ کدام اجازه نمی دهد که طرف مغلوب را بکلی از مدار قدرت بدور بیاندازد از همین روست که با کشیدن صندلی ریاست از زیر پای طرف مربوطه، نیمکت «مشاورتی» تعارفش می کنند که بکلی زمین نخورد. اما همه می دانند که معنای ردیلانه این تعارفات آخوندی، چیزی جز چهره استتار شده يك جنگ بی رحمانه قدرت، در میان رهبران يك رژیم بی آینده نیست.

بزحمت میتوان تشخیص داد که این نبرد به همین جا خاتمه خواهد یافت و یا با واکنش متقابل رفسنجانی و داروخته اش روبرو خواهد گردید. آنچه مسلم است، بریدن دست رفسنجانی از مرکز رادیو - تلویزیون کشور ضربه بسیار سنگینی است که تعادل توا را علیه نامبرده بکلی بر هم خواهد ریخت و البته لحن بسیار خشن و بیسابقه جوابیه ای هم که برادرش علیه توطئه گران جناح رقیب بکار گرفت نشان میدهد که خود به اهمیت از دست رفتن این «خاکریز» بخوبی واقف بوده است.

اینکه برنده فعلی این نزاع، رفسنجانی را تا بیخ دیوار عقب خواهد برد و یا با سازش و بده بستان چدید، صفر - يك بنبغ خود، این دور از بازی را خاتمه خواهد داد، سزالی است که پاسخ آنرا در روز های آینده خواهیم گرفت.

اما در هر حال، این نکته روشن است، که مبارزه درونی در رژیمی که افراد وابسته به هر کدام از جناح هایش، باقتضای مناصب و موقعیت های پنهان و آشکار خود، کمابیش بستهای آلوده ای دارند، این قاعده بازی را دست نخورده باقی میگذارد، که دامنه نبرد باید مرز های ناگزیر خودرا حفظ کند و از این رهگذر، در بسیاری موارد آنان را، دوباره به سازش های مجدد و ادامه دستجمعی سياهکاری هایشان - یا احتساب نتایج آخرین دور مبارزه - وادار سازد.

در این میان مردم ایران و فرزندان سپاه بخت این آب و خاکند که از يك سو هر روزه قربانی و بازیچه فساد، تحمیق، اختناق و سیه روزی این رژیم میشوند و از سوی دیگر، به یمن این همه توطئه و تدلیس، درس های گرانبهای می آموزند. در این آستانه پانزدهمین سالگرد انقلاب مردم ایران، میتوان گفت که ملت ما، در متن جامعه ای از هم گسیخته و بی بنیان، شاهد آخرین تلاش های مذبوحانه رژیمی است، که تمام تیر های ترکش خدعه و فریبش را بسوی مردم نشانه رفته و با اضطراب و وحشت روزافزونی، از نا کارآمدی فزاینده آنها بر خود میلرزد.

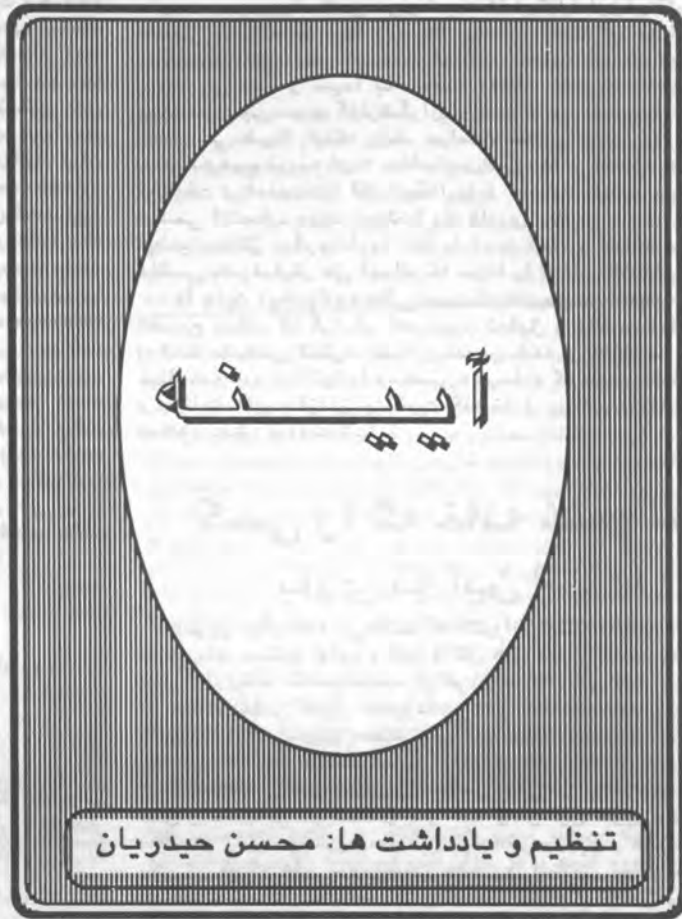


فرامی خوانیم تا با همکاری بیشتر در کمیته های ضد تروریسم دولتی، افکار عمومی را علیه استبداد و تروریسم جمهوری اسلامی و برای رعایت حقوق بشر و دموکراسی در ایران بسیج کنند.

نهضت مقاومت ملی نیز امتناع فرانسه از تحویل دو تن از اعضای کوماندویی که در سال ۹۰ کاظم رجوی را در ژنو به قتل رسانده بودند به دولت سوئیس را، اهانت به ایرانیان توصیف کرد و تاکید ورزید «دلایل» دولت فرانسه بوی تند يك معامله زنده در زیر فشار تهران را به مشام میرساند.

حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان مجاهدین خلق نیز این عمل دولت فرانسه را بشدت محکوم کردند.

روزنامه نیویورک تایمز طی سرمقاله ای نوشت: هرگاه دولتها به بهانه «مصالح ملی» توسل جویند باید در پشت آن اقدامات کثیفی را جستجو کرد که مغایر اساسی ترین اصول اخلاقی است.



دو اقدام

تروریستی تازه

بنا به اطلاعاتی حزب دمکرات کردستان (رهبری انقلابی) طی ها کومانچ عضو رسمی این حزب بدست تروریستهای رژیم جمهوری اسلامی در شهر چروم ترکیه به قتل رسیده است. چند روز پس از آن کامران هدایتی از کادر های حزب دمکرات کردستان ایران در اثر انفجار يك بمب پاکتی به شدت مجروح گردید و پس از چند عمل جراحی که روی

نقاط مختلف بدنش انجام گرفت، سرانجام يك چشم خود را از دست داد. پاکت پستی بنام همسر وی از پاریس به استکهلم محل سکونت وی ارسال گردیده بود. حزب دمکرات کردستان در اطلاعیه ای جمهوری اسلامی ایران را مسئول این سوء قصد نامید. هیئت مسئولین موقت اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد در نامه ای خطاب به نخست وزیر سوئد ضمن محکوم کردن هرگونه ترور و تجاوز به لزوم امنیت ایرانیان در سوئد صریح نظر از عقاید و افکار آنها تاکید کرد و همچنین از مقامات مسئول سوئد خواستار شد که نسبت به شناسایی و مجازات عاملین چنین جنایتی جدیت به خرج دهند.

محاكمه يك جاسوس

جمهوری اسلامی

محاكمه يك زن ۲۸ ساله ایرانی که به تبعیت سوئد درآمد است به اتهام جاسوسی علیه پناهندگان ایرانی در سوئد در پشت در های بسته در استکهلم آغاز شد. بر پایه بخشی از کیفرخواست داستان که در اختیار رسانه های گروهي قرار گرفته وی در فاصله اوت ۱۹۹۲ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۹۳ یعنی روز نستگیریش به مدت ۱۵ ماه در شهر های گوناگون محل اقامت پناهندگان ایرانی به فعالیت های گسترده جاسوسی علیه پناهندگان ایرانی دست زده است. بیشترین فعالیت وی متوجه فعالین کنونی و یا سابق مجاهدین خلق بوده است. علاوه بر آن وی اطلاعاتی درباره سایر نیرو ها و فعالین اپوزیسیون در سوئد و از جمله نویسندگان ایرانی در این کشور، وضعیت اقتصادی، موقعیت خانوادگی و نیز موضع کنونی آنها در قبال جمهوری اسلامی در اختیار مأموران جمهوری اسلامی قرار داده است. وی گزارشات خود را از طریق دیدار های حضوری و یا مکالمات تلفنی در اختیار مأموران جمهوری اسلامی قرار داده است. در کیفرخواست همچنین آمده که متهم اطلاعاتی درباره افرادی که در ایران اقامت دارند و بویژه برخی از نویسندگان گردآوری کرده است. کیفرخواست تنها بخشی از

تنظیم و یادداشت ها: محسن حیدریان

آزادی قاتلین دکتر رجوی و امواج اعتراض علیه دولت فرانسه

در پی آزادی احمد طاهری و محسن شریف اصفهانی که بدلیل ترور کاظم رجوی در سوئیس در سال ۱۹۹۰ بازداشت شده بودند، کلیه بخش های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور و نیز محافل اپوزیسیون فرانسه، دولت سوئیس و روزنامه های معتبر خارجی به اعتراض علیه دولت فرانسه برخاستند. دولت فرانسه که تقاضای دادگستری سوئیس مبنی بر استرداد آنها به آن کشور را علیرغم موافقت خود مدتها به تأخیر انداخته بود، سرانجام آنها را تحت عنوان «مصالح ملی» فرانسه آزاد و روانه ایران کرد.

شورای مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت) در نامه هایی به نخست وزیر فرانسه و رئیس پارلمان اروپا بشدت به این اقدام دولت فرانسه اعتراض کرد و آنرا لطمه ای بر اعتبار فرانسه و نیز باج دهی به تروریست های رژیم اسلامی و تشویق آنها به ادامه کشتار ها دانست. نشریه کار نیز تاکید کرد که این واقعه ضرورت يك اقدام فوری دسته جمعی از جانب همه نیرو های اپوزیسیون جهت برپا کردن کارزار همگانی برای از بین بردن هرگونه توطئه و زد و بند پنهانی را هر چه برجسته تر کرده است.

هیئت اجراییه سازمان جمهوری خواهان ملی ایران در بیانیه ای نوشت که عقب نشینی در برابر تروریسم دولتی بدون تردید منافع ملی فرانسه را در دراز مدت تأمین نخواهد کرد. رفتار بیشتر دولت های اروپایی در سالهای اخیر جمهوری اسلامی را به این نتیجه رسانده است که سرکوب مخالفین در داخل کشور و ترور آنان در کشورهای اروپایی واکنش های سیاسی مهمی را برنخواهد انگیزد و اصولاً در سطح بین المللی تروریسم جمهوری اسلامی را می توان به عنوان یکی از راههای عالی معادلات و معاملات سیاسی و دیپلماتیک به حساب آورد. ما با اعتراض به این اقدام دولت فرانسه، هموطنان خود را

اعترافات خود وی را شامل می شود و تحقیقات پلیس سوئد به مراتب بسیار بیشتر از اینهاست که بخاطر محرمانه بودن پرونده افشاء نگردیده است. قبل از آن یکی دیگر از جاسوسان جمهوری اسلامی در سوئد بنام عابدی لاهردی شناسایی و از سوئد اخراج گردید.

آزادی يك كشييش مسيحي ایرانی

مهدی دیباج يك كشييش مسيحي ایرانی پس از بیش از ۱۰ سال زندان در جمهوری اسلامی سرانجام به قید ضمانت از زندان آزاد گردید. وی که قبلاً به دلیل ارتداد به اعدام محکوم شده بود، حدود ۴۰ سال پیش با ترک اسلام به مسیحیت گرویده بود. گزارش سازمان عفو بین الملل درباره محکومیت وی به اعدام و اعتراضات مقامات واتیکان و دولتهای سوئد، فرانسه و کانادا سرانجام آزادی وی را در پی آورد. رئیس روابط عمومی قوه قضائیه ضمن اعلام آزادی وی و رسیدگی به پرونده اش در دادگاه، محکومیت او به اعدام را بی اساس خواند. روزنامه رسالت اتهام این کشیش ۵۹ ساله را «جاسوسی مذهبی» اعلام کرد ولی هیچ توضیحی در این باره نداد.

قانون جدید درباره

«مفسدین فی الارض»

مجلس شورای اسلامی طرح مجازات تهیه و توزیع کنندگان کاست و لوازم ویدئویی «غیر مجاز» را تصویب کرد. بر پایه این قانون از این پس توزیع کنندگان عمده نوار های ویدئویی باصطلاح «مستهجن» در پی سومین محکومیت به این جرم ممکن است توسط دادگاههای انقلاب مفسدین فی الارض شناخته و اعدام شوند. همزمان با تصویب این طرح در مجلس شورای اسلامی روزنامه کیهان از دستگیری يك گروه بزرگ از تهیه کنندگان و توزیع کنندگان نوار های ویدئویی پورنوگرافی در سمنان خبر داد. اعضای این گروه خود رأساً کار تولید صحنه های آمیزشی را برعهده داشتند. چندین تن از مسئولین این گروه بعنوان مفسد فی الارض شناخته شدند. این اولین گزارش رسمی درباره تولید فیلمهای پورنو در ایران است.

درگذشت گلپایگانی و تلاش

برای مرجعیت خامنه ای

درپی فوت آیت الله گلپایگانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آیت الله محمود اراکی که از روحانیون ۹۵ ساله و به شدت بیمارمی باشد را بعنوان مرجع تقلید شان اعلام کرد و بلافاصله تلاشهایی از طرف نهاد های حکومتی جمهوری اسلامی به منظور معرفی خامنه ای بعنوان مرجع تقلید شیعیان پس از اراکی آغاز گردید. در این زمینه از جمله روزنامه اطلاعات طی مقاله ای تاکید کرد که آیت الله اراکی در تلگراف خود به رهبر جمهوری اسلامی وی را آیت الله خطاب کرده و افزود طبق رسوم مراجع تقلید، آنها تنها روحانیون هم طراز خود را آیت الله خطاب می کنند و نتیجه گیری کرده است که بعد از اراکی نوبت مرجعیت رهبر جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر بنا به اظهارات دکتر مهدی حائری که در نشریه انقلاب اسلامی شماره ۲۲۳ درج گردیده آیت الله روحانی توسط مأموران امنیتی جمهوری اسلامی در منزل خود واقع در قم دستگیر و بجای نامعلومی انتقال داده شده است. شایان نکر است که پس از درگذشت گلپایگانی برخی از مراجع، روحانی را بعنوان مرجع جانشین وی معرفی کرده بودند ولیکن برخی از مدرسین قم با امضاء نامه ای از وی خلع مرجعیت کرده و وی را ضد انقلاب نامیدند. مشکیتی اورا از «علماء شیاطین» و صانعی «مردی از ساواک» نامیده است. دکتر مهدی حائری محقق اسلام شناس ایرانی مقیم آلمان آیت الله روحانی را از مراجعی میداند که خواستار جدائی دین از سیاست بوده و همچون استادش آیت الله خوئی وظیفه روحانیون را نه دخالت در سیاست بلکه روشن کردن

مشعل ایمان در قلوب مردم می شمارد.

جوسازی نوع جدید!

بنوشته روزنامه سلام حجت اسلام عباسی نماینده مجلس در جلسه مجلس شورای اسلامی به نوع جدیدی از جوسازی یعنی جوسازی علیه داشتن چند زن توسط مرد ها اعتراض کرد و گفت: «مگر الان می شود اسم تعدد زوجات را برد. اینکه بهترین، سالم ترین و صالح ترین مرد کسی است که با يك زن من البدو و الی الختم زندگی کند، اینرا چه کسی گفته است. جوسازی ما درست کردند. پیامبر اسلام ۷ زن در يك خانه داشت.» روزنامه سلام افزود که حین صحبت حجت اسلام عباسی تعدادی از نمایندگان مجلس با گفتن احسنت سخنان وی را تأیید کردند.

قطعنامه ای پیرامون مسأله کرد

سی و دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات سوئد که در ماه سپتامبر و با حضور تعداد زیادی مهمانان خارجی و از جمله نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران برگزار گردید، در پی تقاضای هیأت نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران مسأله کرد را مورد بحث و بررسی قرار داد و قطعنامه ای را در این خصوص به تصویب رساند. در این قطعنامه که در شماره ۲۰۲ کوردستان نشریه این حزب به چاپ رسیده آمده است که:

«در شرایط حاضر جامعه جهانی باید به صورتی بسیار جدی مسأله کرد در سوریه، عراق، ایران و ترکیه را مورد توجه قرار دهد. کرد ها که دست کم ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارند در چهار کشور قربانی شیوه های گوناگون ستم شده اند. آنها خواستار محترم شمرده شدن حقوق انسانی و دمکراتیک خویش اند و در این راستا به حمایت جامعه بین المللی چشم دوخته اند، خواستهای کرد ها در چهار چوب کشور هایی که در آنها زندگی می کنند روشن و آشکارند، اما با اینحال دیری است با توطئه های گوناگون این رژیم ها روبرو هستند. رژیمهای سوریه، عراق و ایران دیکتاتور و سرکوبگرند، هرچند حکومت ترکیه به شیوه ای دمکراتیک انتخاب شده است، لیکن نتوانسته است پلیس و نیرو های امنیتی خویش را به تمامی کنترل کند. در عراق و ایران نیرو هایی که خواستار خودمختاری در چهارچوب يك کشور دمکراتیک هستند کرد ها را رهبری می کنند. نمایندگان این نیرو ها در کنگره ما شرکت داشتند. در ترکیه چند گروه کرد شدت عمل و ترور را به عنوان خط مشی مبارزه در پیش گرفته اند که نمی توانند مورد حمایت ما باشند. رژیمهای سوریه، عراق و ایران نمی خواهند به خواستهای کرد ها تحقق بخشند. با اینحال در عراق کرد ها از پارلمان منتخب خویش برخوردارند که تحت حمایت سازمان ملل متحد قرار داشته و در شمال عراق قدرت را در دست دارد. ما از این تجربه دمکراتیک حمایت می کنیم. رژیم ایران شدت عمل بیش از حدی را علیه حزب دمکرات کردستان ایران و رهبران آن به کار می بندد. قتل رهبران حزب دمکرات کردستان ایران (دکتر قاسملو در وین سال ۱۹۸۹ و شرفکندی در برلین در سال ۱۹۹۲) نشان میدهد که این رژیم چه ستم و شدت عملی را علیه آنها اعمال می کند. شایان نکر است که هر دو رهبر مزبور متعاقب شرکت در کنگره انترناسیونال سوسیالیست ترور شدند.

اخیراً حزب برادر ما در ترکیه اس.ا.چ.پ که در حکومت شرکت دارد به عادلانه بودن خواستهای کرد ها اعتراف نموده و اعلام کرد که لازم است این خواستها به شیوه مسالمت آمیز تأمین گردد که ما از این موضع حمایت می کنیم. کنگره حزب سوسیال دمکرات سوئد خواستار آن است که:

- کلیه طرفهای این نزاع از بکارگیری ترور و شدت عمل خود داری و درزند.
- حکومتهای سوریه، عراق و ایران و ترکیه حقوق انسانی خلق کرد را مورد قبول قرار داده و حق اداره امور خویش در چهارچوب هر کدام از این کشور ها را برای آنها به رسمیت بشناسند.
- سازمان ملل متحد و پارلمان اروپا به شیوه ای جدی مسأله کرد ها را مورد توجه قرار دهند.
- شایان نکر است که اجلاس انترناسیونال سوسیالیست نیز که

در ماه اکتبر در لیسبون پرتغال برگزار گردید و یک هیأت نمایندگی حزب دمکرات کرستان نیز در آن شرکت داشت. از صادق شرفکندی رهبر شهید این حزب تقدیر به عمل آورد.

گوشه ای از گنجینه فرهنگ و ادبیات راه کارگر!

نشریه راه کارگر در شماره های ۱۱۰ و ۱۱۲ خود طی دو مقاله جداگانه گوشه ای از گنجینه و فرهنگ و ادبیات «علمی و انقلابی» متداول خود نسبت به نگارندیشان را به میان کشیده است. این نشریه در شماره ۱۱۰ خود در مقاله ای با عنوان «خاطرات کیانوری و خطرات کیانوری» پس از ارائه ارزیابی خود درباره کیانوری و کتاب خاطراتش در پایان مطلب با یک چرخش ناگهانی موضوع سخن را تغییر داده و ظاهراً به این علت که بایک امیرخسروی خاطرات کیانوری را در روزنامه اطلاعات به تفصیل مورد نقد و روشنگری قرار داده، چنین نوشته است:

«در این میان، هستند کسانی هم که انتشار خاطرات کیانوری و چاپ دفاعیات وی از کتابش و یا چاپ انتقاد و پاسخ امثال بایک امیرخسروی را نشانه وجود و تحمل آزادی بیان در رژیم قلمداد می کنند. البته که رژیم از این ارزیابی ها خشنود می شود و از آنها بهره برداری می کند. اما از آزادی بیان و تحمل آن خبری نیست. حقیقت در مورد کیانوری گفته شد و در مورد امثال بایک امیرخسروی هم کمابیش همان است... «چپ دمکراتی» که امیرخسروی از آن دم میزند، حتی یک لیبرالیسم جدی نیست. لیبرالیسم بی خون و رمق امثال امیرخسروی که هنوز هم در میان مذهبی های طرفدار قانون اساسی جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی دنبال نیرو های دمکرات می گردند، حتی با اولین شرط دمکرات بودن که جدایی دین از دولت است، فرسخها فاصله دارد. بایک امیرخسروی که روی اسب رفسنجانی شرط بندی می کند و بدنبال کنار آمدن با این جناح و آن جناح است، که حق خلقها برای تعیین سرنوشت را تخطئه، و خودمختاری را برابر تجزیه طلبی میداند و سرکوب خلقها توسط رژیم را توجیه می کند، بایک امیرخسروی که با مقامات رژیم سر و سری دارد و به اعتراف خودش با حجت اسلام دعائی (نماینده ولی فقیه در روزنامه اطلاعات و مؤسسات دیگر - که یکی از عمال مهم رژیم در تمام دوره ها بوده است) مکاتبه دارد. و بایک امیرخسروی که «چپ دمکرات» بودنش چیز ضربه بر چپ و دمکراسی نتیجه و مضمونی ندارد، برای رژیم اسلامی چه خطری می تواند در برداشته باشد؟ در رژیمی که آیت اله منتظری ها و میثی ها و سروش ها و خوئینی ها آزادی بیان نداشته باشند، چاپ نوشته های کیانوری و امیرخسروی ها نه نشانه آزادی بیان بلکه در خدمت تحکیم رژیم خفقان و ارتجاع است.»

نشریه راه کارگر در شماره ۱۱۲ خود نیز طی مقاله ای با عنوان «راه آزادی در جبهه جنگ علیه خلق کرد» این بار به دلیل مطلب کوتاهی که در شماره ۳۰ راه آزادی در همین صفحات آیینه با تیتیر «حزب دمکرات کرستان ایران در چنبر دو گانگی» درج گردیده بود، همان سبک و شیوه «کمونیستی» را با شدت تمام پی گرفته و این بار همه اپوزیسیون غیر خودی را دشنام باران کرده است:

«حزب دمکراتیک مردم ایران و هم قماشانش که اسمشان را «اپوزیسیون آزادیخواه» و «چپ دمکرات» می گذارند، با جنگ و توسل به قهر مخالف نیستند و اگر می گویند که هستند، ریاکاری می کنند و دروغ می گویند. آنان فقط مخالف توسل به قهر، در مبارزه با ستم ملی، در مبارزه برای خودمختاری و در دفاع از حق تعیین سرنوشت اند. اگر حزب دمکرات امضاء اعلامیه های مشترک یا بقول شما «اپوزیسیون آزادیخواه» و «چپ های دمکرات» را متوقف کرده است، برای آن است که دریافت است که شما نه اپوزیسیون آزادی خواه هستید، نه چپ و نه دمکرات. شما ها دلالان سازش و مفاشات با رژیم جنگ و کشتار و سرکوبید، شما ها منادیان تسلیم در برابر رژیمی ستمگر و ضد دمکراسی هستید. تمام تلاش شما این است که وجود چیزی بنام ملیتها در ایران، کثیر الملله بودن ایران، وجود ستم ملی و در نتیجه هرگونه زمینه برای طلب حق تعیین سرنوشت و از جمله خودمختاری را تخطئه و انکار کنید... آقایان بایک امیرخسروی، علی کشتگر، فرخ نگهدار و امثالشان حرفهای «کتابه سلطانی ها» محمد ارسنی ها و محمد باهری ها را تکرار می کنند، از تیمسار اویسی ها و چمرانها و خلخالی ها اعاده حیثیت و رفسنجانی ها را به تداوم قصابی های آنان علیه کسانی که دم از خودمختاری در چهارچوب

ایران دمکراتیک می زنند تشویق می کنند و در عین حال بی شرمانه خود را «اپوزیسیون آزادیخواه» و «چپ های دمکرات» می نامند.»

راه کارگر در شماره ۱۱۱ خود در نقد سومین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همین سبک و شیوه را بکار برده و از جمله پس از آنکه تاکید کرده است که این کنگره با تصویب اسناد و قطعنامه هایی سیمای عمیقاً بورژوازی و لیبرالی سازمان فدائیان را به تصویر کشید در بیان اختلافات فکری و سیاسی خود عباراتی از این قبیل را مورد استفاده قرار داده «ساست نان به نرخ روز خوردن» «آیده های ضد کارگری و ضد انقلابی» «توهم های مضمئن کننده» «منجلاب لیبرالیزم بورژوازی» «پشتیبانی آشکار از به اصطلاح اقدامات میانه روانه رفسنجانی» و خلاصه «اعلام و افشای سقوط مضمئن کننده فدائیان اکثریت و همپالکی هایش در منجلاب لیبرالیزم بورژوازی» را وظیفه جنبش انقلابی چپ دانسته است.

گسترش اعتراضات دانشجویی

خبرنامه برون مرزی حزب ملت ایران با انتشار اعلامیه ای در روز ۲۹ آذر ماه از گسترش اعتراضات دانشجویی در چند دانشگاه کشور خبر داده است. این خبرنامه از جمله نوشت که در پی پذیرش چند تن از نورچشمهای جمهوری اسلامی در دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران که به شکل غیرقانونی، بدون کنکور و تنها با پرداخت «شهریه» وارد این مرکز آموزش عالی شده اند، موجی از اعتراض سراسر دانشگاه را فراگرفته و دانشجویان به شکلهای مختلف چون پخش تراکت و نوشتن شعار روی دیوار ها به اعتراض بر علیه این اقدام نظام تا به گلو در فساد سرمایه داری فرو رفته جمهوری اسلامی پرداخته اند. بنا به این گزارش حتی نهاد هایی همچون انجمن های اسلامی دانشجویان نیز به اعتراض پرداخته اند. به نوشته این خبرنامه همچنین صد ها تن از دانشجویان دانشکده فنی بابل نیز با انتشار اعلامیه تندى ضمن اعتراض به کمبود های صنفی خود خواستار شناسایی فوری مدرک تحصیلی خویش از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی به عنوان مدرک مهندسی شدند. در اعلامیه دانشجویان آمده است که نزدیک ۹۵ درصد از واحد های درسی آنها با سایر دانشکده های فنی و مهندسی مشترک است، ولی با اینحال وزارت فرهنگ و آموزش عالی از صدور مدرک مهندسی برای آنها خود داری می کند. دبیرخانه حزب ملت ایران همچنین طی بیانیته ای در گرامیداشت ۱۶ آذر در تهران از دانشجویان خواست تا «خطر کنند و راه فرهیختگی بکشایند و ایران را بی هیچ درنگی دریابند.»

تبریکات، تملقات و خزیدن در سایه قدرت

این عنوان یاد داشت سردبیر ندیای سخن در شماره ۵۷ این نشریه است که نویسنده آن با اندوهی عمیق موضوع اضمحلال فرهنگی و تضعیف شدید روحیه آزادی، حقیقت طلبی و عزت انسانی در جامعه و در تقابل اشاعه فراگیر روحیه فریب طلبی، تملق جویی و کرنش در برابر قدرت در ایران را مورد انتقاد قرار داده است. در این مقاله از جمله می خوانیم:

«امروز بسیاری از هر طیف و در هر طبقه ای که طبق طبق تملق می آورند تا زیر طیف قدرت گوری را برای خود درست کنند. تریبون تملق و بلند گویان بله قربان های مکرر با چهره و ترکیبی پرمشتری شده است. از فلان نوسرمایه دار محلی گرفته تا در بخش هنر و اندیشه و شعر، تا حوزه مسایل اجتماعی و سیاست و اقتصاد و مدنیت، در این جامعه همین که شهرداری میرود و شهردار محلی دیگری می آید. اکثر آنهايي که راه پرسودشان به آن اداره ختم می شود، بست به کار عرض تبریکات فائقه و ابراز ارادت های خالصانه می شوند. اما حتی اگر نام معلم خست فرزند خویش را نمی دانند و اگر هم او را بشناسند که در ایستگاه اتوبوس ایستاده یا چنان شتابی با اتومبیل سلطنتی خود می گذرند که احتمالاً... مدح حتی برای آزادی سرانجام به نابودی همان آزادی ختم می شود، چه رسد به مفاهیم و عناصر قال و مقال دیگر. تملق زائیده رابطه نامعادله آدمیان در روند حیات است که عموماً از سوی رعایا (به مفهوم عام آن) نسبت به مراکز و صاحبان قدرت انجام می پذیرد. تملق مطبوعات نسبت به قدرت، تملق شبه روشنفکران نسبت به قدرت، تملق تجار نسبت به قدرت... اخیراً طبق يك برآورد رسمی

و موثق که در یکی از نشریات کثیرالانتشار با آمار و ارقام مستدل و مستند گزارش شده تنها طی سی روز آنها در صفحه نخست روزنامه های اطلاعات، کیهان و جمهوری اسلامی بیش از ۸۰۰ مورد به مسئولان و مدیران و وزراء بخاطر تصدی شغل و وظیفه تازه خود تبریكات عديده درج و نشر شده است. هزینه ترويجی این تبریكات تقريباً برابر با هزینه ساخت ده مدرسه روستایی در نقاط محروم این آب و خاک است، آن هم بدون بر باد دادن بیت المال... در بعضی آگهی های مندرج در مطبوعات تعابیری سخت چاپلوسانه، چرپ و چندش آور دیده شده و می شود که تقريباً سیاق و صورت بعضی تعلقات رسمی عهد پیشین را تداعی می کند. این نوع بازار گرمی های توأم با هزار نوع خوشبینی، حتی اگر با بودجه شخصی هم انعکاس اجتماعی یافته باشد، تنها مطلوب مذاق منت پذیران و قدرت طلبان است. حیرت آور است طی ۶ روز ۱۲۰ مورد تبریكات در روزنامه اطلاعات ۱۷ مورد تبریكات در کیهان و ۶ مورد در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ و نشر یافته است، که اگر نه تمامی اما غالباً خبر از همان عرض ارادت های آنچنانی می دهد، و این تهركات با مصطلح زیرکانه تنها از سوی آحادی انجام می پذیرد، که حتماً در محل و زمانی مشخص پی چیدن نفع نهایی خودند، چنین کسانی در هیچ حکومتی نه خیر مردم را می خواهند و نه صلاح حکومت را. این حضرات اگر دلی برای سوختن، شوقی برای گفتن، میلی به عمل داشته یا دارند، بروند جنوب شهر و به پاس تبریک به فلان مدیر، يك چفت کفش برای یتیمی بخرند که برف و بوران و سرما درپیش است...

بی راهه فوتبال

بحث و بررسی درباره شکست تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات گزینش نمایندگان آسیا برای شرکت در جام جهانی ۱۹۹۴ - آمریکا که آزردگی و اندوه سنگینی را برای جوانان و ورزش دوستان کشور ما در پی آورد، همچنان در رسانه های گروهی ادامه دارد. عطا بهمنش مفسر و کارشناس صاحب نام ورزش ایران طی مقاله ای با عنوان فوق در شماره ۸۷ نشریه آدینه از جمله خاطر برنیش کرده است که:

فوتبال برترین بازی این قرن است... فرهنگ و دانستنی هایی این بازی آنچنان گسترده است که سالیانه در اغلب کشور های جهان هزاران کتاب و رساله و دائره المعارف درباره آن منتشر می شود و باشگاه های ثروتمندی پدید آمده اند که درآمد شان از راه بازی فوتبال در هر سال از کارخانه های اتومبیل سازی بیشتر است... این بازی و این هنر که به نوجوانان و جوانان نحوه زندگی کردن را می آموزد، این هنر که جدال با قاعده و قانون است، تساوی حقوق را دیکته می کند، اگر داوران بگذارند و وجدانشان بیدار باشد... فوتبال در کشور ما از ورزشهایی است که دشواریهای شناخته شده ای دارد که باید در صدر يك فهرست طولانی از نامرادی ها عنوان کنیم: تشکیلات و سازمان نداریم و اگر هم داریم به درد خور نیستند. این سازمان ایجاب می کند که بر روش باشگاه های فوتبال بنا شود و این باشگاه ها موجودیتشان زیر سوال است که برای خود الگویی ندارند. قضیه دردآور این است که «پیروزی» و «استقلال» دو تیم برتر فوتبال ایران انسجام ندارند و نمی دانند که چه هدفی دارند... ساختار باشگاه ورزشی که پایگاهی مردمی باشد و با سرمایه هایی به هم پیوسته شکل و فرم گرفته باشد در وطن ما حال کیمیا دارد... این فقط فوتبال نیست که شکست خوردیم، در وزنه برداری، کشتی، دو میدانی، تنیس و تنیس روی میز، والیبال، بسکتبال و... هم اگر بخواهیم نمایندگی قاره آسیا در چهارچوب دیدار های جهانی حضور یابیم، دشواریهای زیادی خواهیم داشت. ورزش در آن سوی آسیا پیشرفت عظیمی کرده است، بخشی از زندگی روزمره مردم ورزش کردن و عشق ورزیدن به پیکار ها و مبارزه های قهرمانی است. شکست ما در «دوچه» نشان داد که اساس تربیت بدنی و ورزشی باید ترکیب و ساختمان حساب شده ای داشته باشد. این ناکامی را نباید با حیثیت ملی و شکست روحی مردم تلقی کرد.

نهمین شماره نشریه ایران فردا نیز همین موضوع را در مقاله ای به قلم مصطفی هدایت با عنوان «فوتبال ملی، بازی با غرور ملی» مورد بررسی قرار داده و از جمله می نویسد: «اداره کنندگان دستگاه ورزش و سیاستگذاران کشور که بیش از يك دهه ورزش قهرمانی را مذمت و نفی کرده و امکان افتخار آفرینی در صحنه های بین المللی را مصرانه از میان برده بودند، حال که با انگیزه مشخص سیاسی - تبلیغاتی - و نه ملی - به ستایش ورزش قهرمانی نشستند، همچون سایر زمینه ها قواعد کسب موفقیت در صحنه های بین المللی را نادیده گرفتند. در حال حاضر در سطح قاره آسیا نیز تیم های ملی را کادری مرکب از مربی

آموزش دیده، مشاور فنی، بدنساز مسلط به علم بیومکانیک، متخصص تغذیه، روانپزشک ورزشی و مدیر روابط عمومی هدایت و رهبری می کند. تیم ملی ما را يك «هیئت» عقب مانده بی کلاس و نا آشنا با تحولات علمی بین المللی اداره می نمود... در شرایطی که بی نظمی، فقدان تعقل و بی برنامهگی بر کل عرصه های اقتصادی و اجتماعی کشور سایه گسترده است، جامعه ورزش نیز که محدوده ای کوچک از آن کلیت است، نمی تواند جزیره ای فرض شود که در آن عقل، برنامه، سازمان، عنصر ملی، هدایت روحی برق زند. اکنون پس از همه آن غوغا سالاریها و در سکوت پس از شکست، کیست که مسئولیت به عهده گیرد، پاسخگو شود و از عهده ناکامی انتظار های ملی برآید؟»

يك دیدگاه در باره همرايي ملي

داریوش همایون در شماره ۱۹۰ کیهان لندن موانعی را که در سر راه همراهی گرایشهای گوناگون کشور ما در راه دستیابی به دموکراسی وجود دارد مورد تحلیل قرار داده و از جمله نوشته است:

«در پشت سر همه کوششهایی که برای رسیدن به گونه ای همرايي در میان گرایشهای گوناگون می شود و تا کنون توانسته است آنرا از حالت کفر و تابو بیرون آورد، دو اندیشه قرار دارد: اینکه ما همه سود مشترک و برابر در رهایی و بازسازی کشور و جامعه خود داریم و اینکه برای رسیدن به چنان همراهی ناگزیر از بازاندیشی گذشته خود هستیم... تکیه جمهوريخواهان از هر رنگ، بیش از همه بر این است که گرایشی که در گذشته ایران سهم بزرگتری از قدرت داشته به آسانی ممکن است در آینده بر همان راه ها بیفتند. این بی اعتمادی قابل فهم است و هیچکس هم نمی تواند به دیگران تضمین بدهد. دموکراسی در يك فضای دموکراتیک رشد می کند و پایدار می ماند. این فضای دموکراتیک را نیز بیشتر طبقه متوسط و راستیهای جامعه می سازند. در کشور های جهان سومی که حکومت دموکراتیک دارند در همین بنگلادش و پاکستان، سهم بزرگ سرآمدان و طبقه متوسط را در ویران کردن نهاد های دموکراتیک و همچنین برقراری دموکراسی می توان دید... پادشاهی مشروطه در ایران تقريباً همواره با استبداد همراه بوده است... در تاریخ اخیر ایران هر که به حکومت رسیده دیر یا زود به هر وسیله و به هر عنوان در پی همیشگی کردن قدرت خود برآمده است... گرایشهایی که امروز طیف مخالفان جمهوری اسلامی را می سازند در گذشته کمتر بر سر دموکراسی با هم چنگیده اند. مبارزه بر سر چیز های دیگر بوده است. اکنون بزرگترین اطمینانی که می توانند به یکدیگر بدهند عمل کردن به دموکراسی و پایه ریزی يك همرايي ملی در همین مرحله است. سرانجام باید از جایی آغاز کرد و عادت به عمل دموکراتیک و زیستن در فضای دموکراتیک را فراگرفت و استوار گردانید. يك ریشه دیگر بی اعتمادی در پاره ای محافل، نگرگونی در موازنه قدرت است. در ایران نوستالژی و پشیمانی پر دامنه در میان مردم می تواند معنای سیاسی به سود يك گرایش پیدا کند و در میدان جهانی، شوروی تکیه گاه نیرو های چپ از هم پاشیده است و آمریکا که تکیه گاه بخش بزرگتر نیرو های راست بود تنها ابر قدرت جهان مانده است. هستند چپ گرایانی که این ترکیب را سرچشمه انحصار جویی آینده می بینند و بیمناکند. ولی این ارزیابی آینده صرفاً با معیار های گذشته است... از نظر ایدئولوژی و برنامه سیاسی، جز در شکل حکومت و احتمالاً یکی دو مورد قابل گفت و گوی دیگر، اختلاف بزرگی در میان بیشتر چپ گرایان و جمهوری خواهان با مشروطه خواهان نیست. هر چه هست تعبیر تاریخ معاصر و نقش هر گروه و گرایش در آن است. در اینجاست که گروهی قربانی هستند، گروهی ستمکار و گروهی عامل بی اختیار، گروهی سیاهند و گروهی سپیدند. چنین دیدی از تاریخ جانبدارانه و يك بعدی است. تاریخ را همه نست اندر کارانش از موافق و مخالف، از خودی و بیگانه می سازند و تاریخ معاصر ایران به مقدار زیاد در بیرون ایران ساخته شده است. تاریخ همه اش کار ها و تصمیم های حکومت کنندگان نیست... منظور این نیست که همه به يك اندازه مسئولیت داشته اند. آنها نیز که بیشتر تصمیم گرفته اند، بیشتر مسئولند. اما تعبیر سیاه و سفید را باید به کناری نهاد که نه تاب يك بررسی درست تاریخی را می آورد و نه می گذارد ما سرانجام يك جامعه سیاسی از این قبایل سیاست زده بسازیم که بتواند کار بکند... ما امروز نیاز نداریم که برای

هفتکوری و رسیدن به همراهی از یکدیگر گواهی نداشتن سوء پیشینه بگیریم. هر کدام از ما در گذشته در جایی آنچه باید نکرد و آنچه نباید کرده ایم. کسی از کسی طلبی ندارد. مواضع امروز ماست که اهمیت دارد و گزینه هرکسی می تواند دیگران را به وجد بیهانه کنار بگذارد و همین خواهد بود که هست.

ضرورت دولت و نقش آن

نقش دولت در توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور های جهان سوم و بویژه ایران و رابطه آن با بخش خصوصی به دنبال تحولات شگرف سالهای اخیر در شرق و غرب یکی از اساسی ترین مسائلی است که به بررسی ها و مباحث گسترده ای نیاز دارد. دهمین شماره نشریه ایران فردا با تشکیل میز گردی با شرکت آقایان کمال اطهاری، دکتر رحیم زاده اسکویی، دکتر رئیس دانا، دکتر غنی نژاد و مهندس سبحانی به استقبال این بحث مهم شتافته و دیدگاههای مختلفی را در این خصوص به میان کشیده است. بخش نخست این میز گرد در ۱۰ صفحه این نشریه درج گردیده و چکیده ای از برخی دیدگاهها از این قرار است:

مهندس سبحانی: در کشور های عقب مانده نظیر ایران اگر دولت حضور و نقش نداشته باشد یا در جریانات اقتصادی نتواند فعال و پیشگام باشد و نقش لوکوموتور را بازی کند و تا حدی جامعه را بکشانند، عملاً معادل با هیچ است... در حال حاضر بخش خصوصی فعالی در کشور ما وجود ندارد، یا اگر هست در مقابل قدرتهای دیگری که در صحنه اقتصادی هستند بسیار ضعیف و منحل به نظر میرسد. در این شرایط اعلام می کنند که ما کارخانه ها را به بخش خصوصی واگذار می کنیم. این بدان معناست که عملاً هیچ توسعه و سرمایه گذاری انجام نشود، مگر اینکه دوباره دولت خودش پیش بیفتد لذا، اگر به فرض تئوری حذف دولت یا کاهش نقش آن در زمینه اقتصاد در کشور های پیشرفته صنعتی درست باشد - که در آن هم حرف بسیار است و الآن در کشور های غربی از جمله خود آمریکا علیه همین مسئله لیبرالیزاسیون تحریکاتی در حوزه های دانشگاهی و تئوریک وجود دارد - برای کشور های توسعه نیافته به هیچ وجه صحیح نیست... من شخصاً در داخل کشور خردمان تجربه های در این ۱۵ - ۱۰ سال بعد از انقلاب دارم که نشان میدهند که سیستم ناشی از حضور دولت در صحنه تصدی اقتصادی، متضمن ضرر ها و خسارتهای زیادی بوده و نقص ها و کاستی های زیادی نیز داشته است. یک مقدار از این نقص ها ناشی از عملکرد افراد است، یعنی اشخاصی که در رأس بودند، خطا ها یا جاهلتهایی داشتند. بخشی از آن نقص ها هم ساختاری است. حضور دولت در ایران یک سابقه تاریخی عظیم دارد که مشخصاً از صد سال پیش یعنی از اوایل مشروطه شروع می شود و قوانین جدید هم کمابیش آنرا تایید کرده اند. دولت در ایران همیشه در عمل اقتصادی بسیار غیر کارآمد بوده است. همیشه عملیاتی که دولت برعهده گرفته، بسیار بسیار گران تمام شده است... از یک طرف در کشور های جهان سوم و توسعه نیافته حذف دولت از محالات است و اگر دولت حضور نداشته باشد عملاً توسعه اقتصادی صورت نخواهد گرفت و از طرف دیگر بار دولت زیاد است و کارآمدی هم ندارد. در نتیجه خود به یک منبع مصرف درآمد و منابع ملی تبدیل شده است ما باید در این وسط یک راه حل میانه ای پیدا کنیم.

دکتر اسکویی: ما همه میدانیم که صنایع ایران عمر شان حد اقل ۱۵ سال است و دیگر از ۱۵ سال کمتر نداریم و بدلیل عدم سرمایه گذاری مجدد این صنایع مستهلک و فرسوده هستند. بخش خصوصی ایران چه منفعتی دارد که بیاورد صنایع فرسوده را بخرد و اگر واقعاً می خواهد سرمایه گذاری کند، چرا نرود صنایع جدید ایجاد کند؟ آن نیروی اجتماعی که بایستی نقش تاریخی خود را بازی کند، طی انقلاب مشروطیت تاکنون به اینصورت ایفای نقش نموده که اول مطرح کرده ما می خواهیم انگلیس بشویم، ولی عملاً نشده، بعد گفته خوب حالا که انگلستان نشدیم می رویم آلمان می شویم، بعد ها دیدند آلمان شدن هم شوخی بردار نیست، گفتند می خواهیم ژاپن شویم، بعد دیدند ژاپن هم که دارد غولی می شود، حالا می گویند می خواهیم ایران شویم، چرا نمی گویند مدل ایرانی ما کدام است؟ این وضعیت آن بخش خصوصی است که دلال صنعت است و منتظر نیست. بخش خصوصی دلال صنعت ما تمام صنایع و همچنین بخش کشاورزی ما را تجاری کرده است، خدمات ما را هم که شاهد هستیم بخاطر ویژگی خودش تجاری کرده است و فرهنگ و اخلاقیات ما را نیز تجاری و قابل خرید و فروش کرده است. بنابراین اگر دولتی به نمایندگی از این بخش از نیرو های اجتماعی عملکرد بدی دارد، دلیلی بر بد بودن دولت نیست و اگر دولتی تکیه می کند بر اولترا بوروکراتیزم، این دلیل نفی بوروکراتیزم است.

اطهاری: هر دو نظام دولتی و خصوصی باید معایب همدیگر را کنار بگذارند و مزایای همدیگر را بگیرند. در یک سیستم ما عمدتاً با رشد سریع نیرو های مولده روبرو هستیم و تکنیکهای جدید، کالا های جدید و بازاری پر از کالا که همه می توانند از آن منتفع شوند. در سیستم دیگر هم حد اقل بیکاری آشکار وجود ندارد، رفاه در یک حد عمومی فراهم است و جامعه کم و بیش از لحاظ ثبات اجتماعی و جنبه های رفاهی یکسانی بیشتری دارد و توزیع درآمد بهتر است... اگر چنین بینشی را قبول داشته باشیم و نقش دولت را نقشی خواهیم دانست که می تواند مابین قواعد بازار با منافع عمومی ایجاد تعلق کند و این تعلق بدون مالکیت دولت بر بخشی از عوامل تولید و بدون پیروی از برنامه ممکن نیست.

دکتر رئیس دانا: «کینزه» که تا آخر عمر افتخار می کرد لیبرال مانده در عمل بیشترین علاقه را به نحوه پیدا کردن راههای سامان دهی اقتصادی و مداخله حکومت نشان میدهد و این در مذهب لیبرالیسم رشد کفر بود... وظیفه ما ایجاد دولتهایی است که متعلق باشند به مردمی که سعی دارند حرکت یکسویی و انجام گسخته قدرتهای جهانی را کنترل کنند و منابع ملی را در خدمت رهایی احاد ملت به کار گیرند. دولتی که متعلق به کشور های جهان سوم باشد و کوشش کند منابع هدر رفتنی را در خدمت ارتقای سواد، فرهنگ و دانش و بالا بردن سطح زندگی مردم قرار دهد، دولتی نیست که به سمت توتالیتریزم حرکت کند و اگر کنترل جمعی و نظارت توأم با به ارتقاء باشد این دولت می تواند این پند غم انگیز لیبرالیسم را به فراموشی بسپارد که «هر جا انقلابی ها و رادیکالها از پند های اخلاقی صحبت می کنند بناچار به توتالیتریزم کشیده می شوند، چون دنبال فرصتی می گردند که حرفشان را به اثبات برسانند.»

دکتر غنی نژاد: یکی از روشنفکران ما گفته که ما از غرب فقط باید تکنولوژی اش را وارد کنیم. علوم اجتماعی و انسانی اش را خودمان داریم و مثلاً امثال ناصرخسرو همه این مسایل را گفته اند. روشنفکر های ما بقدری در غفلت بودند که متوجه نمی شوند این علوم اجتماعی و انسانی سیصد سال عمر بیشتر ندارد... آن تحولی که در غرب بعنوان یک تحول فکری رخ داده و با رنسانس آغاز می شود و به آن تجدید می گوئیم تصور انسان از خود و نقشی را که در جامعه دارد به کلی تغییر داد. در این تفکر مدرن دولت به معنی جدید کلمه طرح می شود. یعنی جامعه مدنی مطرح است. این مفهوم جدیدی است. دولت در واقع وسیله ای است در اختیار جامعه تا از منافع فرد اعضای تشکیل دهنده این جامعه مدنی حفاظت کند. حالا ما بحث می کنیم که چرا در کشور های جهان سوم سندیکا نیست. آنها نمی توانند سندیکا داشته باشند. سندیکا متعلق به یک جامعه مدنی است. حالا ما اگر بخواهیم بحث دخالت دولت را مطرح کنیم، این بحث در خارج از چهار چوب جامعه مدنی مصداق نخواهد داشت. وقتی ما صحبت از بخش خصوصی می کنیم، این بخش خصوصی کجاست؟ ما اصلاً بخش خصوصی نداریم و از اول هم نداشته ایم. تجدید طلبی ما از مشروطه شروع شده ولی بلافاصله پس از آن تمامی روابط اقتصادی ما در انحصار خلاصه می شود. از انحصار شروع می شود تا جنبه های دیگر و در دوره شاه هم تمام سیستمهای انحصاری را می بینیم. از جمله انحصار دخانیات، انحصار قند و شکر و تجارت خارجی. ما اینقدر که به آزادی و لیبرالیسم حمله می کنیم به چه چیزی حمله می کنیم؟ چنین چیزی اصلاً در کشور ما نبوده است و اگر در دوره ای واردات آزاد شده این امتیازی بوده که دولت به یک عده خاص داده است و آن عده به منتهی بخش خصوصی نبوده است. افراد دخیل در قدرت سیاسی دولت بوده اند. افراد نزدیک به دولت تمام امتیاز ها را چه تولید داخلی و چه واردات و کشاورزی و صنعت می گرفتند. بعد از انقلاب هم عیناً همین سیستم است و هیچ تغییری نکرده و همین وابسته بودن تجار به قدرت سیاسی مطرح بوده است. اسم این سیستم دلالی را بخش خصوصی نگذاریم. کدام دلال بزرگ، ما میلیاردر شده بخش خصوصی بوده است؟ کدام دلال بوده که مستقل از دولت و مستقل از قدرت سیاسی توانسته میلیاردر شود؟ یک چنین چیزی در تاریخ ما وجود ندارد. بخش خصوصی ما همین بقالیهای سر کوچک هستند. چنین سیستمی امکان رشد نمی دهد، علتش هم این است که ما جامعه مدنی نداریم. علیرغم تجدید طلبی دوران مشروطه و بعد از آن در این صد سال اخیر جامعه مدنی تأسیس نشده است. علت آن در موانع فکری و ارزشی است. یعنی ارزشهای سنتی ما اجازه ایجاد جامعه مدنی را نداده است و حالا بحث می کنیم که نقش دولت و یا بخش خصوصی کدام است. در حالیکه هیچ کدام از اینها نیست... آن چیزی که بدان توجه نشده بر از آن غفلت شده این بوده که دقیقاً چه تحولی در غرب رخ داده و اصلاً ما چه چیزی می خواهیم بیاریم؟ آن توضیحات حکومتی و آن حکومت قانون از کجا آمده؟ یا مفاهیمی مثل توسعه اقتصادی و اقتصاد بازار که بحثش را الآن می کنیم از کجا آمده اند؟ در جامعه سنتی هر کس در یک مرتبه ای قرار دارد و جامعه شکل یک خانواده بزرگ را دارد. یک رئیس خانواده، رئیس قبیله آن بالا نشسته و حاکم است و بقیه مردم مانند اعضای خانواده هستند. اعضای خانواده

حق ندارند بلکه تکلیف دارند. این تفکر سنتی است و جامعه ما، الان همینطور است. قبل از انقلاب هم همینطور بود. ما برای دولت نمی توانیم تعین تکلیف کنیم. این دولت است که تکلیف ما را تعیین می کند. تا وقتی که این تفکر، این اندیشه و این ارزشها عوض نشود، این بحثهای ما آب در هاون کوبیدن است... و اگر ما نتوانیم خودمان را در سطح یک جامعه متعین و با یک تجدد ایرانی در آینده مطرح کنیم، این تمدن ایرانی دیگر از بین می رود و ما افغانستان، بنگلادش و سومالی می شویم.

نخستین میز گرد کانون نویسندگان ایران

فعال کردن مجدد کانون نویسندگان ایران در داخل کشور که از سال ۱۳۶۰ به اینسو توقف یافته است، موضوع نخستین میز گرد گفتگو با شرکت رضا براهنی، باقر پرهام، منصور کوشان، محمد محمد علی و محمد مختاری است که به ابتکار نشریه تکاپو ترتیب یافته و در شماره ۶ آذر ماه این نشریه در ۱۰ صفحه بازتاب یافته است. نویسندگان مذکور هر یک ارزیابی انتقادی خود راجع به فعالیت دوره گذشته کانون و نیز سمت و سو، چهار چوب و نحوه و چگونگی فعالیت آتی کانون نویسندگان را در این میز گرد به بحث گذاشته اند که خلاصه ای از آنها از نظر خوانندگان می گذرد. شرکت کنندگان در میز گرد ضمن آنکه فعالیت مجدد کانون را یک ضرورت حیاتی دانسته اند، بر این نیز تاکید ورزیده اند که این کار به یک تبادل نظر گسترده، طرح و شناخت نظر ها میان کلیه صاحبان قلم در ایران نیاز دارد و از شتابزدگی در اینراه بایستی پرهیز کرد.

براهنی: کانون نویسندگان ایران حزب سیاسی نیست، طبقه خاصی از اجتماع هم نیست که طبق حرکت تاریخی بخواهد حاکمیت طبقه ای را ساقط کند و حاکمیت خود را بجای آن بنشاند. کانون یک جمع زیرزمینی هم نیست. نمایندگی هیچ جمع زیرزمینی و اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون داخلی و خارجی را هم ندارد. از جمع نویسندگان ایران تشکیل می شود که می توانند به مکتبها و مشربهای سیاسی، عقیدتی، ادبی و هنری مختلف ممکن تعلق داشته باشند. ولی وقتی آنها همه زیر یک سقف جمع می شوند، حرفه خود را با هم درمیان می گذارند و حافظ منافع آن حرفه می شوند. بین این حرفه و تلقی اصلی آن و یک اندیشه بسیار بزرگ انسانی، ارتباط و التزام متقابل وجود دارد. نویسندگی و آزادی بیان برای همه افراد جامعه ضرورت مطلق دارد. ولی در نویسندگی این آزادی بیان، ذاتی خود حرفه است. کانون بر این اساس تشکیل شد و هنوز هم در حدود ربع قرن که از عمر آن می گذرد اساس آن باز هم آزادی است و آزادی بیان... افتخار کانون آن بوده است که خواهان آزادی بیان بی حصر و استثنا بوده است. ولی این بی حصر و استثنا بعد از انقلاب توسط عده ای از اعضای کانون مورد حمله قرار گرفت. کانون آن عده را از خود راند ولی باز هم کسانی بودند که گرایشهای سیاسی را بر دیگران تحمیل می کردند و در پیرون از کانون هم کسانی بودند که می خواستند سر به تن آن نباشد... سقوط شوروی چشم آن عده از نویسندگان ایرانی که می خواستند در کانون حزبی عمل کنند باز کرد و یا باید باز کرده باشد... آدم سی ساله سال ۴۷ یا آدم سی ساله ۶۷ فقط بیست سال زمانی فاصله ندارد. در این ۲۰ سال به اندازه هزار سال اتفاق افتاده است. به این آدم دیگر نمی توان گفت تو غلط می کنی آزادی می خواهی... در شرایط انقلاب ما یکدفعه کانون را وارد سیاست کردیم. فوراً اعلامیه می دادیم. اعلامیه هایی که در چهار چوب کانون نبود و یا اعلامیه هایی آوردند و در کانون به امضاء رساندند که بخشی از گرفتاریهای کانون و افراد آن از آنها ناشی می شود. کانون موضع سیاسی می گرفت، نه موضع سنتی.

محمد علی: کانون نویسندگان ایران در دوره دوم فعالیت خود بازتابی از مسایل سیاسی جاری جامعه پرتنش زمانه اش بود. اینه ای بود از جدالها و کشمکش های بیرون از کانون. اما حالا شرایط جدیدی بر جامعه اهل قلم حاکم است. انتهایی که یک وقتی کانون را به سوی سیاسی شدن می کشیدند حالا خودشان می گویند اشتباه کردیم... ما در مسئله آزادی بیان، آزادی بیان همه را در نظر داریم... کانون در آن شرایط، مطلقاً گناهکار نیست. یعنی همه حرکتهایی که کرد و اعلامیه هایی که داد ناشی از چراییاتی بود که در جامعه اتفاق افتاد. غیر از آن هم راه دیگری نداشت... ۳ محور اصلی بحث ما باید اینها باشد که برخورد کانون با دولت، برخورد کانون با سنتی بودن و برخورد کانون با عضو گیری و امضاء

جدید... بعد از فراخوان گروه زیادی هستند که فقط در صورت سنتی بودن می توانند عضو کانون باشند، نمی گویم اینها درد آزادی بیان ندارند.

مختاری: در این یکی دو ساله نظر های متفاوتی مطرح بوده است. دوستانی تلقی شان از کانون باشگاه ادبی است. کسانی هستند که معتقدند نباید دستمان توی سست دولتی ها باشد و اهل سانسور تا حد دولتی ها تعمیم می دهند. بعضی ها درد حق تالیفشان بر درد آزادی شان می چرید و بعضی ها برعکس. همه حق دارند نظری داشته باشند. کانون نویسندگان ربطی به تحلیل های سیاسی ندارد و باید این گونه مسایل روشن شوند تا همه در آن شرکت کنند. یعنی این ضرورت به یک درخواست اجتماعی تبدیل شود... هر گونه انتقادی از گذشته مطرح شود، نگرانی ها مشخص می شود... ما در کانون «فرد» داریم گروه نداریم. عملکرد های گذشته که بر اساس گروه گرایی هم بوده است بدلیل بی توجهی به همین خاصیت کانون بوده است. اگر گروهی با تعبیر معینی از اندیشه یا بیان در کانون گرد آیند خود بخود با معتقداتشان بر جمع تاثیر می گذارند. و آنرا به سوی اهداف خود می کشانند. در نتیجه نقض غرض پیدا می شود. و هر گروه در پی کسب هژمونی خود به اصطلاح آن ایام بر می آید. چون آزادی بیان و اندیشه را به گونه خودش تعبیر می کند. در مورد بحث سنتی یا سیاسی بودن هنوز بعضی ها در حال ابهامند. وضع صنف ما با اصناف دیگر یکی دو تا اختلاف اساسی دارد. ما به لحاظ حرفه نویسندگی صنف هستیم اما به لحاظ موضوع حرفه مان که فرهنگی است طبعاً سیاسی هم هستیم. بی آنکه این سیاسی بودن فرهنگ به معنای پیروی از یک تحلیل مرداب راكد است. نه تنها پیشرفتی در آن نیست بلکه بتدریج می گنجد و می می میرد... وقتی می گوئیم کانون مستقل است، معنی آن نیست که در خلا عمل می کنیم یل دولتی، پلیسی، قانونی وجود ندارد. اینها هستند و می شود گفت بطور شدیدی هم هستند. ما در جامعه ای که پلیس دارد، قانون دارد و دستگاه سانسور باید عمل کنیم و از آزادی دفاع کنیم. یعنی ابتدا باید دولت این اصل را بپذیرد که مرا به رسمیت بشناسد و اجازه فعالیت بدهد تا بعد برسیم به چگونگی دعوا... من فقط می گویم اجازه بدهید من حرفم را بزنم و انتظار نداشته باشید که در این امر سرسپرده شما باشم. من بعنوان نویسنده یا محقق نسبت به حزب خاص مستقل هستم. برای همین به کسی که فعالیت سیاسی و برنامه سیاسی دارد می گویم جای تو در کانون نیست. من جایی با دولت ارتباط پیدا می کنم که می خواهد فکر مرا سانسور کند. تازه در اینجا هم قدرت من محدود است. من قدرت مطلقی ندارم تا هر چه دلم خواست انجام دهم... ما در گذشته دچار یک سری تندرویهای می شدیم که اولاً معنای آزادی اندیشه و بیان بدون هیچ حصر و استثنا را در حد آوانگارد ترین و پیشرفته ترین گروه جامعه در نظر می گرفتیم و خیال می کردیم آنچه در فکر و ذهن پیشرفته ترین گروه جامعه می گذرد، همان هم باید در جامعه عملی شود. در حالیکه این اشتباه بود... کانون انجمنی است که باید در لگالیته کار کند و نه بصورت غیرقانونی و زیرزمینی، ما اگر در جریان به ثبت رساندن منشور کانون به صورتی که هست یک گام نسبت به دهسال پیش جلو تر برویم، یک خدمت اجتماعی کرده ایم.

قتل، خودسوزی و ...

در قزوین یک دختر ۱۵ ساله بجرم قتل یک دختر ۷ ساله بخاطر انتقام از رقیب خود در یک ماجرای عشقی محکوم به اعدام شد. به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی میترا زهرانی ۱۵ ساله در دادگاه اعتراف کرد که به منظور انتقام جوشی بخاطر ازدواج دوست پسرش عباس با یک دختر دیگر، خواهر ۷ ساله این دختر را خفه کرد. به گزارش روزنامه رسالت در پاکدشت ورامین یک دختر ۱۵ ساله و برادر ۱۲ ساله اش بدست مادرشان با ضربات ساطور کشته شدند. مادر این فرزندان که فریبا چهارمحالی نام دارد اعتراف کرد که پس از شنیدن اینکه شوهرش قصد دارد وی را طلاق دهد سستیهای دو فرزند خود را از پشت بسته و آنها را با ساطور به قتل رسانده است.

روزنامه کیهان نوشت که در شیراز یک مادر شوهر که عروس خود را به علت مخالفت وی با ازدواج مجدد پسر این زن به قتل رسانده بود، اعدام شد. این زن ۴۵ ساله که معصومه خالص حقیقی نام داشت پس از اعتراف به قتل عروس خود مریم در زندان مرکزی شیراز به دار آویخته شد.

روزنامه جمهوری اسلامی از سوزاندن یک کودک ۵ ساله بوسیله پدرش توسط آتش سیگار خبر داد. ۵۵ در صد بدن این کودک از ناحیه صورت، گردن سینه، شکم، دستگاه تناسلی و رانها بصورت

نقطه نقطه توسط آتش سیگار سوزانده شده است.
روزنامه خراسان نوشت که آمار خودکشی از طریق مصرف دارو های آرام بخش، سموم شیمیایی، خود سوزی، حلق آویز کردن و با اسلحه گرم بیشتر رو به افزایش است و دلایل آن عمدتاً فقر و مشکلات خانوادگی است.

تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران

کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران تالیف آقای سرهنگ نجاتی چندی پیش توسط مؤسسه خدمات فرهنگی رسا انتشار یافته است. نویسنده این اثر سعی فراوان کرده که بدون غرض ریزی و تنگ نظری، و با استناد به داده ها و اسناد گوناگون ایرانی و خارجی و نیز گفتگو با تعدادی از شخصیت های سیاسی چهار دهه گذشته؛ گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران را مورد پژوهش و بررسی قرار دهد. این اثر دو جلدی با وجود برخی از نواقص، اشتباهات و یا بعضی ارزیابی های قابل بحث در مجموع با نگرشی عینی و مبتنی بر اسناد و مدارک تدوین یافته و سخت کوشی و همت مؤلف آن شایان توجه است.

جلد اول کتاب به مسائلی همچون علل شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد ۲۲ و دوران پس از آن، معرفی رهبران گروه های مخالف رژیم شاه، جبهه ملی دوم و سوم، اصلاحات ارضی شاه، حرکت ۱۵ خرداد، موج نوین نهضت روشنفکران چپ و پیدایش سازمان فدائیان خلق و مجاهدین و اواخر دوران رژیم شاه پرداخته است. جلد دوم گشایش فضای سیاسی همزمان با انتخاب چیمبی کارتر و تشکیل نهاد های همچون سازمان دفاع از حقوق بشر، کانن نویسنده گان و غیره و سپس اوج گیری جنبش مردمی و پیروزی انقلاب را مورد بررسی قرار داده است.

علل سقوط حکومت دکتور مصدق و سپس نقش نیرو های سیاسی گوناگون در مبارزه علیه شاه و همچنین تحلیل موقعیت طبقاتی، تمصیلی و جنسیت اعضای سازمان فدائیان و مجاهدین به نقل از کتاب «در میان دو انقلاب» تالیف آبراهامیان به زبان انگلیسی از نکات جالب توجه این اثر است.

یادها

ابوالفضل قاسمی از فعالان سابق جبهه ملی در سن ۷۲ سالگی در آبانماه امسال درگذشت. قبل از این رویداد، مهندس احمد زیرک زاده نیز که از چهره های برجسته حزب ایران و جبهه ملی بود در شهریور ماه در ۸۶ سالگی از جهان رخت بریسته بود. قاسمی علاوه بر فعالیت های سیاسی، آثاری همچون سیر الیگارشوی در ایران و خاندانهای حکومتگر ایران را بجای گذاشت.

در ۱۶ آذر ماه نیز استاد جواد معروفی موسیقیدان و آهنگساز معروف ایرانی در ۷۸ سالگی با جهان وداع کرد. یانشان گرامی باد.

سرپرست جدید مؤسسه

کیهان مأمور وزارت اطلاعات

یکی از زندانیان سیاسی سابق جمهوری اسلامی که اکنون در خارج از کشور زندگی می کند، به «راه آزادی» چنین نوشته است: شاید تمامی کسانی که تا سال ۶۵ در قزلحصار زندانی بوده اند، بیاد داشته باشند فردی را که بنام «برادر حسین» خطاب میشد. او به همراه دار و بسته اش بعنوان مسئول به اصطلاح «ارشاده» زندانیان شناخته میشدند. ما زندانیان تا قبل از خلاصی از زندان بالاخره متوجه نشدیم این حضرات و مشخصاً حسین تا «برادر حسین» که به نظر میرسید نقش برجسته ای در هدایت امور به اصطلاح ارشادی دارد متعلق بکدامیک از نهاد های وابسته به جمهوری اسلامی میباشد. خودم بعد از خلاصی از زندان، روزی میخواستم به اخبار ساعت ۲ رادیو تهران گوش دهم. قبل از خبر بود. متوجه شدم شخصی که در رادیو پیرامون عملکرد سازمان مجاهدین صحبت می کند، همان نا «برادر حسین» است. بعد از پایان صحبت، گوینده رادیو گفت: «شوندگان عزیز صحبت های یکی از مسئولین وزارت اطلاعات را شنیدید...»
در کیهان هوائی شماره ۱۰۶۲ صفحه ۴ - چهارشنبه ۸ دی ۷۲ -

خبر انتصاب سرپرست جدید مؤسسه کیهان - چاپ تهران - به همراه عکس و شرح حال مختصری از زندگینامه «سرپرست جدید» درج شده است. بعد از دیدن عکس مطمئن شدم که حسین شریعتمداری - سرپرست جدید روزنامه کیهان - همان شخصی است که «برادر حسین» خطاب میشد. و جالب توجه اینکه در «زندگینامه» سرپرست جدید، هیچ اشاره ای به عضویت او در وزارت اطلاعات - بخوان وزارت سرکوب و اختناق - نشده است و تنها به پیوستن حسین شریعتمداری در «نهاد های انقلابی» اشاره رفته است.

شایان توجه است که در پی استعفای سید محمد اصفری، خامنه ای در حکمی که حسین شریعتمداری را به عنوان نماینده خود و سرپرست کیهان منصوب کرده، «بی توجهی برخی از مطبوعات به آرمانهای اسلامی را سببیه ای نابخشودنی» دانسته و از نامبرده خواسته است که در «حفظ جهت گیری اسلام ناب محمدی» کیهان بکوشد.

از سرگیری چاپ

«نقدی بر خاطرات کیانوری»

در روزنامه اطلاعات

در پی يك وقفه چند هفته ای در چاپ سلسله مقالات بابک امیرخسروی در روزنامه اطلاعات، این روزنامه با درج توضیحی وعده از سرگیری دوباره انتشار این مقالات را داده است. روزنامه اطلاعات در این خصوص نوشته است:

در کار چاپ پاورقی «نقدی بر خاطرات کیانوری» به قلم آقای بابک امیرخسروی که طی چندین قسمت در ضمیمه اطلاعات منتشر شد، با توجه به اقامت نویسنده مقالات در خارج از کشور (فرانسه) و دسترسی نیافتن سریع و به موقع به بقیه مقالات، مدتی وقفه حاصل شد. آخرین بخش مقالات، در هفدهم مهر ماه در ضمیمه اطلاعات منتشر شد و گمان می رفت که حد اکثر ظرف یکی دو هفته بتوانیم به بقیه مقالات دسترسی یابیم که میسر نشد و این وقفه، ناخواسته در کار انتشار مقالات نقد خاطرات کیانوری، ایجاد شد. اشتغالات دیگر نویسنده محترم و هم آهنگی هایی که باید ناگزیر با خارج از کشور - محل زندگی نویسنده مقالات - ایجاد شود، عامل اصلی قطع انتشار مقالات بود. از فردا بخش دیگری از مقالات، از نظر گرامی تان می گذرد. برای آنکه خدای ناکرده، تا هم آهنگی ای در کار ادامه چاپ مقالات حاصل نشود، از این پس آن شاء الله روز های شنبه، دوشنبه، پنجشنبه هر هفته - بنا به خواست نویسنده محترم - شاهد انتشار این سلسله مقالات خواهید بود، تا نویسنده، بتواند، تدوین بقیه مقاله را در فرصت کافی به انجام رساند.

اطلاعیه حزب دمکرات

کردستان ایران

حزب دمکرات کردستان ایران طی اطلاعیه ای اعلام کرد که ابوبکر هدایتی عضو کمیته این حزب در سوئد روز ۱۷ ژانویه بر اثر انفجار بسته پستی که بنام همسر وی ارسال شده بود، بشدت مجروح شده است. دفتر نمایندگی حزب در خارج از کشور ضمن اشاره به دخالت جمهوری اسلامی در این اقدام جنایتکارانه از مقامات سوئد خواست عاملین این توطئه تروریستی را مورد تعقیب قرار دهند.

سمینار های جدید انجمن

پژوهشگران ایران

انجمن پژوهشگران ایران طی اطلاعیه ای برنامه ۵ سمینار آتی خود طی ماه های آینده را اعلام کرد. اولین سمینار روز شنبه ۵ فوریه درباره سینمای ایران و چشم انداز آن تا سال ۲۰۰۰ برگزار

خواهد شد. چهار سمینار بعدی به اندیشه های سیاسی - اجتماعی نیرو های مهم سیاسی ایران اختصاص دارد. روز های ۲۶ و ۲۷ فوریه دو سمینار تحت عنوان نهضت ملی و آینده ایران و نیز جنبش چپ و آینده ایران برگزار خواهد شد. روز های شنبه و یکشنبه ۵ و ۶ مارس دو سمینار دیگر تحت عنوان سلطنت و آینده ایران و مذهب و آینده ایران برگزار خواهد شد. آدرس انجمن به قرار زیر است:

A. C. I
B. P. 9916
PARIS 75762 Cedex 16
France

گزارش کیهان لندن

و

نامه بابک امیر خسروی

۱- توضیح

از سوی انجمن ایرانیان دموکرات در پاریس، دعوتی از بابک امیر خسروی برای شرکت در يك گردهمائی که در ۲۳ آبان ماه ۱۳۷۲ برگزار شد، به عمل آمد. موضوع این گردهمائی تبادل نظر در مساله مورد اختلاف دولت جمهوری اسلامی با کشور های عربی خلیج فارس بر سر مالکیت سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک بود.

متأسفانه گزارش این جلسه به طور نادرست در کیهان لندن مورخ چهارم آذر ماه ۱۳۷۲ منعکس شده بود. لذا بابک امیرخسروی در نامه ای به نشریه کیهان لندن آن موارد را برای رفع هرگونه سوء تعبیر توضیح داد، که فقط چکیده آن چاپ شد. لذا برای روشن شدن علاقه مندان به موضوع، ذیلاً گزارش چهارم آذر ماه کیهان لندن و متن کامل نامه بابک امیرخسروی به نشریه کیهان لندن چاپ می شود.

۲ - گزارش کیهان لندن، شماره ۴۸۳، چهارم آذر ماه ۱۳۷۲

دعوت انجمن ایرانیان دموکرات، در پاریس نشست با شرکت گرایش های گوناگون سیاسی برگزار شد در يك نشست سیاسی در پاریس نمایندگان سازمان ها و گرایش های گوناگون سیاسی و همچنین شخصیت های منفرد گرد هم آمدند و در نخستین نشست از این نوع، بر سر اصول زیر به توافق رسیدند:

۱ - توطئه ای که اینک برای مخدوش کردن تمامیت ایران به راه افتاده است، در وهله نخست نتیجه «غصب قدرت توسط بنیادگرایان اسلامی» است که با حمایت از تروریسم بین المللی زمینه را برای «مداخله بیگانگان» فراهم آورده است.

۲ - برخی از کشور های عرب که درباره جزایر سه گانه ایرانی خلیج فارس «نغمه هایی» ناساز سر داده اند، بدانند که هر قراردادی که جمهوری اسلامی امضاء کند که حاوی «کوچکترین خدشه بر تمامیت ارضی ایران» باشد، مردود خواهد بود و از طرف رژیم آینده به رسمیت شناخته نخواهد شد.

شرکت کنندگان در این جلسه که به دعوت «انجمن ایرانیان دموکرات» صورت گرفت ابراز خرسندی کردند از این که چنین نشست با برگزار شده است که در آن گرایش های گوناگون، از چپ گرفته تا جمهوری خواهان ملی و طرفداران پادشاهی مشروطه، به يك «همسویی و همصدایی» دست یافته اند. جلسه که در ۲۳ آبان (۱۴ نوامبر) تشکیل شده بود با نواختن سرود «ای ایران...» آغاز شد و با نواختن همین سرود پایان یافت. قرار شد چنین جلساتی بطور منظم برگزار گردد.

۳ - نامه بابک امیرخسروی

جناب آقای هوشنگ وزیری سردبیر نشریه کیهان لندن خواهشمندم توضیح زیر را در اولین شماره نشریه کیهان لندن به چاپ برسانید:

در شماره ۴۸۳ کیهان لندن، صفحه ۲، مورخ چهارم آذر ماه ۱۳۷۲ (۲۵ نوامبر ۱۹۹۲)، مطلبی تحت عنوان: «نشستی با شرکت گرایش های گوناگون سیاسی برگزار شده» آمده است. به استثناء تاریخ و محل تشکیل جلسه و مدعو آن و نواختن سرود ای ایران، متأسفانه سر تا پای آن نادرست تنظیم شده است. توضیح کوتاه چند نکته ضرورت دارد:

۱ - من و دیگران، صریحاً در حضور همه شرکت کنندگان (و قبلاً به خود دعوت کنندگان) اعلام کردیم که حضور ما در این نشست به نمایندگی از طرف حزب یا سازمان های مربوطه نمی باشد. شخصاً، دعوت انجمن ایرانیان دموکرات در پاریس را به طور خصوصی و فردی، صرفاً به احترام دعوت کنندگان آن پذیرفتیم.

۲ - در خبر ذکر شده است که: «نمایندگان سیاسی و گرایش های گوناگون سیاسی و هم چنین شخصیت های منفرد گرد هم آمدند و در نخستین نشست از این نوع بر سر اصول زیر به توافق رسیده اند». این مطلب خلاف حقیقت است. با وجود اینکه از سوی یکی دو نفر از حاضران پیشنهاد شد که نشست فوق الذکر جمع بندی یا قطعنامه مشترک بدهد. و رئیس جلسه نیز تشکیل کمیسیونی را با ذکر نام چند نفر برای تهیه جمع بندی یا قطعنامه مطرح ساخت، شخصاً مخالفت خود را ابراز کردم و عدم آمادگی خود و نبود زمینه ای برای چنین کاری را تذکر دادم. و اشخاص دیگری که نام آن ها آورده شد، در همین جهت صحبت کردند. در این صورت، چنین تحریف آشکار، قابل فهم نیست.

۳ - موضوع تعلق سه جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک و نامیدن خلیج فارس با نام تاریخی آن، موضوع مورد توافق همه ایرانیان است. اگر شرکت کنندگان در يك نشست، از هر گرایش سیاسی، در این باره اظهار نظر مشابهی بکنند، کاملاً طبیعی و دستاورد خاصی نمی باشد. در داخل کشور نیز به گمان من، همه گرایش ها و محافل سیاسی و حتی مسوولان کشوری مدافع تمامیت ارضی ایرانند و چر این نمی توانند.

۴ - شخصاً طرفدار گفتگو و تبادل نظر با همه نیرو های سیاسی و شخصیت های سیاسی هستم که خود را طرفدار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر می دانند. من حتی آماده بحث و گفتگو با مخالفان سیاسی و دگراندیشان هستم، به ویژه اگر این بحث و گفتگو علنی باشد. در این خط فکری، در جلسات متعددی شرکت کرده ام که در آن ها، اضافه بر متحدان طبیعی جمهوری خواه ما، طرفداران مشروطه نیز حضور داشته اند. در همین جهت، چند روز پیش (۲۰ و ۲۱ آذر ماه)، در جلسه ای با حضور نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران، جمهوری خواهان ملی، مشروطه خواهان و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شرکت کردم: این نشست از سوی کمیته همبستگی هامبورگ، برای بحث و تبادل نظر بر روی «مساله ملی و مفهوم تمامیت ارضی در ایران دعوت شده بوده. اما شرکت ما در این گونه جلسات و گفتگو ها و از جمله در نشست فوق العاده پاریس، به معنای همکاری سیاسی با مشروطه خواهان نیست. لذا قید جمله گنگ و دو پهلوئی که در خبر آمده است، مبنی بر اینکه: «شرکت کنندگان در این جلسه... ابراز خرسندی کردند از این که چنین نشست برگزار شده است که در آن گرایش های گوناگون، از چپ گرفته تا جمهوری خواهان ملی و طرفداران پادشاهی مشروطه، به يك «همسویی و هم صدایی» دست یافته اند»، گمراه کننده است و تصویر غیر واقعی از حقیقت در ذهن خواننده القاء می کند.

با کمال تأسف باید بگویم که توسل به این روش ها، مانع خواهد شد که همین حد اقل گفتگو ها و نشست و برخاست ها میان گرایش های فکری - سیاسی مختلف و تفاهم میان ایرانیان، تکرار شود و ادامه بیابد.

با تقدیم احترامات - بابک امیرخسروی

پاریس ۲۶ آذر ماه ۱۳۷۲

اطلاعیه در باره سازمان

مجاهدین خلق

هادی شمس حائری عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه مشروحه در هلند، اقدامات اخیر سازمان در زمینه بوجود آوردن يك سازمان رهبری را پوششی برای ادامه رهبری مطلق مسعود رجوی دانسته و بویژه با اشاره به مراحل پیشین تحول سازمان نشان داده است که چگونه هر بار با هدف تداوم اطاعت از بالا سازماندهی جدیدی پیش کشیده می شود و شکل قبلی با توجیه این ایدئولوژیک رد می شود. در بخشی از این اطلاعیه با توجه به انتخاب ۲۴ زن در شورای رهبری و تأکید بر برابری زن و مرد آمده است که در سازمانی که مردان حق و حقوقی ندارند و آزاد نیستند دم زدن از آزادی و ارتقاء زن شعار بیخبر نیست.

بقیه در صفحه ۳۵

مقاله ای که از نظر شما می گذرد، موضوعی را مورد بحث قرار می دهد که تاکنون هیچگاه در صفحات راه آزادی، راه آزادی یا پژواک طرح نشده است. نشریات نیرو ها و گرایش های فکری سیاسی و غیر مذهبی خارج از کشور بندرت مسئله نقش، اهمیت و چند و چون نظریات اسلامی مدون شده و تحول یافته را بصورت اثباتی (پوزیتیویستی) طرح می کنند. کمبود این بحث ها بویژه از این بعد بیشتر حس می شود که در چشم انداز تحول آتی جامعه ایران این نیرو ها و تفکر مذهبی آنها بخاطر حضور اجتماعی چشمگیر خود نقش قابل توجهی خواهند داشت و در حقیقت باید بخشی از نیرو هایی را تشکیل دهند که با پذیرش يك جامعه مدنی و جدائی دین از حکومت، برای استقرار دمکراسی و حقوق بشر و حکومت قانون و مردم سالارانه تلاش می کنند. در سطح جهانی، در بسیاری کشور ها، نیرو های سیاسی جاافتاده امروز با گذشته مذهبی و گاه با گرایش های بنیادگرایانه و انحصارطلبانه بوده اند که در جریان تحول و تکامل جوامع خود بتدریج به سطح يك نیروی سیاسی با برنامه سیاسی در جامعه ای مدنی و لائیک فرا روئیده اند و افکار عمومی معینی را هم نمایندگی می کنند. در گذشته در کشور ما هم بویژه از سال های ملی شدن نفت این گرایش ها در برخی نیرو ها آغاز شد. اما استقرار جمهوری اسلامی و حکومت دینی و نقشی که رهبران سیاسی کنونی ایران برای مذهب و رابطه آن با حکومت قائلند، به این روند لطمه فراوان زد.

راه آزادی با آگاهی به اهمیت این بحث ها، اقدام به چاپ مقاله مورد نظر می کند. برای تشریح ما اینها می پیرامون نقش مذهب در جامعه و رابطه آن با قدرت سیاسی وجود ندارد. برای ما برخورد با نیرو هایی که افکار سیاسی آنها دارای پشتوانه مذهبی است و بطور کلی در این چهارچوب عمل می کنند، با تکیه بر برنامه سیاسی آنها و باور آنها به حکومت قانون مستقل از مذهب، دمکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی صورت می پذیرد و طبیعی است که بخشی از نظریات سیاسی آنها و نیز اعتقادات مذهبی آنها مورد پذیرش ما نباشد. انتخاب موضوع دکترا شریعتی هم اتفاقی نبوده است، زیرا نظریات وی در میان روشنفکران غیروابسته به جریانهای مذهبی و نیز نیرو های مذهبی بحث های دامنه داری را به همراه آورده است.

خوانندگان ما در این شماره با نقطه نظر های یکی از شخصیت های دانشگاهی ایران در رابطه با دکترا شریعتی و دفاع از او آشنا می شوند، بدیهی است صفحات راه آزادی برای بحث های پیرامون مسائل طرح شده باز است و ما از این برخورد ها استقبال می کنیم.

آخرین نکته اینکه همزمان با این مقاله، یکی دیگر از خوانندگان عزیز ما مجموعه جالبی از برخورد های شخصیت های روحانی درجه اول ایران (آقایان گلپایگانی، نجفی مرعشی، خوئی، میلانی و...) درباره دکترا شریعتی و فتوا های صریح آنها پیرامان ارسال داشته است که بعلت کمبود جا موفق به درج آنها در این شماره نشدیم و خلاصه آنها در شماره آینده چاپ خواهیم کرد.

در آمدی بر ضرورت نواندیشی دینی و نقش دکترا شریعتی در آن

دکتر غلامعباس توسلی

برگزاری سالگرد او کم و بیش به تعطیل کشیده شد و یا به محافل خصوصی محدود بود.

شکر خدا را که در سالهای اخیر شاهد و ناظر تحرك تازه ر اقبال قابل ملاحظه ای به سمت اندیشه ها و آثار دکترا شریعتی هستیم بطوریکه برگزاری سالگرد شهادتش بهانه ای برای ادامه و اشاعه افکار و نظرات او هست و این امر حتی در بعضی کشور های مسلمان و بین دانشجویان ایرانی در سایر کشور ها مشاهده می شوند.

بهر حال این نکته ای درخور تأمل است که اندیشه های شریعتی بیش از هر نوآور مسلمان دیگر خریدار دارد و از يك دهه پیش از انقلاب که موجب رشد اندیشه دینی و گرایش جوانان به مذهب شد تا بحال که پانزده سال از انقلاب می گذرد یعنی طی دو نسل هنوز بالنده و پابرجا باقی مانده هر زمان وسعت و گسترش بیشتری پیدا کرده است. البته باید اعتراف کنم که هنوز هم مخالف خوانی علیه او و خندیت با افکارش پایان نیافته و عده ای جاهلانه و مغرضانه علیه شخصیت و افکار او نست به توطئه می زنند اما خوشبختانه نتیجه عکس می دهد و چنانکه خود او در حیاتش گفته بود:

«مرد پاک را نیز زندگی و زمان تنها نمی گذارد. زندگی از او دفاع می کند و زمان تبرئه اش می کند. پلیدان هرگز پاکدامنی را نتوانند آلود، هرچند سنگها را بسته و سگها را رها کرده باشند.» (۱)

«تعمیلکرده های دوره آینده برخلاف تعمیلکرده های امروز مکتبشان مکتب مذهبی خواهد بود اما مذهبی نه مانون علم، بلکه مذهبی مافوق علم» دکترا شریعتی، مجموعه آثار صفحه ۲۲۷

خرداد ماه امسال شانزدهمین سالگرد شهادت اندیشمند گرانقدر مسلمان دکترا علی شریعتی زنده تر از همیشه در دانشگاه ها و محافل و مجالس خصوصی ایران با ایراد سخنرانیها و تجزیه و تحلیل های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در مورد افکار و آثار او برگزار شد و یاد آن تواندیش گرانقدر گرامی داشته شد. علاوه بر جلسات و سمینار ها و بخش نوار های دکترا مجموعه مقالات تحلیلی و یادواره ها خواه توسط روزنامه ها و مجلات و خواه توسط افراد مختلف انتشار یافت و هر بار فضای فکری نو و اندیشه های ژرف و پربخانی او را برای جوانان و نوجوانان دانش پژوه و دردمند منعکس نمود. اگر از برخی از مجالس که توسط تنگ نظران و معاندین او برهم خورد و یا اصلا تشکیل نشد صرفنظر کنیم، اما این نکته درخور تأمل است، که علیرغم خندیت ها و مخالف خوانیهایی که از فردای انقلاب توسط برخی از افراد و یا اقشار سنتی علیه افکار و آثار او شروع شده و حتی در سالهای ۵۸ و ۵۹ ایرادات و انتقادات جدی شدت یافت که موجب دودستگی و اختلاف نظر بین گروه های داخلی نظام شده بود و بدنبال آن چند سالی توطئه سکوت فرا رسید که جز در محافل بسته و خصوصی از او یاد نمی شد و

اکنون این پرسش برای ما مطرح می شود که چگونه اندیشه ها و آراء دکتر شریعتی توانسته است این چنین در برابر تند باد حوادث و جریانات پس از انقلاب و قبل از آن مقاومت کند و در طول بیش از یک ربع قرن چنان با فکر و روح جوانان و روشنفکران مسلمان آمیخته شود که خود به صورت یک فرهنگ زنده و حیاتبخش درآمد و یک بینش اسلامی با خصلت آزاد و انتقادی را در قلمرو وسیعی از جامعه و اقشار مختلف خاصه قشر جوان رایج نماید. نکته دیگر رواج اندیشه های او در جهان اسلام و در میان روشنفکران سایر کشور ها است ترجمه آثار او به زبانهای مختلف عربی، ترکی، اردو، انگلیسی و فرانسه تیراژ بالای ترجمه های بعضی از آثار او در کشور های مصر و شمال آفریقا نشان می دهد که دیدگاه ها و نظرات او از مرز های فرقه ای و ملی فرا تر می رود و به «یک فرهنگ عام» و جهانی متعلق است. جریان انقلاب بخوبی نشان داد که روشنفکران ضد مذهب هرچه بگویند و هرچه بتویسند و هر اندازه تحلیلهای علمی و مادی گرا تبیین کننده باشد، باز هم قادر نبوده و نیست که فعل و انفعالات عمیقی را که ناشی از ساختار (باطنی و نامرئی) جامعه است پیش بینی و توجیه نماید.

چنانکه «انقلاب اسلامی» از درون نظام شاهنشاهی ضد مذهب سربرآورد یا بنای کمونیست پس از هفتاد سال تلاش و تکاپو و عرض اندام به عنوان یک ابرقدرت سیاسی، نظامی (اقتصادی) گویی در زیر ساختهایش بنیامیت کار گزارده اند که یکباره فروری ریزد و از هم می پاشد و به غیاری تبدیل می شود که حتی سیاستمداران کهنه کار هم در سرهم بندی عناصر و اجزاء آن حیران میمانند. روشن است که در اکثر تحلیلهای عصر جدید از تحولات و دگرگونیهای اجتماعی - فرهنگی نقش مذهب یا بکلی نا دیده گرفته می شود یا ناپیچ و فرعی تلقی می شود. اما تنها تحلیلی که توانست در عصر ما در برابر سایر مکاتب و دیدگاه ها (خاصه مادی) نقش مذهب را آنچنانکه در واقعیت بود برجسته نشان دهد و ارتباط آنرا با تحولات و دگرگونیهای اجتماعی خاصه در جهان اسلام، بدرستی روشن سازد، تحلیلهای دکتر شریعتی بود. اما بسیاری از روشنفکران ما بدون توجه به ماهیت فرهنگی جامعه ای که در آن زندگی می کنند، با تحلیلهای غالباً امتزاجی و آرمانخواهانه و بدور از واقعیات، در انتظار آینده ای مبهم و نامعلوم، افکار و اندیشه هایی ادامه دادند که عملاً تحت تاثیر پیشداوریهای سیاسی جهان و یا آرمانخواهی گروهی قرار داشت و در این مورد تشتت آراء و عقاید و توجه به منافع آنی به اندازه ای بود که هیچگونه موضع واقع بینانه و روشنی در برابر حوادث (چه داخلی و چه جهانی) نتوانستند اتخاذ کنند و امروز نیز که طیف وسیعی از تحصیل کرده ها و صاحبان آراء و عقاید که اکثراً در طیف اپوزیسیون و مخالفان قرار دارند و در گوشه و کنار جهان در کمال آزادی زندگی می کنند به اخبار و اطلاعات و منابع به وفور دسترسی دارند اما باز هم توانائی آنرا نداشته اند که به یک خط مشی فکری و فرهنگی صحیح و یک برنامه منسجم سیاسی - فرهنگی مبتنی بر تحلیل واقعیت ها و ارزشهای درون زا و منطبق بر فرهنگ اسلامی ارائه دهند و بازی شعار ها و احساسات وطن دوستی و ضد حکومتی جای هر نوع تحلیل و برنامه واقع گرایانه را می گیرد و عده ای نیز گرفتار بیگانگی ستائی و پوچی و حتی از خود بیگانگی می شوند!

دکتر شریعتی در آن دوران پراشوب و خفقان آور سالهای ۴۷ تا ۵۱ که اوج تسلط ساواک و حکومت لائیک و ضد دینی رژیم پهلوی بود چنین ندا درمی داد:

«امروزه شناخت اسلام تنها به عنوان یک وظیفه دینی یا تعقیب شعبه ای از مذهب شناسی نیست، بلکه راهی نیز هست به آشنائی با تمدنی بزرگ، تاریخی غنی، و پر از شگفتی و یافتن علت یا علل ارتقاء و انحطاط جامعه کنونی ما و بالاخره رسوخ در روح جامعه و وجدان حقیقی و زنده مردمی که ما در قبال سرنوشتشان احساس مسئولیت می کنیم و از اینرو است که بیش از همیشه به شناخت دقیق علمی و تحلیلی همه جانبه و بی طرفانه از اسلام نیازمندیم.» (۲)

و اما امروز پس از بیست سال که از آن دوران می گذرد و شاهد انیم که گروه هایی از روشنفکران تا بدانجا پیش رفته اند که دین را یکی از عناصر هویت ملی و فرهنگی ما بشمار آورده و حسابی به آن اختصاص دهند، این نکته را بدرستی دریافته اند که جامعه بدون تکیه بر دین بعنوان یکی از مبانی فرهنگ ملی هرگز قادر نخواهد بود به پیشرفت و توسعه واقعی دست یابد. آیا باز هم تلقی و برداشت آیتان از دین همان تلقی ملک خانی است که دین عامیانه و سنتی متداول را ملاک قضاوت های خود قرار داده بخواهند از آن به عنوان ابزاری برای پیشرفت کار خود بهره گیری کنند. تجربه نشان داده است که دین سنتی و متداول که مارکس از آن به عنوان «افیون توده ها» نام می برد، در طول تاریخ مورد سوء استفاده و بهره برداری فراوانی قرار گرفته و امروزه برای تحکیم مواضع و ادامه همان گونه بهره برداری ها در

قالب بنیادگرایی و شعار های سیاسی تند و چپ گرایانه تظاهر می کند و عملاً با منطق و اندیشه و استدلال بیگانه و دشمن است، بطوریکه در ترکیبی که با احساسات تند و هند خارجی (و حتی ضد ملی) دوران انقلاب و جنگ پیدا کرده نه فقط خود را معارض هر نوع اندیشه و تفکر جز یک نوع می داند بلکه به کلی با دنیای روشنفکری در تضاد و تخاصم است و تنها به تحکیم هر چه پیشتر مواضع کهن سنتی و گذشته گرا تمایل نشان می دهد. چیزیکه عملاً در زمینه اقتصادی به توسعه نظام سرمایه داری وابسته و بهره کشی و تمایز دولت و مردم و قشریندی اجتماعی نظیر گذشته منجر می شود و هرگونه امید تغییر و پیشرفت و توسعه عملاً عقیم میماند.

اما جریان روشنفکری دینی و دین نوگرا که گروه های وسیعی از جوانان و روشنفکران را بخود جذب و در بازسازی و احیاء دین در طول تاریخ یکصد ساله اخیر ایران و جهان اسلام قدمهای مؤثری برداشته سعی داشته است با بهره گیری از علم و روشنگری و استدلال و بحث نظری و رویه های عملی، دین را از حشو و زوائدی که بدان افزوده شده و تارهایی که بدور آن تنیده شده، پاک نماید و اسلام واقعی را در آینه قرآن و سنت و علم و عقل ببیند و بلحاظ اجتماعی و سیاسی اصل دموکراسی و آزادیهای انسانی و حقوق مردم و کرامت نوع انسان و آنچه انسانی و عقلانی است مانند علم و صنعت و پیشرفت و برنامه ریزی و عدالتخواهی را شعار خود قرار دهد و دین را به یک ایدئولوژی رهائی بخش و عدالتخواه و مترقی بدل کند و از ارتجاع و غلبه احساسات و تعصبات ضد عقل بپرهیزد و دین را در صحنه جامعه دانشگاه و جهان به یوته آزمایش و عمل درآورد.

این حرکت خود تاریخچه ای طولانی دارد که از سید جمال الدین اسد آبادی و اقبال لاهوری و محمد عبده و رشید رضا و کواکبی و نائینی آغاز تا طالقانی و بازرگان و استاد شریعتی ادامه می یابد و تلاش همه این نوآوران بر این بوده است که دین نه بصورتی که معمول و متداول و مورد استفاده استعمار و استبداد بوده است بلکه با تکیه بر اصالتها و مواضع مترقی آن از یک پایگاه روشنفکری و روشنگرایانه ای برخوردار گردد و شیوه های رایج و نادرست و انحرافی که وارد آن شده با تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آزادانه مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی مجدد قرار گیرد و ارزشهای متعالی و رهائی بخش اسلام در جهت متکرب ساختن مظلوم و بی عدالتی ها و سوء استفاده هایی که بنام دین صورت گرفته و می گیرد به کار گرفته شود. از اینرو ملاحظه می کنیم که گروه های پیشگام اسلام در دانشگاهها و مدارس و صحنه های مختلف جامعه در خدیت با استعمار و استحمار فرهنگی شکل می گیرد و تلاش در جهت استقرار و قبول یک ایدئولوژی غیر وارداتی و مترقی مبتنی بر اصالتهای مذهبی در دوره های مختلف رشد روزافزون پیدا می کند.

مسلم است که در طول حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه و در برخوردی که با مدرنیسم و عصر جدید پیش آمده و در جهت استخلاص و رهایی از چنگال استعمار و بی عدالتی و عقب افتادگی هر گروه از روشنفکران راهی را انتخاب کرده و شیوه های خاصی را تجویز می کرده اند و جامعه و جوانان را بسوی آن فرا می خواندند. عده ای از روشنفکران که درد تجدد داشتند، مانند میرزا آقا خان کرمانی و میرزا ملک خان ناظم الدوله و طالبوف و دیگران معتقد به انقطاع کامل با گذشته و تقلید صرف و بی چون و چرا و همه جانبه از غرب بودند.

اما برخی نظیر ملک خان که در یک جامعه شدیداً سنتی و استبداد دوران ناصری زندگی می کرد و بیم آن داشت که به آفاد عولفش صدمه ای برسد، بدنبال آن بود که به شیوه های صرف تقلیدی خود لباس مذهبی بپوشد تا کمتر تعارضی با مذهب پیدا کند. اما خلف آش تقی زاده که با امضاء قرارداد ۱۹۲۳ خود را «آلت فعل» می خواند، تسلیم بی قید و شرط ارزشها و هنجار های اروپا و مغرب زمین بود. چنانکه در شماره اول نوره جدید مجله کاوه نوشت:

«... نخست قبول و ترویج تمدن اروپائی بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرهنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی (پرستی تعصب ملی) و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آنرا وطن پرستی کاذب توان خواند... اینست عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران. همچنین برای آنان که بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند، ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرهنگی مآب شود و بس.» (۳)

و در جای دیگر از او نقل شده که گفته است: ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود.»

اینگونه تجدد مآبان تصور می کردند که اولاً با نفی سنت ها و

ارزشهای ملی و قومی و دینی می توان راه آینده را هموار کرد، ثانیاً به گمان اینها، اصولاً چنین کاری امکان پذیر است که يك ملت، انهم ملتی تاریخی و دینی بتواند بطور كامل به ملت دیگری تبدیل شود (یعنی بطور همه جانبه تغییر ماهیت دهد و گذشته تاریخی فرهنگ خود را بکلی فراموش کند) و بالاخره تصور می کردند که چنین تغییری، يك عمل مکانیکی است و با دعوت و وعظ و موعظه امکان پذیر می گردد.

چنین روشنفکرانی از کلمه ملت که تا آن زمان به معنی دیانت بود، معنای ضد دین و مغایر آن استنباط کردند و ملیت را بر برابر دیانت قرار دادند. چنین اندیشه گراتی که خود از پایگاه نسبتاً بالای اجتماعی برخوردار و غالباً در دستگاه دولت بودند چشم خود را به ظاهر امور دوخته بودند و در نتیجه هرچه بیشتر تقلیدات ظاهری را تجویز کردند و در این راه پیش رفتند، ملت را بیشتر به زوال و انحطاط سوق دادند. چرا که این بینش تیشه بر ریشه فرهنگی جامعه وارد می کرد و راه استیلا و سلطه سیاسی و فرهنگی تمدن اروپایی را برای غلبه بر کشور باز

می گذاشت و تقلید بی چون و چرا هرگونه نیروی ابداع و نوآوری و جستجوی راه حل های اصیل را سد می نمود. صاحبان قدرت و نظام های صنعتی با نیازی که به توسعه طلبی سیاسی و فرهنگی داشتند، از طریق اشاعه بی چون و چرای اندیشه، ارزشها و زندگی ظاهری خود، راه مصرف را در این کشور ها می گشودند، بدون آنکه از این تغییر ظواهر زندگی چیزی از رشد و پیشرفت نصیب ملت ما شود.

از سوی دیگر عده ای مانند میرزا آقا خان کرمانی و دیگر اندیشوران قرن نوزدهم فکر بازگشت به دوران قبل از اسلام را که هویت اسلامی ایران را انکار می نمود اشاعه دادند و به هنر و ادبیات و رسوم و ارزشهای دینی و ملی هرچه بیشتر پشت کردند. تنها گروهی که در حفظ هویت دینی و ملی جامعه پافشاری می کردند و در عین حال خواستار تحول و پیشرفت و توسعه کشور بودند نوگرایان دینی بودند که همان قول سعدی شیرازی را ملاک تضاروت قرار دادند که:

کهن جامعه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن
سید جمال الدین اسدآبادی این پیشگام جنبش نوگرایی اسلامی که با کمک عبده عروة الوثقی را منتشر می ساخت و در حیل المثنی مقاله می نوشت و به این نامه گرامی حرمت می نهاد چرا که مسلمانان را به کسب علوم و فنون هدایت می کرد و علم و فلسفه مسلمانان زمان خود را نکوهش می کرد که مانع ترقی و پیشرفت و اخذ و اقتباس علوم و فنون است. (۴)

او و پیروانش همراه با نوآوران نام آوری چون اقبال لاهوری و عبده، ایمان به عقل و خرد سفارش کردند و آثار شرط رستگاری می دانستند و علاوه بر آن سید جمال آنچه را که علمای دین و محققان فلسفه اسلامی گفته بودند وقتی نمی نهاد و ایمان مسلمانان را زمان خود را نمی پسندید، زیرا آن ایمان چشم و گوشها را کر و کور کرده بود اما نتیجه گیری او چنین بود: پس باید ایمان به اسلام را تجدید کرد. سید جمال می گفت: نگذارید تعلیمات گذشتگان حجاب تدبیر و تفکر تازه شود. (۵) سید جمال به تأثیر ایمان در حیات ملل مسلمان تکیه می کرد. و با نگاهی کم و بیش تاریخی متوجه شده بود که پیدایش علوم و فنون و گسترش آن در قرون اولیه اسلام در چاشنی متوقف شده است و در دوره های بعد مسلمانان مقلد شده اند. سید جمال در برابر استعمار سیاسی فرهنگی غرب نه تنها تقلید صرف و بی چون و چرا را رد می نمود، بلکه معتقد به يك مبارزه سیاسی و فرهنگی مستمر با حفظ اصالتها و ارزشهای جوامع اسلامی بود و در عین حال ارزشهای والائی چون تمدن و ترقی و دموکراسی و قانون و شوری و اخذ هنر ها و علوم را از میرم ترین نیاز های جامعه های مسلمان می دانست و در راه هموار کردن چنین هدنی از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد.

و اما سایر متجددان که به فرقه ها و دستجات و گروه ها و احزاب مختلفی تقسیم شدند، بیشتر به نزاع های سیاسی و ادبی می پرداختند و برای وصول و دسترسی به تجدید (مدرنیته) که وجه مشترک و اندیشه همگانی بود، پشت کردن به دین و سنت و نفی گذشته را از ضروریات اولیه می شمردند و در پراکندگی افکار و آراء راه یجانی نبردند و در زمان کم و بیش به دامن قدرتهای زمان خود فرو افتادند.

اما چهره های دیگری که عمق تجدید را درک می کردند و تقلید های ظاهری و سطحی نگرانی ها را مذموم و عبث می شمردند بیشتر به حفظ اصالت فرهنگی در عین اقتباس و نوآوری نظر داشتند و سعی داشتند در زمینه های اجتماعی و ره آورد های نوین تمدن غربی آنچه را که مفید تشخیص می دادند ترکیب و تلفیق کنند.

در این مورد می بینیم چگونه دانشمندی و عالی همچون آیت اله میرزا حسین نائینی برای هموار ساختن راه دموکراسی و

استقرار مشروطیت که در آن زمان پیشرفت زیادی محسوب می شد دست به انتشار کتاب معروف «تنبیه الامه و تنزیه الامه فی لزوم مشروطیة الدولة المنتخبة لتقلیل الظلم علی افراد الامه» می زدند و حکومت دموکراسی و مشروطیت و قانون اساسی را که یکی از دستاوردهای مهم عصر جدید است با اصول شریعت تطبیق می دهد و در برابر «مشروع خواهان» که مخالف دموکراسی (و قهراً موافق استبداد و سلطنتی بودند) شد دینی محکمی ایجاد می کند

و می بینیم چگونه عالم مجاهد آیت اله طالقانی، پس از استقرار مجدد استبداد سیاه از سال ۱۳۳۲ بفکر تجدید چاپ و تحشیه این اثر جاویدان می زدند و اندیشه نائینی را در دهه ۲۰ - ۴۰ یکبار دیگر زنده می کند و ابعاد و اهمیت دموکراسی را از نظر دین اسلام روشن می سازد.

بهر حال جریان نواندیشی و نوآوری دینی چه در زمینه های اجتماعی و سیاسی و چه در قلمرو فرهنگی و اقتصادی برای مقابله با قشری گری و کهنه پرستی از یکسو و برای برخورد با فرهنگ وارداتی و تقلیدی از سوی دیگر طی یکصد سال مبارزه و منازعه و تبیین حقایق اسلام، شکل گرفت و با استفاده از «حکمت» و «موعظه حسنه» همگام با تحولات دنیای جدید و گسترش علوم و فنون و آراء و عقاید جدید هرگز سرچشمه های اصیل اسلامی را رها نکرد و هر بار با تجربه بیشتر و کوله بار سنگین تر به مرصه مبارزه و منازعه برای ایفاء حقوق مردم و آزادیهای مشروع و رشد جامعه و ارزشهای انسانی و اخلاقی و توانائی فرهنگی وارد شد و از فداکاری دریغ نکردند. نواندیشان دینی طی یکصد سال اخیر نه فقط تلاش کردند که رابطه تنگاتنگی میان اندیشه دینی از یکسو و عناصر پیشرفت سیاسی و اجتماعی جامعه از سوی دیگر برقرار کنند، بلکه در حرکت عمومی و اجتناب ناپذیر بسوی آزادی و عدالت و دموکراسی و حقوق انسانها و جایگاه واقعی و والای زن در جامعه پیشگام بوده اند و سعی داشته اند حقیقت دین را که آزاد سازی انسانها از قید اسارتها و اصلاح جامعه، ملت و رهائی انسان است بر همگان آشکار کنند و با هر نوع قشری گری و تعصب جاهلانه و تقلید بی مایه مبارزه و ستیز کنند و این حقایق را نیز به محیط های اسلامی و محافل روشنفکری منتقل کنند. معلوم است که در شرایط سخت استبداد و محیط های بسته موجود برای رسیدن به این آرمانهای آزادیخواهانه و ضد استعماری همه نوع فشار و مضایق را بر خود هموار ساخته اند. بدینسان نوگرایان دینی در همه جنبش ها و حرکات آزادیخواهانه و ملی گرایانه و رهائی بخش قرن حاضر نظیر انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن صنعت نفت، نهضت مقاومت ملی در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و حمایت و پشتیبانی از دکتر مصدق، و تلاش در راه انتخابات آزاد و جنبش دانشجویی و ضد استعماری و سایر جنبشها حضور فعال داشته از هیچ کوششی دریغ نداشته اند و در عین حال توانستند به تدریج دین متمدنی و نواندیش اسلام را از رسوبات تاریخی و قشری گری مذهبی که آنرا به سبوت و سکون بلکه عقب افتادگی و ارتجاع کشاننده بود پاک و مبری سازند، اندیشه ها و افکار دکتر علی شریعتی برآیند و حاصل این حرکت عصر ما است. حرکتی که بطور مشخص در دهه پنجاه بصورت يك جنبش روشنفکری مذهبی تجلی پیدا کرد. اگر مجموعه آثار دکتر شریعتی را اجمالاً بررسی کنیم (تاکنون ۲۵ جلد آن منتشر شده و بصورت مجموعه آثار ۱ تا ۲۵ درآمده است) و آنچه را در زمینه فرهنگ ملی - اسلامی و چهاره متمدنی اسلام و نقد آزادانه و چنانچه از چهره دروغین مذهب ترسیم کرد، و انحرافات و سوچوئی ها و بهره کشی که بنام مذهب صورت گرفته و می گیرد، دین را در پروسه تاریخی دین را از زبان او بشنویم، تصدیق خواهیم کرد که اسلام نوگرا در آثار دکتر شریعتی جایگاه واقعی خود را بخوبی پیدا کرد و به يك جمع بندی از مراحل مختلف قبلی دست یافته است و در واقع ندیده گرفت و یا خصوصت با این اندیشه روشن و انتقادی آزادیخواهانه، ندیده گرفت، تمامی چریاناتی است که طی یکصد سال اخیر پیشگامان نهضت آزادیخواهی و نوآوران دین از خود مایه گذاشته اند.

او ره آوردی را که طی ده ها سال مسلمانان نواندیش از اقبال و سید جمال و عبده گرفته تا بازرگان و طالقانی و استاد شریعتی با فکر و اندیشه و آموزش و سرمشقای عملی و موعظه گویی های بجا و متناسب خود را تجدید حیات مذهب و رستاخیز ملی مورد توجه قرار داده اند و مسیری را که طی کرده اند، با بیان جامعه شناسانه و با تجزیه و تحلیل تاریخ اسلام و حرکت شیعه در تاریخ و شناخت فرهنگ معاصر با ویژگیهای خاص خود اهمیت و ابعاد نوگرایی اسلامی را بدرستی به آموزش می گذارد و از اینجهت بالا ترین تأثیر را بر جوانان و تحصیلکرده ها باقی میگذارد در واقع نوگرایی دینی راه خود را بشایستگی در آثار و آراء دکتر شریعتی پیدا می کند.

اقبال جوانان از آثار دکتر شریعتی از سوی دیگر بدلیل بیش

انتقادی و تعرضی وی نسبت به وضع موجود و مذهب مرسوم و طبقات رسمی که بنام دین در تاریخ شکل گرفته و مذاهب را از سیر حقیقی و الهی و انسانی آن منحرف ساخته است. در این رابطه دکتر در کتاب «پاپ و مارکس نبودند» این چنین عنوان کرده است:

«مقصود از پاپ تنها پاپ قرن نوزدهم نیست، حتی مقصود دستگاه کلیسای کاتولیک نیست، بلکه مقصود طبقه رسمی روحانیتی است که بنام مذهب های گوناگون در طول تاریخ نیروی ایمان جامعه را در اختیار داشتند و از آن سیمانی برای تحکیم نظام ظالمانه ای که اکثریت مردم را قربانی اشرافیت یک اقلیت حاکم می کرد، می ساختند. این بود که [مارکس] به عنوان زیربنای فکری سوسیالیسم، ماده پرستی را برگزید تا با عقیده خود زیربنای فکری اشرافیت و حاکمیت استبداد و جمود را که مذهب است نفی کند و برای نفی آن ریشه خداپرستی را که مذهب بر آن استوار است قطع نماید. (۶)

دکتر شریعتی وظیفه اصلی روشنفکران دینی را تجدید نظر در شناخت دین، برای پیوستن به آن در شرایط جدید و در میان افراد سرگردانی می دانست که از ایدئولوژی های موجود بریده اند و هنوز به نقطه اتکاء مطمئن نرسیده اند. او رسالت روشنفکران را درک ایمان مردم و هدایت و روشنگری می دانست و آنها را از جبهه باطل (مادی گری) به جبهه حق دعوت مینمود. تلقی دکتر از یک روشنفکر واقعی چنین است:

«اما اگر روشنفکر انسانی است که آزادمی اندیشد و روشن می بیند و خود به کشف و طرح و تجزیه و تحقیق مستقیم در واقعیت های عینی می پردازد و مستقلاً اجتهاد می کند و راه می یابد و راه می نماید باید از تقلید بپرهیزد و از تکرار قضایای دیگران حذر کند و باید تحت تاثیر نفوذ و شخصیت و جاذبه قهرمانان و بزرگان و پیشوایان قرار نگیرد و بگفته علی (ع) آموزگار حقیقت «رجال را به حق بشناسد و ارزیابی کند نه حق را به رجال» (۷)

این تقلید و پیروی بی چون و چرا تنها تقلید عامیانه از رساله مرجع تقلید خود نیست بلکه همچنین تقلید روشنفکر از مکتبی است که زمانش گذشته و با چهره های تازه ای به میدان آمده اند. او مخصوصاً مخاطبش روشنفکران جهان سوم است که باید از تضاد فکری جهان معاصر و از آنچه حاصل فکری تضاد های دنیای غرب بوده است برای درک بهتر جامعه خود بهره جویند. دکتر شریعتی در این مورد می گوید:

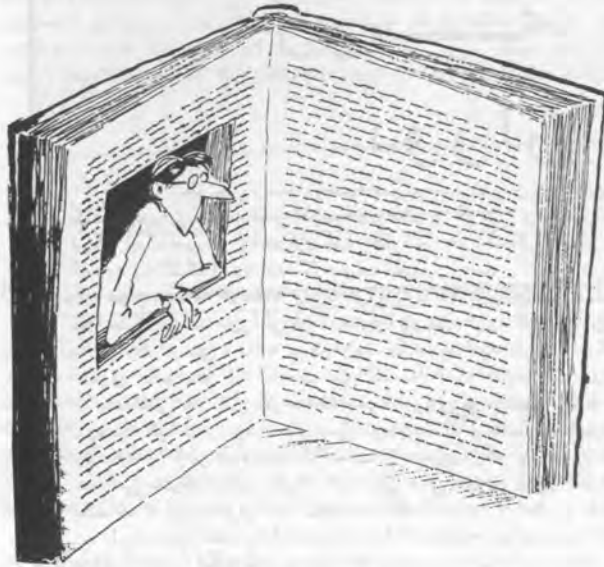
«ما روشنفکران این قرن، و بویژه روشنفکران وابسته به ملل جهان سوم و بالاخص جهان اسلام باید خود را از آنچه حاصل فکری ناشی از تضاد میان مارکس و پاپ در آغاز سرمایه داری و سوسیالیسم بوده است، رها کنیم و روح انقلابی و آرمان عدالتخواهی و گرایش مردمی و نهضت ضد استعماری و ضد سرمایه داری و ضد طبقاتی را که به عنوان مسئولیت انسانی روشنفکران در عصر ما گسترش می یابد با آن مکتبی که به نام توحید در طول هزاران سال تاریخ علیه شرک در چهره فکری و نژادی و طبقاتی و قومیش می چنگیده است و همواره پرچمدار برابری و آزادی بوده است... پیوند دهیم و فلسفه تاریخ خویش را بدینگونه تدوین کنیم.» (۸)

دکتر می خواهد همه بیراهه هائی را که به مذهب بسته اند از آن بزداید و روشنفکر را با دینی آشتی دهد که نور است و حرکت و حیات و معرفت:

«امروز بیش از مسلمانان این جامعه شناسی مذهبی است که اسلام را از نظر جهت گیری یک مذهب اجتماعی با گرایش زمینی و واقعیت گرا متوجه طبیعت و اقتصاد و اجتماع و حتی بشدت سیاسی می شناسد و قرآن «مردم عدالتخواه» را در صف پیامبران نام میبرد و بزرگترین صفت خدائی خویش را قائم بالقیه می خواند و انسانهایی را که در نظامهای ضد انسانی محکوم و ضعیف و محروم شده اند (مستضعفین) به رهبری انسانها و به وراثت زمین نوید می دهد... دینی که انسانها را به رستگاری و عدالت و آزادی و حق طلبی و تقوی و برابری و نفرت از ظلم و جهل و جانورگی و جور و دنیاطلبی و پرستش ارزشهای متعالی انسان فرا می خواند.

حال با توجه به چهره ای که دکتر شریعتی از مذهب ترسیم کرده و دعوتی که از روشنفکران برای گذر از تضاد های فکری و پیوستن به آئین مترقی و ضد تعصب به عمل آورده، این سؤال پیش می آید که چرا بسیاری از روشنفکران ما علیرغم آنکه نظرات دکتر را کارا و برحق می دانند اما با آن قهر کرده یا به شمنی می پردازند؟

اگر بپذیریم که دین یکی از ارکان هویت ملی ما است و روشنفکران ما حد اقل به اینجا رسیده باشند که دین یکی از عوامل مؤثر هویت فرهنگی و ملی ما است اگر قبول کنند که جامعه بدون تکیه بر بنیانهای فرهنگی و



ارزشی خود، قادر نخواهد بود به توسعه و پیشرفت مطلوب دست یابد

و بالاخره اگر پذیرفته باشند که دین معمول و متداول همواره ترمز حرکت و ابزار تمحیق توده ها بوده است آنگاه با اندیشه شریعتی که به اندیشه نوگرایی دینی نظم و تحقق بخشیده است آشتی خواهند کرد و راه را برای یک حرکت تازه روشنفکری که به پایه ایمان و با تکیه بر اصالتهای اسلام راستین، جایگاه مسائل علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جدید را در متن ارزشهای متعالی اسلام، بدور از قشری گری نهادهی شده استوار است هموار خواهند ساخت.

زیرنویس ها:

- ۱- کویر صفحه ۲۸۲
- ۲- اسلام شناسی، مجموعه آثار، صفحه ۴
- ۳- مدرک: مجله کاوه، دوره اول شماره ۱ مقاله تقی زاده
- ۴- مدرک: داوری، شمه ای از تاریخ غربزدگی، صفحه ۴۹
- ۵- مدرک: همان منبع صفحه ۵۰
- ۶- مجموعه آثار شماره ۲۲ صفحه ۲۱۶
- ۷- نوح البلاغه، حکمت، ۲۶۲.
- ۸- مجموعه آثار ۲۲، صفحه ۲۲۱

از دکتر توسلی تاکنون آثار و ترجمه های متعددی به چاپ رسیده است که تازه ترین آنها از این قرارند:

- ده مقاله تألیف دکتر غلام عباس توسلی انتشارات قلم (در رابطه با دکتر شریعتی و استاد شریعتی)

- اسلام دیروز و امروز (نگرشی نو به قرآن)، تألیف محمد ارغون - ترجمه دکتر غلام عباس توسلی انتشارات دفتر نشر فرهنگی اسلامی ۱۳۶۹

- نظریه های جامعه شناسی تألیف دکتر غلام عباس توسلی انتشارات ۱۳۷۱

- بینش ما و گرایشهای در جامعه شناسی معاصر ترجمه دکتر توسلی امیر کبیر ۱۳۷۰

- میانی جامعه شناسی اثر کهن ترجمه غلام عباس توسلی

۱۳۷۱

روسیه:

دوران بحران ها!

گاه به نظر می رسد روسیه سرخوشترین شده ای دارد. فقط طی ۶ سال گذشته تنش ها و برخورد های سیاسی در کنار بحران دامنه دار اقتصادی، فقر و گرانی و کمبود، چنان روانشناسی را در مردم بوجود آورده است که بسیاری دیگر اعتمادی به رهبران خود ندارند. سرگشتگی افکار عمومی و توده هایی که از بحران، بی کفایتی رهبران، فقر و کمبود به تنگ آمده اند، توصیف ناپذیر است و همین تردید هاست که جامعه را از بحرانی به بحران دیگر می کشاند. غرب، ساده لوحانه باور کرده بود که یلتسین با حذف رقبای «محافظة کار» خود در پارلمان حتی بطور غیرقانونی خواهد توانست دورانی از ثبات را بوجود آورد که طی آن اصلاحات اقتصادی و خصوصی کردن بخش های مختلف تولیدی با آرامش و بی دغدغه پیش رود. با همین دید غربی ها که در بسیاری کشور های دیگر هنگام داوری درباره دمکراسی و حقوق بشر مو از ماست می کشند، اما اینبار در برابر اقدامات امرانه یلتسین و حتی فرستادن ارتش به چنگ نمایندگان که نمی خواستند دنباله روی او باشند چشم فرو بستند و فعلا نه در کنار او ایستادند. در حقیقت غرب در روسیه ثبات را به دمکراسی ترجیح داد و هلموت کهل هنگام سفر پائیز ۹۲ به مسکو گفت که نباید هر اقدام دولت روسیه را زیر تریه بین گذاشت. از سوی دیگر پارلمانی که خود نتیجه یک انتخابات غیر دمکراتیک بود، نتوانست افکار عمومی سرگشته و نگران از تیار های فوری و روزمره و بدبین به درگیری های سیاسی را علیه یلتسین بدنبال خود بکشد و این آخری نیز نشان داد که از نفوذ و اختیار گسترده ای برخوردار نیست.

این تیره ناتمام، اینبار در ماه سپتامبر در جریان انتخابات مجلس از سر گرفته شد. نتایج انتخابات دوش سردی برای کشور های غربی بود که پیروزی آسان و بزرگ یلتسین را انتظار می کشیدند. حزب ناسیونالیستی افراطی لیبرال دمکرات به رهبری ژیریتوفسکی توانست با کسب حدود یک چهارم آرا به بزرگترین نیروی سیاسی کشور تبدیل شود و حزب «انتخاب روسیه» به رهبری گایداریک از اصلاحات یلتسین حمایت می کرد، با شکستی بزرگ نتوانست کرسی های لازم را برای کسب اکثریت در مجلس کسب کند و حزب کمونیست و متحدان آن با بدست آوردن آرای برابر به سومین نیروی بزرگ سیاسی کشور تبدیل شدند. در نتیجه مجلس جدید از مجموعه سه نیروی اساسی طرفداران یلتسین، ناسیونالیست های افراطی و کمونیست ها و متحدانشان تشکیل شده است و نمایندگان مستقل که تعداد آنها قابل توجه است نقش مهمی در تعادل این نیرو ها ایفا خواهند کرد.

بحران سیاسی در روسیه در پی استعفای ایگور و گایداریک، رهبران اصلاح طلبان طرفدار یلتسین و پدر اصلاحات اقتصادی و معاون نخست وزیر این کشور و چند وزیر نزدیک به او وارد مرحله جدیدی شده است. گایداریک دلیل استعفای خود را موانعی یاد می کند که بر سر اجرای اصلاحات وجود دارند و به نظر می رسد ترکیب مجلس جدید بر این تصمیم بی تاثیر نبوده است. به نظر گایداریک مؤسسات بزرگ تولیدات نظامی و صنایع بزرگ دولتی جلوی پیشرفت اصلاحات را می گیرند. در پی استعفای گایداریک بهای روبل در برابر دلار به پائین ترین حد خود در تاریخ یعنی ۱۶۰۴ روبل در برابر یک دلار رسید. جالب است به خاطر آوریم که دلار در بهار سال ۱۹۹۲ از ۱۲۰ روبل فرا تو نمی رفت.

یلتسین با تصویب قانون اساسی جدید که اختیارات وسیعی را در برابر پارلمان به رئیس جمهور می دهد در مقایسه با گذشته با دست باز تری در درگیری های آینده حضور خواهد داشت. اما آنچه همه را نگران می کند اقدامات خونریزانه و رفتار های امرانه سردی است که بیشتر ملاحظه به صدور فرمان دارد تا پیش بردن بحث های پارلمانی و برخورداری از حمایت قانونی یک مجلس منتخب مردم. نگرانی دیگری که امروز بویژه در میان همسایه های روسیه ابراز می شود، نقش ارتش روسیه و نخالت های آن در اوضاع این کشور هاست. روسیه در درگیری های داخلی چندین جمهوری سابق مانند تاجیکستان، گرجستان، آذربایجان فعلا نه شرکت کرده است و در نمونه گرجستان حتی دولت این کشور مجبور شد برای کسب حمایت مسکو به چرخه کشور های متحد روسیه درآید تا در چتر حمایت آن قرار گیرد و با ارتش روسیه از کمک به مخالفان خود داری کند. این نگرانی ها بویژه با رشد غیرمنتظره ناسیونالیست های افراطی در چندان شده اند، چرا که نتایج انتخابات نشان دادند که ارتش رأی خود را بیشتر به نفع آنها به صندوق ریخته است و رهبران این حزب تمایلات توسعه طلبانه خود را پنهان نمی کنند.

در کنار این نگرانی ها، ابهام ها، اوضاع وخیم اقتصادی در روسیه مسئله دیگری است که توجه همگان را بخود جلب کرده است. غرب با وعده و وعید کمک اقتصادی تا کنون کوشش کرده است افکار عمومی روسیه را به حمایت از اقدامات یلتسین وادارد. اما واقعیت چیست و بطور مشخص چه گام هایی برداشته شده است. مطلبی که می خوانید گزارشی از اوضاع اقتصادی روسیه و رابطه این کشور های با سازمان های مالی و کشورهای غربی است.

«نظم نوین» در روسیه!

ترجمه با کمی اختصار از ع. مانی

از تصویب گذرانده بودند که به موجب آن:
- روند خصوصی کردن صنایع از آهنگ کند تری برخوردار می
شود،

- دایره عملکرد بانکهای خارجی و
- اختیارات دولت در زمینه حذف سوبسید ها و کمک های
اجتماعی محدود تر می گردید. (۱)
و از اینرو انجام «اصلاحات» و ایجاد شرایطی که پاسخگوی
خواست های صندوق بین الملل و دیگر سازمانهای وام دهنده

مایکل کامپرسوس مدیر عامل صندوق بین الملل پول در روز ۲۲
سپتامبر ۹۲ یعنی دو روز بعد از صدور فرمان انحلال پارلمان
روس توسط بوریس یلتسین، به بهانه اینکه روسیه هنوز به
تعهدات خود در قبال «صندوق» عمل ننموده است خواستار تأخیر
در پرداخت بخش دوم وام ۱/۳ میلیارد دلاری «صندوق» به این
کشور گردید. این وام جهت تسهیلات در راستای تبدیل
سیستم اقتصادی این کشور پیش بینی شده بود.
در واقع در تابستان اخیر نمایندگان پارلمان روسیه قانونی را

بین المللی باشد (از دید دولتمردان روسیه) فقط از طریق انحلال پارلمان میسر می گردید. اقدامی که مورد تأیید گروه هفت کشور پیشرفته صنعتی قرار داشت و سفرای آنان در مسکو در روز قبل از انتشار «فرمان» از مفاد آن نیز اطلاع حاصل نموده بودند. گزینش تاریخ اعلام «فرمان» نیز با دقت انجام گرفته بود. چرا که بوریس فیودوروف وزیر اقتصاد و مالی میبایست در روز ۲۵ سپتامبر در جلسه وزرای اقتصاد گروه هفت کشور پیشرفته در واشنگتن شرکت نماید، وزیر خارجه آندره کوزیرف در همین تاریخ با بیل کلینتون وعده ملاقات داشت، اجلاس سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای ۲۸ سپتامبر تدارک شده بود و در ۳۰ سپتامبر هم مهلت توافقی که به موجب آن بازپرداخت اقساط وام ۲۷/۵ میلیارد دلاری بانکهای تجاری به روسیه که سه ماه بتأخیر افتاده بود، به سر میرسید و بالاخره در روز اول اکتبر نیز صندوق بین المللی می بایست نسبت به چگونگی اعطای تنخواه گردانی به مسکو تصمیم گیری مینمود.

اما علیرغم پشتیبانی ها و دلگرمیهای گروه هفت کشور پیشرفته و اظهار امیدواری شدید آنها که تحولات اخیر این کشور را در رسیدن هرچه سریعتر به اقتصاد بازار یاری خواهد داد. «صندوق بین المللی» همچنانکه در آغاز یادآور شدیم، هنوز آماده دادن چراغ سبز نسبت به اعطای اعتبار به روسیه نبود. چرا که اولاً هنوز ویکتور گراچنکو وابسته به جمعیت «اتحادیه مدنی» بعنوان مدیر عامل بانک مرکزی بر سر کار بود و سیاست پولی کشور را کنترل می کرد. و ثانیاً یک گروه اعزامی از سوی «صندوق بین المللی» طی گزارشی به مدیر عامل آن اقدامات و عملکرد دولت روسیه را در جهت کنترل اعتبارات و نیز کاهش سوبسیدها ناکافی ارزیابی می نمود.

و بنابراین برای حذف موانع و کانونهای ترمز کننده بر سر راه «اصلاحات» می باید کماکان بر دولتمردان روسی فشار آورد. و در نتیجه همین اعمال فشار ها، امروز فرمها وارد فاز جدیدی گردیده و شبکه دولتی روسیه بیش از پیش تحت کنترل گروه هفت کشور و بانکهای تجاری و مالی بین المللی قرار می گیرد، تا بدانجا که رئیس مرکز اصلاحات اقتصادی روسیه، سرگئی واسیلیف، «صندوق بین المللی» را به همکاری های نزدیک با دولت دعوت می نماید و بوریس فیودوروف اظهار میدارد: «امروز نست ما برای وضع هر قانون و انجام هر گونه رفرمی باز است».

کودتای سپتامبر بوریس یلتسین اگر چه نتوانست به مخالفت خوانی ها بپیوندد از سوی جمهوریها و مناطق، وزارت دفاع و بانک مرکزی پایان دهد، ولی عملاً به قدرت گیری هرچه بیشتر لیبرالهای دو آتشه و کنترل اهرمهای سیاست گذاری توسط اینان منجر گردیده است.

نتایج اولیه ناشی از صدور فرمانها و احکام اقتصادی، اما چیزی جز افزایش سریع قیمت ها نبوده است. و این امر باامال به مردمی فشار می آورد که تاکنون از رهگذر این فرمها بیش از ۸۶ در صد قدرت خرید خود را از دست داده بودند. از سوی دیگر تصمیم به آزاد کردن نرخ انرژی و بالا بردن نرخ بهره نیز در ماههای آینده به طور قطع به ورشکستگی بخش های وسیعی از صنایع ختم خواهد شد.

فرمهای پیشنهادی بوریس فیودوروف در مورد نظام مالی هم عیناً مشابه همان نسخه هائی است که تا کنون از سوی «صندوق بین المللی» و بانک جهانی برای کشور های جهان سوم پیچیده شده است. مثلاً پیشنهاد می شود که یکنوع خودمختاری مالی به جمهوری ها و مناطق داده شود و درآمد دولت فدرال به بازپرداخت وامها و اعتبارات اختصاص داده شود. اتخاذ چنین سیاستی بدون تردید به حاکم شدن سرمایه های غربی و ژاپن بر روی مناطق و جمهوریها ختم خواهد شد.

انهدام مجتمع های صنعتی - نظامی

در عرصه اقتصادی وزارت دفاع نقش مهمی را بازی میکند. چرا که بخش وسیعی از مجتمع های صنعتی - نظامی را کنترل می نماید. برنامه های مختلفی که از سوی سازمان ناتو و وزرای دفاع کشور های غربی جهت تبدیل این صنایع به صنایع غیر نظامی پیشنهاد می شود عمدتاً انهدام این مجتمع ها و حتی بخش های نظامی آن و جلوگیری از تبدیل مجدد روسیه بعنوان رقیبی برای آنها در بازار جهانی را، در نظر قرار داده است. امری که نهایتاً به از بین رفتن ظرفیت تولید روسیه در بخش تجهیزات

نظامی، صنایع هواپیمائی و تکنولوژی پشرفته ختم می شود. و این در حالیکه که کوشش می کنند دانش فنی و پشتوانه ها و ناخار علمی آن را به خدمت سرمایه های غرب بگیرند. و مثلاً بدینگونه است که لابراتوار های «ای - تی - تی اند - بل» آمریکا از طریق تشکیل یک شرکت مختلط لابراتوار معتبر انستیتو فیزیک مسکو را در اختیار گرفته و کمپانی مک دانل - دوگلاس قرارداده مشابهی را با انستیتو تحقیقات مکانیک مسکو امضاء کرده است.

غارث و چپاول اقتصاد!

کی به کی کمک میکند؟ سؤالی است که به طرحش میارزد چرا که اصلاحات همراه با غارت اقتصاد کشور صورت می پذیرد. امروزه محصولات غذایی و مواد اولیه روسی به قیمتتهائی پائین تر از قیمت های بازار جهانی فروخته می شوند و در عوض بازار داخلی از محصولات لوکس خارجی اشباع شده است. دانشمندان روسی (به غیر از آنهايي که در سالهای اخیر به غرب مهاجرت کرده اند) با حقوقهای ماهیانه ۵۰ دلاری برای مؤسسات خارجی کار میکنند، بانکهای غربی از جمله «ب - ان - پ»، درسدنر بانک و کردیت لیون در معاملات پرسود شرکت دارند و وامهای خود را به دلار و با بهره سالیانه ۲۵ در صد عرضه می کنند.

کسری موازنه پرداخت کشور در سال ۱۹۹۳ به ۴۰ میلیارد دلار می رسد که برابر با میزان «کمک» های تعهد شده کشور های غربی در اجلاس توکیو است. واژه «کمک» هم بیشتر یک توهم است تا یک واقعیت. چرا که در واقع بخش عمده آن وام است و نه کمک که منجر به افزایش قروض خارجی کشور به رقمی بین ۸۰ تا ۸۷ میلیارد دلار خواهد شد.

از ۴۳/۴ میلیارد دلار تعهد شده در اجلاس توکیو تاکنون فقط حدود ۲ میلیارد آن بطور واقعی پرداخت شده است و ۴۰ میلیارد باقی مانده شامل وامهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است که هنوز بدست روسیه نرسیده اند. از سوی دیگر ۱۰ میلیارد دلار اعتبار برای واردات کالا های غربی پیش بینی شده است و ۱۵ میلیارد هم برای تجدید نظر در قسط بندی قرض های مربوط به دولت های دوران شوروی سابق اختصاص داده شده است. اما آنچه در مورد ۱/۸ میلیارد دلار کمک تعهد شده توسط بیل کلینتون می توان گفت اینست که فقط ۶۳۰ میلیون دلار آن کمک بلاعوض و بقیه آن به خرید محصولات کشاورزی از کشاورزان آمریکائی بتوسط دپارتمان کشاورزی آمریکا تحت عنوان: «مواد غذایی برای پیشرفت» اختصاص داده شده است.

درست همانگونه که درمورد کشور های بسیار فقیر آفریقا عمل می گردد.

حذف پارلمان روسیه بلافاصله منجر به تغییر استراتژی مسکو در مذاکرات مربوط به تجدید نظر در قسط بندی وامهای اعطائی بانکهای تجاری گردید. در دوره اخیر مذاکرات از سوی هیئت نمایندگی روسیه نه تنها هیچ پیشنهادی برای حذف وامها ارائه نشد بلکه این بار تمام شرایط تعیین شده از سوی بانکها به جز در یک مورد بتوسط هیئت پذیرفته شده است. و آنهم اینست که دولت روسیه حق تصرف مؤسسات دولتی مقروضی را که قادر به پرداخت اقساط وام خود نیستند از سوی مؤسسات وام دهنده برسمیت نشناخته است البته هیچ بعید نیست که با کمی فشار از سوی «صندوق بین المللی» طرف روسی به این یک مورد باقی مانده هم گردن گذارد و یا مثلاً به پیشنهاد گئورگ کروپ مدیر عامل دویچه بانک تن در بدهد که میگوید در چنین مواردی از ناخار بانک مرکزی روسیه به نفع بانک و یا مؤسسه وام دهنده برداشت شود! و بدین سان فرمهای اقتصادی دیکته شده توسط بنگاههای بین المللی نه تنها روسیه را مجبور به پرداخت وامهایش می نماید بلکه در سنگین و سنگین تر کردن میزان قروض آن نیز عمل می کند. دور جهانی که کشور های جهان سوم مختصات آنرا بخوبی می شناسند.

م - شوسوفسکی - لوموند دیپلماتیک

زیرنویس

۱ - بانک مرکزی روسیه تا تابستان ۹۳ تحت کنترل پارلمان، از سپتامبر ۹۳ تحت کنترل مشترک دولت و پارلمان و از هنگام انحلال مجلس در کنترل کامل دولت قرار دارد.

چپ ها باز می گردند!

س. نورسته

خصوصی مردم، ممنوع شدن سقط جنین را افزود. واکنش افکار عمومی در برابر این تحولات بسیار شدید بود: احزاب طرفدار سیاست های کلیسا اینبار حتی نتوانستند به مجلس راه یابند.

در حقیقت در کنار هم قرار گرفتن چندین پدیده به شکل گیری افکار عمومی جدیدی در لهستان کمک کردند که نتیجه امروزی آن بازگشت مردم به سوی نیرویی است که در گذشته بسیار نزدیک مورد نفرت اکثریت قرار داشت. آنچه در رفتار نیرو های راست در لهستان متناقض می نمود امتزاج بدیع یک سیاست اقتصادی محافظه کارانه با کاربست وسیع تکنولوژی نوین در جامعه و همزمان نخالت های آمرانه کلیسا در زندگی مردم بود.

مسئله دشوار

کادر های رهبری

در لهستان برخلاف بسیاری دیگر از کشورهای اروپای شرقی، بحران کادر و اداره اقتصاد و جامعه توسط کادر ها و نیروی کار آزموده با شدت در میان نیست. تمایل رهبران کمونیست در اواخر دهه ۷۰ و آغاز دهه ۸۰ به میدان دادن به بخش خصوصی در شکل هدایت شده آن و نیز وجود یک جنبش سیاسی دامنه دار سبب شده است تا نیرو های غیر کمونیست بتوانند در عرصه اقتصاد و سیاست از کادر های با تجربه و آزموده برخوردار شوند. پدیده ای که در دیگر کشورهای اروپای شرقی کمتر مشاهده می شود. نیرو های راست در بسیاری از این کشور ها، نیرو هایی افراطی با افکار گاه بسیار نامعقول هستند که فاقد توانایی اداره کشور خود با الزامات امروزی و توقع افکار عمومی اند. نیرو هایی که امروز احزاب نوبنیاد و دگرگون شده چپ در این کشور ها را تشکیل می دهند، بیشتر کادر های جوان و اصلاح طلب آن سال ها را در برمی گیرد که توانستند با تغییر اوضاع خود را با نظام جدید سازگار سازند و بتدریج به صحنه سیاسی برگردند.

این در حالی است که بخش بزرگی از اداره کنندگان دیروز جامعه سوسیالیستی که «بورژوازی سرخ» لقب گرفته بودند، یا بخاطر شناخت و روابط گسترده مافیایی خود بدنیاال کار های تجاری و مالی پرسود روانه شده اند و یا به احزاب ناسیونالیستی پیوسته اند. در حقیقت این کشور ها تا

دوباره به دوران پیشین تلقی کرد. از سوی دیگر احزابی که شاهد موفقیت های بزرگ انتخاباتی بودند، اصلاحات بسیار اساسی را در شکل سازمانی و برنامه خود پشت سر گذاشته اند و بیشتر امروز به احزاب سوسیال دمکرات کشورهای اسکاندیناوی می مانند تا به احزاب کمونیست سنتی و حتی کمونیست های اروپایی.

یک سال پیش کمونیست های سابق لیتوانی که اینک در حزب دموکراتیک کار گرد آمده اند توانستند در انتخابات پارلمانی به اکثریت مطلق نست یابند و برازوسکاس رهبر پیشین حزب کمونیست به ریاست دولت برگزیده شد. بسیاری از ناظران سیاسی این پیروزی را بیشتر مدیون سیاست های افراطی و ناسیونالیستی احزاب راست می دانند. کاربست سیاست های دیکته شده از سوی صندوق بین المللی پول، بست اندازی به تأمین اجتماعی در کنار پیشبرد یک سیاست افراطی ناسیونالیستی بویژه علیه روسیه مواردی بودند که از وجهه سیاسی و اجتماعی نیرو های راست کاستند و افکار عمومی را بدنیاال احزابی فرستادند که از سیاست های معقول تری در همه این عرصه ها دفاع می کردند.

در لهستان حزب چپ دموکراتیک که جای حزب متحد کارگری لهستان را گرفته است به اتفاق متحدان خود ۲۰۰ کرسی مجلس لهستان را در انتخابات پاییز گذشته بخود اختصاص داده و لخ والسا بناچار به همزیستی با دولتی تن داده است که امکان آن در سال های پیش کمتر به ذهن کسی خطور می کرد.

در لهستان دولت های گذشته کوشش کردند تا بر برخی اصلاحات ساختاری مهم بتدریج راه گذار به یک اقتصاد بازار را هموار سازند. اقتصاد لهستان هم اکنون با آهنگ ۵ درصدی رشد خود در اروپا از این نظر از دیگران پیشی گرفته است، تورم لگام گسیخته مهار شده، ۴۷ درصد تولید ناخالص ملی و ۶۰ درصد نیروی کار در بخش خصوصی بکار مشغولند.

اما جامعه و مردم لهستان برای این اصلاحات بهای گرانی پرداخته اند. ۱۶ درصد از نیروی کار کشور بیکار است، قدرت خرید حقوق بگیران و بازنشستگان در سال های گذشته کاهش فراوان یافته است، از آموزش، بهداشت رایگان دیگر خبری نیست، بخش بزرگی از صنایع قدیمی و سنتی مانند ذغال سنگ، فولاد، کشتی سازی بناچار بخاطر پائین بودن بازدهی از ادامه فعالیت باز مانده اند.

به این موارد منفی باید برخورد های خود سرانه کلیسا در زندگی مردم، اجباری شدن آموزش دینی در مدارس، دخالت در زندگی

زمانی هفته نامه تایم چاپ امریکا در پی فریبانی دیوار برلین و سپس اتحاد شوروی سؤال کرده بود: «آیا دیگر چپ وجود خواهد داشت؟» برای پاسخ دادن به تایم، انتظار بسیار کوتاه تر از آنچه بود که همگان تصور می کردند. فقط ۴ - ۲ سال پس از حوادث تاریخی و طوفانی اروپای شرقی، چپ بار دیگر از لایبای ویرانه ها و خاکستر «سوسیالیسم واقعا موجود» سر برآورده است. کمونیست های سابق در قالب احزاب چپ نوبنیاد و دگرگون شده در لهستان، مجارستان، بخش شرقی آلمان، لیتوانی موفقیت های انتخاباتی چشمگیری از آن خود ساخته اند. هم اکنون در لیتوانی و لهستان احزاب چپ قدرت سیاسی را بدست گرفته اند و پیش بینی می شود که در انتخابات سال جاری مجارستان نیز چنین ماجرابی تکرار شود.

در کنار این موفقیت های غیرمنتظره باید به پیروزی چشمگیر حزب دمکراتیک چپ ایتالیا در انتخابات شهرداری ها و نیز گرایش روزافزون مجدد افکار عمومی کشور های اسکاندیناوی به احزاب سوسیال دمکرات و چپ اشاره کرد. هر چند همه این حوادث را نباید در یک مجموعه جا داد ولی پدیده بازگشت چپ و اقبال دوباره افکار عمومی نسبت به نیرو هایی که بنظر می رسید بخاطر حوادث گذشته با دشواریهای پرشماری برای پیشبرد برنامه های خود مواجه اند، دارای اهمیت و معنای بسیار است. پدیده جامعه شناسانه ای که بازتاب واقعیت های پیچیده جامعه انسانی امروز و افکار عمومی آن و نیز مسائلی است که کشور های مختلف با آن مواجه اند.

چرخش شگفت اروپای شرقی

آنچه در اروپای شرقی می گذرد را چگونه می توان توضیح داد؟ آیا می توان این پیروزی ها را نوعی تمایل به بازگشت به گذشته تلقی کرد؟ احزابی که در لهستان، لیتوانی، مجارستان و یا بخش شرقی آلمان آرای فراوانی را از آن خود می کنند چه رابطه ای با گذشته خود دارند، چگونه به صحنه سیاسی بازگشتند و از همه مهم تر از چه برنامه ها و خواست هایی دفاع می کنند؟ پاسخ به همه این سؤالات اساسی در شرایط کنونی امکان پذیر نیست، اما با اطمینان می توان گفت که این موفقیت های انتخاباتی را نباید به حساب وابستگی افکار عمومی به گذشته و یا تمایل به بازگشت

تروریست ها غرب را تحقیر می کنند

س. نورسته

ارزش هایی که خود را مدافع آنها قلمداد می کند باقی بماند. کشور های غربی بار ها در برابر شانتاژ تروریسم تسلیم شده اند. آیا تصادفی است که درست پیش از تحویل طاهری و اصفهانی به مقامات تهران، سفارت فرانسه با بمب مورد حمله قرار می گیرد و يك بازرگان فرانسوی در تهران بدون دليل قابل ملاحظه دستگیر می شود؟ اگر این اقدامات را در رابطه با ورود مریم رجوی به فرانسه هم تعبیر کنیم، باز هم در این شکل برخورد قلدرا نه و توأم با شانتاژ و فشار حکومتی که بی اعتنائی به قانون و ارزش های انسانی جوهر عملکرد آنرا تشکیل می دهد، چیزی تغییر نمی کند. غرب با چنین کارنامه ای دیگر نمی تواند به بقیه کشور ها درس اخلاق بدهد. کمترین پی آمد این دانه های جدید گسترش دامنه بدبینی و عدم اعتمادی است که در میان افکار عمومی و روشنفکران کشور های موسوم به دنیای سوم نسبت به دولت های غربی وجود دارد. با سر فرود آوردن در برابر تروریست ها و نیت دادن به خواست های آنها، این فقط غرب نیست که تحقیر و بی آبروی می شود، مفاهیمی مانند دمکراسی، حقوق بشر نیز در این رهگذر آسیب می بینند. بنیاد گرایی اسلامی طی سال های گذشته بر همین موج بی اعتمادی، خلاء فکری، بحران بی هویتی و احساس بیگانگی و کینه جویی نسبت به هر آنچه از غرب آمده است توانسته است امواج ناراضی و سرخورده را بدنیال خود بکشد.

قرار است طی ماههای آینده، محاکمه جنجالی مربوط به عاملین ترور شاپور بختیار در پاریس آغاز شود. امتناع پاریس از استرداد طاهری و اصفهانی به سوئیس و فرستادن آنها به تهران، بدبینی نسبت به چگونگی این محاکمات را دو چندان کرده است. در این محاکمات نام کسانی برده خواهد شد و کسانی حضور دارند که بطور مستقیم پای رئیس جمهور و دولت جمهوری اسلامی را در تدارک و انجام این کشتار ها خواهند کشانید. آیا دستگاه اجرائی فرانسه اینبار چنین نمایش سیاسی «پر درد سری» را خواهد پذیرفت؟

اکنون چند تن از مقامات وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مانند حسین شیخ عطار از سوی پلیس چند کشور تحت تعقیب قرار دارند.

با توجه به تسلط دستگاه های امنیتی غرب در زمینه فعالیت های تروریستی و بویژه مبادله وسیع اطلاعات بین آنها، آیا می توان پذیرفت که در طول همه سال های گذشته آنها نمی توانستند از بروز قتل های سیاسی توسط فرستادگان جمهوری اسلامی جلوگیری کنند؟ مجموعه اطلاعاتی که درز کرده اند، نشان می دهند که کشور های غربی بقدر آسان از حساب اپوزیسیون ایران به نفع جمهوری اسلامی خرج کرده اند و نسبت کم اغماض آنها چه ضربات سنگین به اپوزیسیون ایران وارد آورده است.

غرب از چه می هراسد؟ جمهوری اسلامی چه برگ های برنده ای در اختیار دارد که غرب را اینچنین به سکوت، به اغماض، به زیرپا گذاشتن ارزش های اخلاقی، به بی اعتنائی به قانون و به نقض خشن عرف و چهارچوب های قضایی وادار می کند؟ واقعا غرب از چه چیزی وحشت دارد؟ از موج تروریسم؟ از منافع اقتصادی؟ از اسلام؟ از رشد بنیادگرایی؟ از مهاجرین مسلمان مقیم اروپا؟ در طول سال های گذشته چه کسی در این معامله های غیر انسانی بطور واقعی برنده بوده است؟ آیا آزاد کردن وحید گرجی، قاتلین زنده یاد قاسملر و یا انیس نقاش لبنانی به فعالیت های مخوف تروریستی هدایت شده از تهران خاتمه دادند؟ همین دو تروریست بازپس داده شده از سوی فرانسه، در پی قتل دکتر رجوی بدنیال شناسایی شکار های جدیدی در کلن بودند و پلیس آلمان با تعقیب آنها تا مرز فرانسه در عمل موجبات دستگیری آنها را توسط پلیس فرانسه فراهم آورد. این واقعیت ها و توطئه های بعدی نشان دادند که آدمکش ها خونسردانه به عملیات خود ادامه می دهند.

ترور، کشتار مخالفین و زبان زور استراتژی و تاکتیک جنبش های اسلامی بنیاد گرا را در سراسر منطقه تشکیل می دهد. به الجزایر نگاه کنید: جبهه نجات روشنفکران، روزنامه نگاران و هواداران حکومت مدنی و دمکراسی را می کشد، در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن طرفداران ساف توسط حماس به قتل می رسند. در این کشور ها، نیرو های بنیاد گرای اسلامی هنوز به قدرت نرسیده، با مخالفین خود اینگونه تا می کنند، کاری که سررشته داران حکومت در تهران ۱۵ سال است پیگیرانه دنبال می کنند.

غرب تاکنون علیرغم همه تبلیغات خود، در برابر این نیرو ها و اقدامات آنها برخوردی کاسیکارانه و فرست طلبانه داشته است و کمتر توانسته است در چهارچوب

آیا اینهمه ترور لازم بود تا دولت های غربی به نقش شبکه های مخوف جمهوری اسلامی در اروپا پی ببرند؟ آیا پلیس و دستگاههای امنیتی غرب به این زمان طولانی برای اعتراف به شرکت جمهوری اسلامی در ترور های وین، ژنو، پاریس، برلن و... نیاز داشتند؟ آیا اینها از ۵ سال پیش نمی دانستند که آدمکش ها چه دام های مرگباری بر سر راه شخصیت های اپوزیسیون ایران گسترده اند؟ حالا که این واقعیت تلخ و تکان دهنده را آشکارا پذیرفته اند چه کرده اند؟

افکار عمومی از طریق رسانه های جمعی در جریان بخش هایی از واقعیت های کشتار رهبران اپوزیسیون ایران در اروپا قرار گرفته اند. اما دولت های غربی هیچگاه بطور آشکار و رسمی لب به سخن نگشوده اند. حتی در نمونه پاریس دادن دو تروریست ایرانی متهم به قتل کاظم رجوی در سوئیس، دولت فرانسه آشکارا چشم بر اعمال و اقدامات جمهوری اسلامی می بندد و بخاطر «منافع ملی» خود، پا بر ابتدائی ترین اصول اخلاقی و چهارچوب های متعارف قضایی می گذارد. و البته این برای نخستین بار نیست و فرانسه هم در دست زدن به چنین اقدامی تنها نیست.

چگونه آزاد کردن دو تروریست می تواند با «منافع ملی» کشوری مانند فرانسه پیوند داشته باشد؟ این سوالی است که هفته ها بعد از حادثه مزبور در مطبوعات فرانسه مورد بحث و کنکاش قرار گرفت. اما هیچکس قادر به توضیح انگیزه های واقعی این اقدام نیست و دولت فرانسه حتی در مجلس ملی هم حاضر نشد در برابر سوالات نمایندگان چپ مبادرت به توضیح عمل آزاد کردن تروریست ها ورزد.

اکنون همه می دانند که دو هفته پیش از آزاد کردن دو تروریست، در ماه سسامبر ۹۲ يك مقام بلند پایه ایرانی بطور پنهانی به پاریس سفر کرده است. چه معامله ای بر سر این دو نفر انجام گرفته است؟ فرانسه در قبال بازپس دادن دو نفر چه بدست آورده است؟

مطبوعات فرانسه همگام با رسانه های آلمانی و سوئیسی به درج اطلاعات وسیعی درباره شرکت جمهوری اسلامی در ترور های سال های اخیر کرده اند. هفته نامه فرانسوی اکسپرس بر اساس گزارش های پلیس و تحقیقات مربوط به ترور دکتر بختیار، برومند و سیروس الهی در پاریس از وجود شبکه ای پرده برمی دارد که در رأس آن فلاحيان وزیر اطلاعات و محمد هاشمی برادر رئیس جمهور قرار دارند. اکسپرس حتی گوشه ای از گزارش پلیس دال بر شرکت رسمی جمهوری اسلامی در ترور شاپور بختیار را به چاپ رسانده است. هم

مصاحبه راه آزادی

با آقای بنی صدر

راه آزادی در رابطه با مسئله مرجعیت در ایران در پی مرگ گلپایگانی با آقای بنی صدر گفتگویی انجام داده است. متن این مصاحبه بعلا کتب و دیر رسیدن مصاحبه در شماره آینده درج خواهد شد.

محوری ترین مقولات مورد بحث و جمع‌بندی نظرات

۱ - ستم ملی

در بحث بر سر این مقوله وضعیت اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، اداری در مناطق مختلف ایران بمنظور پاسخ به این سؤال که آیا این عرصه‌ها محل تبلور ستم ملی بمفهوم وجود تبعیض و برتری میان اقوام و ملل گوناگون ایرانی میباشند یا خیر، مورد بررسی قرار گرفت و در یک تحلیل مقایسه‌ای میان ایران با سایر کشورها بویژه کشورهای منطقه نظیر عراق و ترکیه، کلیه سخنرانان بر این نکته اتفاق نظر داشتند که مسئله ملی در ایران چه به لحاظ سرنوشت مشترک تاریخی و درهم آمیختگی و پیوند هویتی و چه از نظر روابط حاکم و متقابل امروز ساکنین نقاط مختلف آن، قابل مقایسه با کشورهای دیگر نبوده و بهیچ عنوان از ابعاد، عمق و واقعیتی که در این مسئله مطرح است، برخوردار نمی‌باشد.

علیرغم این تاکید مشترک اختلاف نظرانی در زمینه وجود یا عدم وجود ستم ملی در ایران بقرار ذیل موجود است:

آقایان شریعتمداری، امیرخسروی و همایون بکارگیری مقوله ستم ملی در ایران را نادرست شمرده و معتقدند که وجود مشکلات و نارسائی‌ها در ایران از مقوله ستم ملی نیست. زیرا ستم ملی به مجموعه روابط ظالمانه و نابرابر سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی اطلاق میشود که یک ملت سلطه گر بر ملت یا ملت‌های زیر سلطه تحصیل می‌کند. این وضع با واقعیت تاریخی مناسبات اقوام ساکن این مرز و بوم نمی‌خواند. آقای امیرخسروی معتقدند محرومیت‌های اقوام ایرانی در بکارگیری زبان و گسترش فرهنگ قومی، ناشی از بی توجهی و عدم رعایت اصول و موازین منشور بین المللی حقوق بشر در این زمینه است. راه از میان برداشتن آن نیز رعایت و تحقق همین موازین حقوق بشر در ایران و اتخاذ یک نظام اداری کشور بر مبنای عدم تمرکز و سپردن اداره و تصدی امور محلی به آنها و تعمیم آن بر سرتاسر کشور است.

آقای همایون تاکید بیشتری بر روی شرایط نامساعد اقلیمی و جغرافیایی برخی مناطق ایران داشته و ریشه مشکلات جامعه را در عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی و توسعه نیافتگی دیده و معتقدند: با قرار گرفتن ایران در مسیر رشد و توسعه همه

از دسامبر سال ۹۲ سلسله سخنرانیهائی بدعوت کمیته همبستگی در شهر هامبورگ با شرکت آقایان بابک امیرخسروی عضو شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، حسن شریعتمداری از شورای مرکزی سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، بهزاد کریمی از شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، عبد الرضا کریمی نماینده حزب دمکرات کردستان ایران و داریوش همایون از سازمان مشروطه خواهان ایران برگزار گردید.

این سخنرانیه‌ها در حقیقت پیش زمینه و تدارک علمی و سیاسی بود، برای برگزاری سمینار ۲۰ و ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۲ برابر با ۱۱ و ۱۲ دسامبر ۹۲ که حول «مسئله ملی و مفهوم تمامیت ارضی در ایران» و با حضور و شرکت همزمان سخنرانان نامبرده انجام شد.

اهداف چند گانه سمینار عبارت بود از: فراهم آوردن هر چه وسیعتر نمایندگان فکری دیدگاههای گوناگون در یک فضای دمکراتیک، جمع آوری و بررسی عمده ترین طرحها و نظرات موجود در اپوزیسیون سیاسی پیرامون این مسئله مهم و بفرنج اجتماعی، رو در رو قرار دادن و ایجاد برخورد مستقیم میان صاحب نظران گروههای سیاسی حول موضوع فوق، بمنظور تبادل افکار و استخراج اشتراك و افتراق این نظرات و طرحها از طریق بحث و گفتگو و در نهایت ایجاد زمینه‌های نزدیکی اصولی هر چه بیشتر میان این نظرات و بخشی از اپوزیسیون سیاسی ایران.

اما از آنجا که میزان موفقیت هر عملی از نتایج نهائی و تاثیرات آن بر محیط پیرامونی آن عمل، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، طبیعاً می‌بایست این سمینار نیز در چنین چهار چوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و با برخورد به آن از زوایای گوناگون، نشان داده شود که آیا این اقدام به اهداف از پیش تعیین شده خود دست یافته؟ اگر بلی، تا چه میزان توانسته در محیط خود یعنی میان گروهها و احزاب سیاسی مؤثر افتد و دستاورد های آن چگونه و تا چه میزان مورد استناد و اتکاء حرکت‌های بعدی خواهد بود.

برگزار کنندگان این سمینار امیدوارند و انتظار دارند، این گردهمایی با توجه به ویژگی و اهمیت اصلی آن به لحاظ شرکت طیف‌های وسیع سیاسی نظری که عناصری از آن حتی تا چندی پیش از عبور از کنار یکدیگر آکراه داشتند، بدست فراموشی سپرده نشده و مسئله خاتمه یافته تلقی نگردد. از همین رو کمیته همبستگی خود بنا بر وظیفه‌ای که از جانب شرکت کنندگان در سمینار بر عهده اش قرار گرفت، ضمن تلاش پیگیر جهت انتشار بیرونی هر چه وسیعتر اسناد کامل این گردهمایی، جمع‌بندی فشرده و کوتاهی از مباحث طرح شده در این سمینار را بهمراه ذکر مهمترین و عمده ترین نقاط مورد توافق و مورد اختلاف میان این طرحها و نظرات بشرح ذیل تقدیم می‌نماید. تا باشد که این دستاورد مهم اپوزیسیون ملی و دمکرات دستمایه‌ای گردد در جهت دستیابی به محور های استوار مشترکی که بر حول آن زمینه یک اتحاد ملی بمنظور نجات ایران فراهم آید.

اهداف و نتایج سمینار

«مسئله ملی و مفهوم تمامیت ارضی در ایران»

چانبه و تامین آزادیهای فرهنگی و شرکت فعال اقوام مختلف ایرانی در سرنوشت کشور، مسئله ای تحت عنوان مسئله ملی و اقلیت ها باقی نخواهد ماند.

آقای عبد الرضا کریمی با اعتقاد بر وجود ستم ملی در ایران، اما آن را نه در فرم رابطه ستمگری و ستمدیدیگی میان ملت فارس و سایر ملل ایرانی بلکه از مقوله ستم حکومتی مرکزی علیه اقلیت های «غیر فارس» نظیر کرد ها، بلوچها، آذریها و... میدانند.

و آقای بهزاد کریمی معتقدند، سخن از ملت و ستمگر و ملت تحت ستم در کشور ما سخن دقیقی نیست. اما وجود تبعیض ملی و فرهنگی علیه ملیت های غیر فارس در تحلیل نهائی با مقدمه ستم ملی قابل تبیین است.

۲- تمامیت ارضی

در این بخش صاحب نظران بر این نکته تاکید داشتند که تمامی تلاشها می بایست در جهت حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی حاکمیت ملی در ایران بکار گرفته شود.

اما بر سر چگونگی حفظ و تحکیم این یکپارچگی و شیوه ها و سیاستهای اتخاذی بازدارنده هرگونه خطر تجزیه این کشور، اختلاف نظر هائی بچشم میخورد که بعضاً به تعبیر این افراد از برخی مقولات، نظیر حق تعیین سرنوشت و حدود و ثغور این حق باز میگردد.

در حین اینکه آقایان همایون، شریعتمداری و امیرخسروی بر روی تمامیت ارضی ایران بعنوان یک اصل اساسی و خدشه ناپذیر تاکید ورزیده و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت آنها تا مرز جدائی را نافی تمامیت ارضی ایران و مفایر با اصل یکپارچگی حاکمیت ملی میدانند، آقای بهزاد کریمی طرح و دفاع از حق تعیین سرنوشت برای ملل ایرانی ساکن ایران را مطابق اصول حقوق بشر و ضامن اصلی دموکراسی و بهترین شیوه حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از هرگونه خطر تجزیه ارزیابی می نمایند.

آقای کریمی نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در این رابطه بدفاع از خواست برنامه ای حزب یعنی «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» پرداخته و تقسیم قدرت سیاسی در قالب تشکیل حکومتی خودمختار محلی را ضامن و حافظ تمامیت ارضی ایران دانسته و هرگونه اتهام تجزیه طلبی به حزب و مردم کردستان ایران را مردود می شمرند.

۳- عدم تمرکز

بر سر لزوم ایجاد عدم تمرکز بعنوان یکی از اساسی ترین و مهمترین راههایی که پاسخگویی شرایط و نیازمندیهای اقلیمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه و کشور ایران است، سخنرانان از اتفاق نظر کاملاً بارزی برخوردار بودند. اما اینکه این امر چگونه و در چه فرمی تحقق پذیر خواهد بود، هر یک در عین ترجیح شکل و ساختاری مشخص معتقد بودند، آنچه که اهمیت دارد مضمون و محتوای این اشکال پیشنهادی است و بر سر فرم آنها میتوان توافق نمود.



جمعبندی از نظراتشان نامه ای به کمیته همبستگی ارسال داشتند که جهت اطلاع خوانندگان متن آن عیناً درج میگردد.

کمیته همبستگی متشکل از:

جمهوری خواهان ملی ایران
سازمان فدائیان خلق ایران
(اکثریت)
حزب دموکراتیک مردم ایران
(واحد های هامبورگ)
تاریخ: ۲۸ بهمن ۱۳۷۲
برابر ۱۸ ژانویه ۱۹۹۴

در این رابطه آقایان بهزاد کریمی و حسن شریعتمداری ساختار فدرالیسم را ترجیح داده و آقای همایون از تشکیل حکومتی محلی دفاع نمودند. آقای بابک امیرخسروی ضمن پیشنهاد طرح انجمن های ایالتی و ولایتی در مقابل تعریفی که آقای عبد الرضا کریمی از عدم تمرکز بمعنای تقسیم قدرت سیاسی و نه به معنای تقسیم حاکمیت ملی دادند، معتقد بود که عدم تمرکز مربوط به شکل کشور داری و واگذاری امور محلی در زمینه های فرهنگی اداری، امور شهری، عمران منطقه و... به ولایات و واحد های قومی و اقلیت های زبانی - فرهنگی است. لذا بکارگیری اصلاح «تقسیم قدرت سیاسی» را نامناسب دانست.

آقای عبد الرضا کریمی در توضیح همین مسئله و دفاع از طرح حکومتی خودمختار به تبیین وظایف و اختیارات حکومت مرکزی پرداخته و با استناد به برنامه حزب دمکرات کردستان ایران محدوده و قلمرو اعمال حاکمیت حکومت مرکزی که نماینده اراده تمامی ایرانیان در داخل کشور ایران است، چنین بیان نمود:

تنظیم و تصمیم گیری در مورد طرحهای بلند مدت و استراتژیک اقتصادی، در اختیار داشتن منابع و کانهای کشور که متعلق به تمامی مردم سراسر ایران است، چاپ و نشر اسکناس و تعیین سیاست پولی، تنظیم و برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای دیگر، حفظ و حراست از مرز های جغرافیائی کشور توسط ارتش که تشکیل و اداره آن از زمره اختیارات حکومت مرکزی است.

لازم بتذکر است که جمعبندی فوق به اطلاع سخنرانان شرکت کننده در سمینار و تصحیح و تأیید آن از آنان رسیده است. آقای حسن شریعتمداری ضمن صرف نظر از هرگونه تغییر در

دوستان عزیز کمیته همبستگی با تشکر قلبی فراوان از کار بی نظیری که انجام داده اید و با آرزوی موفقیت روزافزون و گرفتن نتایج جدی عملی، در مورد جمعبندی نتایج سمینار که نظر من را خواسته بودید فکر می کنم که با وجود یکسانی بسیاری از نتایج بین سخنرانان بقدری تفاوتی ظریف ولی اساسی در هر مورد وجود دارد که تقسیم بندی موارد اختلاف و یکسانی در چند خط ممکن نیست. این کار فقط در صورتی سودمند است که جمع بندی همراه با مجموعه سخنرانها چاپ شود در غیر اینصورت در استناد های آتی دیگران را دچار توهم و گمراهی خواهد نمود که نقض غرض است.

با تقدیم درود های قلبی
حسن شریعتمداری

صفحه اقتصادی

توضیح:

وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی با معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیات تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد.

آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتار های هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت قبلی آن ها صورت گرفته و قدمی در راه تامین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادهای در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن ها مضایقه نکنند.

هیات تحریریه

دشواری های ارزی، مشکلات اقتصادی ایران

زمینه می نویسد که «اگر حجم تعهدات موجود را فقط ۳۰ میلیارد دلار فرض کنیم، رقم بهره قابل پرداخت سالیانه شش میلیارد دلار خواهد بود.» به عبارت دیگر، اگر ارزیابی روزنامه رسالت درست باشد، بهره وام های یوزانسی هر سال يك سوم منابع ارزی ایران را، که از راه صادرات نفتی و غیر نفتی حاصل میشود، به خود اختصاص میدهد. در این شرایط، با توجه به کمیابی روزافزون منابع ارزی کشور، بانک مرکزی توانائی آن را ندارد که از طریق آئین نامه و دستور العمل، نرخ رسمی دلار را در سطح کنونی خود نگهدارد و شناور شدن واقعی ارز، یعنی افزایش واقعی بهای آن، پرهیز ناپذیر است. از طرف دیگر برای رها شدن از فشار کمرشکن بهره های یوزانسی، چاره ای نیست جز تبدیل بدهی های کوتاه مدت ایران به بدهی های دراز مدت. برای این منظور، ایران باید در روابط بین المللی خود یک سلسله دگرگونی های بنیادی را بپذیرد، زیرا دریافت اعتبارات دراز مدت مستلزم پذیرفتن همکاری های نزدیک تر با سازمان های مالی بین المللی، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. طبیعی است که اتخاذ تصمیم در این زمینه به کل سیاست های داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران مربوط میشود.

کاهش درآمد نفت و مشکلات اقتصادی ایران

فروریزی بهای نفت در بازار جهانی، اقتصاد ایران را در شرایط بسیار دشوار قرار داده و این کشور را با خطر يك بحران اقتصادی بیسابقه روبرو کرده است. بهای نفت دریای شمال در بازار لندن به ۱۴/۵ دلار سقوط کرد و این خبر محافل اقتصادی تهران را به شدت تکان داد. البته این نخستین بار نیست که بهای نفت چهار نوسان میشود و درآمد های ارزی ایران را بالا و پائین می برد. بهای نفت از ۱۲/۳ دلار در سال ۱۹۷۳ به ۳۰ دلار در ۱۹۸۰ رسید. سپس در بحران نفتی ۱۹۸۶ به ۱۰ دلار سقوط کرد. در نسامبر سال گذشته دوباره تا ۱۹/۵ دلار بالا رفت و از آنتهنگام تا کنون بیش از ۵ دلار تنزل کرده است. همزمان با این نوسان ها، درآمد ارزی ایران هم طبعاً از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۷/۲ میلیارد میلیارد در ۱۹۸۶ سقوط کرد و دوباره در سال ۱۹۹۰ تا ۱۸/۸ میلیارد دلار بالا رفت. بنابراین کاهش اخیر بهای نفت به خودی خود تازگی ندارد. ولی در عوض، آنچه کاملاً تازه است، زمان وقوع این کاهش است. در حالی که اقتصاد ایران زیر فشار بیش از سی میلیارد دلار بدهی خارجی، سقوط ارزش ریال در برابر ارز های قوی و رکود بیسابقه چرخ های صنعتی کمر خم کرده است، از دست رفتن چهار تا پنج میلیارد دلار از درآمد های سالانه ارزی برای اقتصاد ایران خیری است بسیار نگران کننده. فراموش نکنیم که مقامات اجرائی ایران، و به ویژه غلامرضا آقازاده، وزیر نفت، به هفده میلیارد دلار درآمد نفتی در سال ۱۳۷۲ امید بسته بودند، حال آنکه با توجه به وضعیت کنونی بازار، حجم این درآمد به احتمال زیاد از ۱۳ میلیارد دلار کمتر خواهد بود. در

نشریات تهران، در سلسله مقالاتی که شیوه نگارش آنها از يك نگرانی بیسابقه حکایت میکند، تصویر بسیار تیره ای از اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ارائه میدهند و از خطر تشدید بحران کنونی سخن میگویند. این ارزیابی بدبینانه، برای نخستین بار به صورت همزمان در ارگان های موصوف به «چپ» جمهوری اسلامی دیده میشود و هم در نشریاتی که به جناح حاکم اکثریت وابسته اند. روزنامه «سلام» در یادداشت اقتصادی دوازده ابان خود می نویسد که «عدم ثبات در تصمیم گیری ها و شناور شدن همه چیز، از آئین نامه های ارزی گرفته تا تعرفه های گمرکی و قوانین تجاری، همه را سر درگم کرده و هیچکس قادر به پیش بینی آینده نیست. روزنامه «رسالت» نیز، که نماینده پر قدرت ترین جناح سیاسی - مذهبی جمهوری اسلامی است، در شماره ده آبان تاکید میکند که در راهرو های بانک مرکزی، نوعی سردرگمی نسبت به اتخاذ سیاست های ضروری در زمینه رفع دشواری های ارزی به چشم می خورد.

علت اصلی بدبینی محافل خبری کشور، اوچگیری دشواری های ارزی است که هر چند از ماهی پیش بحث اش درمیان بود، ولی عمق و دامنه آن را کمتر کسی می توانست پیش بینی کند و به نظر میرسد که مسئولان اجرائی کشور از رویارویی با چنین پدیده ای غافلگیر شده اند. روشن ترین نشانه این وضعیت، فروریختن اعتبار نظام بانکی جمهوری اسلامی هم در درون مرز های کشور و هم در مقیاس بین المللی است.

در داخل کشور، به رغم همه تلاش های بانک مرکزی، نرخ فروش ارز آزاد از ارز دولتی پیشی گرفته و مردم برای برآوردن نیاز های ارزی خود، بیش از پیش به شبکه های خارج از نظام بانکی روی آورده اند. در سطح بین المللی، ناتوانی ایران در رویارویی با تعهدات خارجی اش، فروریزی اعتبار جهانی این کشور را به همراه داشته است.

افزایش تفاوت بین دو نرخ دولتی و آزاد ارز در داخل و بدبینی روزافزون محافل بین المللی نسبت به توانائی های مالی ایران، هر دو با پدیده بدهی های خارجی این کشور پیوند دارند. پرسشی که به صورت مکرر در محافل اقتصادی داخلی و خارجی مطرح میشود، مربوط به حجم این بدهی ها است. به رغم هرگونه واکنش رسمی بانک مرکزی، محافل اقتصادی در پایتخت ایران از رقم سی میلیارد دلار سخن میگویند، ولی تلویحاً اشاره میکنند که حجم واقعی می تواند از این رقم بیشتر باشد، زیرا دستگاه های مسئول هم آمار و اطلاعات لازم را از افکار عمومی پنهان داشته اند و هم فهرست نهاد های دولتی مرتبط با بدهی های خارجی را. ولی آنچه بیش از همه موجب نگرانی است، نوع این بدهی ها است. روزنامه های تهران تاکید میکنند که تعهدات خارجی ایران از نوع تعهدات کوتاه مدت یا یوزانس های حد اکثر دو ساله است. در بازرگانی بین المللی، یوزانس به معنای خرید نسبه ای تضمین شده است. هزینه یوزانس بهره ای است که فروشنده علاوه بر قیمت کالا در ازای مهلتی که برای بازپرداخت در گرفته گرفته شده، از خریدار مطالبه میکند. نرخ این بهره، به طور متوسط ۲۰ درصد در سال است، حال آنکه نرخ بهره وام های بلند مدت حدود ۶ الی ۷ درصد است. روزنامه رسالت در این

این شرایط، ایران چگونه با بحران وخیم پرداخت های خارجی خود مقابله خواهد کرد؟ میدانیم که سررسید این پرداخت ها یکی پس از دیگر فرا میرسد و به علاوه، به گفته برخی از محافل با نفوذ جمهوری اسلامی، این کشور باید سالانه شش میلیارد دلار بابت بهره بدهی های خارجی خود بپردازد. مجموعه این عوامل، موقعیت ریال را به شدت تضعیف کرده و مقامات جمهوری اسلامی را طی چند هفته اخیر، به اتخاذ یک سلسله تصمیم های حاد برای جلوگیری از خروج ارز و تثبیت پول ملی ایران وادار ساخته است. مثلاً روز شنبه ۲۷ نوامبر کمیته تنظیم ارز یا شرکت آقای هاشمی رفسنجانی، فروش ارز را شدیداً محدود کرد تا به این وسیله از اوج گیری بهای آن جلوگیری بشود. در مورد تصمیم های اخیر و پیامد های آنها، لازم میدانیم بر دو نکته تاکید کنیم:

- نکته اول این که به رغم اراده جمهوری اسلامی در زمینه تک نرخی کردن ارز و شناور ساختن ریال، ایران به تدریج به سیاست کنترل ارز باز میگردد و به عبارت دیگر شکست اصلاحات خود در زمینه ارز را می پذیرد. مسئله در آنجا است که با اعمال فشار های سیاسی - اداری، نمیتوان نرخ ارز را تثبیت کرد. ارزش پول ملی کشور بر شاخص های اقتصادی آن تکیه میزند. هرج و مرج در مراجع تصمیم گیری قانونی و اجرایی، واپس ماندگی علمی و فنی، از نفس افتادن چرخ های صنعتی، همه و همه ریال را پائین میکشند و این سقوط زمانی تسریع میشود که نفت، یعنی تنها منبع تحصیل ارز نیز به وضعیت فعلی دچار شود.

نکته دومی که اغلب کارشناسان ایرانی و خارجی نیز بر آن تاکید کرده اند، بازتاب تضییقات اخیر ارزی بر فعالیت صنعتی کشور است. مقامات اجرائی ایران، از جمله دکتر محمد هادی نژاد حسینیان، وزیر صنایع، اخیراً گفتند که تصمیم های کمیته تنظیم ارز در جهت تثبیت ریال می تواند به کاهش تولید، توقف کامل واحد های صنعتی و تشدید تورم ناشی از کمبود محصولات داخلی در سطح کشور بینجامد. حتی کارخانه های تحت پوشش دولت هم ممکن است مجبور بشوند پرسنل خود را کاهش داده و یا تولید خود را کاملاً متوقف سازند.

در چنین شرایطی، برخی از ناظران مسائل ایران میگویند که بحران اقتصادی این کشور وارد مرحله تازه ای شده و احتمالاً به دگرگونی های مهمی در شطرنج سیاست جمهوری اسلامی و روابط خارجی منجر خواهد شد.

معضل سرمایه گذاری خارجی در ایران

بر اساس آخرین آمار انتشار یافته از سوی بانک جهانی، انتقال سرمایه از کشور های صنعتی به کشور های در حال توسعه در سال جاری مسیحی به اوج تازه ای رسیده و در برخی از مناطق جهان چون آسیا، آمریکا لاتین و اروپای مرکزی، سرمایه گذاری خارجی به یک عامل بسیار فعال در تأمین رشد اقتصادی بدل شده است. بر اساس همین آمار، از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، حجم سرمایه گذاری خارجی در کشور های در حال توسعه ۵۵ درصد افزایش یافته و چین به تنهایی، در سال جاری، ۱۵ میلیارد دلار سرمایه جذب کرده است. در این کشور پنجاه هزار واحد صنعتی با سرمایه مشترک خارجی به وجود آمده و پنج میلیون چینی را در استخدام خود دارد. در مکزیک، حجم کل سرمایه گذاری های خارجی تا سال ۱۹۹۴ به ۶۰ میلیارد دلار میرسد. حتی ویتنام تا کنون موفق شده است حدود ۷ میلیارد دلار سرمایه خارجی را به خاک خود جلب کند.

در این میان برخی از کشور ها، به دلایل مختلف، از این فرآیند جهانی برکنار مانده اند. جمهوری اسلامی ایران، یکی از این کشور ها است. تشکیل سرمایه در ایران با ضعف بسیار شدید صنایع روبرو است و این پدیده شاید بزرگ ترین عامل نگرانی درباره آینده این کشور باشد. در ارزیابی تحول اقتصادی یک جامعه، کارشناسان بر یک متغیر عمده تکیه میکنند به نام سهم تشکیل سرمایه از تولید ناخالص داخلی. مسئله بسیار ساده است: از کل ثروتی که سالانه در یک کشور تولید میشود، بخشی به تشکیل سرمایه اختصاص می یابد. یعنی برای حفظ و گسترش بنیه های تولیدی آن کشور به کار میرود. در برخی از کشور ها مثل چین در چند سال اخیر، نسبت سرمایه گذاری به تولید ناخالص داخلی حدود چهل درصد است. در ایران این نسبت از ۲۱ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۷۱ سقوط کرده است. به عبارت دیگر در سال ۱۳۵۵ ایران تنها ۳۱ درصد از ثروت خود را به جای مصرف کردن، برای تأمین توسعه و افزایش درآمد ملی شان به کار می بردند، حال آن که در حال حاضر این نسبت به ۱۲ درصد رسیده است. تازه از این ۱۲ درصد، حدود ۱۲ درصد تولید خالص

داخلی برای استهلاك سرمایه های موجود به کار میرود و در واقع چیزی برای تأمین توسعه کشور باقی نمی ماند. از لحاظ سهم تشکیل سرمایه از تولید ناخالص داخلی، ایران در ردیف واپس مانده ترین کشور های جهان سوم قرار گرفته است. مسئله دیگر تأمین منابع ارزی لازم برای توسعه ایران است. با توجه به کاهش درآمد های نفتی، افزایش بدهی های خارجی و محدود ماندن صادرات غیر نفتی ایران، این کشور در بهترین حالت می تواند به ۱۵ میلیارد دلار درآمد سالانه ارزی از منابع نفتی و غیر نفتی امید داشته باشد و این مقدار نیز به زحمت برای حفظ ظرفیت تولیدی نفت، خرید مایحتاج مورد نیاز مردم، تأمین تجهیزات نظامی و بازپرداخت اصل و فرع بدهی ها کفایت میکند. با توجه به سقوط منابع داخلی تشکیل سرمایه و کمبود ارز، ایران باید هرچه زود تر راه دستیابی به سرمایه های خارجی را هموار کند. تاکنون همه تلاش ها در این زمینه به شکست انجامیده است. مثلاً مناطق آزاد صنعتی - تجاری در جذب سرمایه های خارجی توفیقی نیافتند و به اهرس در جهت افزایش واردات ایران بدل شدند. آنهم در شرایطی که شیخ نشین های خلیج فارس به آینده مناطق آزادشان سخت امیدوارند و حتی خواب «هنگ کنگ» شدن می بینند. جیل علی، منطقه آزادی که در ۲۵ کیلومتری «دوبی» قرار گرفته، به تدریج شهرت جهانی پیدا میکند و از هم اکنون آینده اقتصادی خلیج فارس را برای دوره بعد از نفت فراهم میآورد. چرا سرمایه های خارجی به ایران پشت کرده اند؟ حجت الاسلام حسینی شاهرودی، رئیس کمیسیون امور اقتصادی و دارایی و تعاونی مجلس شورای اسلامی، عدم موفقیت در جلب سرمایه گذاری های خارجی به ایران را ناشی از کم کاری دست اندرکاران امر میدان و میگوید: «اگر تلاش همه جانبه ای از سوی آنان صورت می گرفت، کسانی بودند که حاضر به سرمایه گذاری در ایران میشدند. وی همچنین نبودن یک قانون مدون و منضبط مورد قبول در خصوص سرمایه گذاری خارجی و فراهم نشدن اطمینان کافی برای سرمایه گذاران خارجی را یکی دیگر از موانع موجود در این راه تلقی میکند. کارشناسان مسائل ایران میگویند که بر اثر فقدان هرگونه برنامه روشن اقتصادی و ناکام ماندن بسیاری از برنامه های اصلاحی در ایران، نه فقط سرمایه گذاران خارجی به این کشور علاقه ای نشان نمیدهند، بلکه بسیاری از سرمایه های داخلی نیز یا عاطل باقی می مانند و یا با به دست آوردن فرصت از کشور میگریزند. به علاوه اصل ۸۱ قانون اساسی، در مورد منح مطلق اعطای امتیاز تشکیل شرکت ها و مؤسسات به خارجی ها، یک مانع بزرگ حقوقی بر سر راه سرمایه گذاری خارجی است.

سیاست تعدیل اقتصادی و جستجوی راه حل های تازه!

همزمان با افزایش حملات برخی از محافل مطبوعاتی تهران علیه کارگزاران سیاست «تعدیل اقتصادی»، به نظر میرسد که جمهوری اسلامی ایران تلاش میکند به تدریج خط مشی های چهار سال اخیر را دگرگون کرده و به استراتژی تازه ای روی آورد. «تعدیل اقتصادی» از سال ۱۳۶۸ از سوی تکنوکرات های هوادار هاشمی رفسنجانی، به عنوان تنها سیاست ممکن برای غلبه بر تنگنا های اقتصادی کشور به مورد اجرا گذاشته شد. خطوط عمده این سیاست به ویژه توسط محسن نوریبخش، وزیر سابق امور اقتصادی و دارایی و نیز محمد حسین عادل، رئیس بانک مرکزی، تنظیم شده بود. محور اصلی «تعدیل»، آزاد سازی است که می بایست بر عرصه های مختلف اقتصاد، از نحوه تعیین قیمت های داخلی گرفته تا بازرگانی خارجی و نرخ ارز، انطباق یابد. امروز، با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی ایران، برخی از جناح های با نفوذ جمهوری اسلامی طراحان سیاست های چهار سال اخیر را به باد حمله گرفته و آنها را مسبب بحران معرفی میکنند. روزنامه «جمهوری اسلامی» ضمن حمله شدید به محمد حسین عادل، رئیس بانک مرکزی، ترازنامه سیاست های اقتصادی چهار سال اخیر را چنین خلاصه میکند: «تورم بی حساب و کتاب، گرانی بیش از حد، به غارت رفتن سرمایه های ملی توسط دلالان، آزاد کردن دست ستعگران اقتصادی در ستم بر توده های مستضعف و باخرو دو نرخی و چند نرخی شدن مجدد ارز، اما این بار با آثار و تبعات غیرقابل دفاع و بدون امکان استفاده از آن در راه محرومیت زدائی و نتیجتاً فشار های عصبی و روانی بر مردم، و تثبیت هر چه بیشتر فاصله طبقاتی، و فقیر تر شدن فقرا، و ثروتمند تر شدن ثروتمندان، که عاقبت اجتماعی این روند مشخص نیست که به چه فاجعه ای خواهد انجامید.»

روزنامه «جمهوری اسلامی» متخصصین و به ویژه عادل را متهم میکند که با چاقوی جراحی به جان اقتصاد بیمار ایران

افتادند، از سر تا پای آن را پاره پاره کردن، اجازه ندادند يك قسمت پس از جراحی التیام یابد، بیمار بیچاره دوران نقاهت را بگذراند و سپس به قسمت دیگر بپردازد.

انتقاد های شدید روزنامه «جمهوری اسلامی» علیه سیاست «تعدیل اقتصادی»، که در برخی دیگر از ارکان مطبوعاتی ایران نیز به چشم میخورد، نشان میدهد که به دنبال زوال اعتبار و نفوذ تکنوکراتهای هوادار هاشمی رفسنجانی، جمهوری اسلامی به تدریج زمینه دگرگونی های چشمگیری را در سیاست اقتصادی کشور فراهم میآورد. آشکار ترین نشانه این دگرگونی چا به چای قطب های تصمیم گیری است. در چهار سال گذشته، وزارت امور اقتصادی و دارایی به سرپرستی نوربخش، بانک مرکزی به ریاست عادل و سازمان برنامه و بودجه تحت سرپرستی روغنی زنجانی در تدوین و تفسیر استراتژی اقتصادی کشور نقش عمده را ایفا میکردند. در چند هفته گذشته، به نظر میرسد که کار تصمیم گیری از این سه نهاد به وزارت بازرگانی، که در رأس آن یحیی آل اسحاق قرار دارد، منتقل شده باشد. آقای آل اسحاق، همان طور که پیش بینی میشد، به عنوان شخصیت نزدیک به جناح اکثریت مجلس، در نقش فعال ترین وزیر کابینه دوم رفسنجانی در صحنه ظاهر شده و به تدریج با ارائه خط مشی های تازه عملاً تلاش میکند محور های عمده استراتژی تعدیل را کمرنگ تر سازد. روزنامه «سلام» چاپ تهران در یکی از شماره های اخیر خود تلویحاً میگوید که وزیر بازرگانی احتمالاً با بقیه وزرای جدید در داخل دولت يك فراكسیون تشکیل داده اند حاکی از اتخاذ نوعی «سیاست جدید اقتصادی» که همخوانی آن با سیاست تعدیل سخت محل تردید است. محتوای عمده این سیاست جدید، ظاهراً کنار گذاشتن برخی از مظاهر سیاست آزاد سازی و بازگشت دوباره به سیاست های مبتنی بر تنظیم و کنترل بازار از سوی دولت است. ناظران اقتصادی در تشریح بحران اقتصادی ایران میگویند که این بحرام، بر خلاف نظر ساده اندیشان، از سیاست «تعدیل اقتصادی» ناشی نمیشود. محور های عمده این سیاست در بسیاری از کشورهای جهان، از شیلی گرفته تا تایلند، از ترکیه گرفته تا اندونزی به کار گرفته شده و به نتیجه رسیدند. اگر سیاست تعدیل در ایران به شکست انجامید، علت آن را شاید باید در ترمز های ناشی از عوامل سیاسی، اجتماعی و حقوقی جستجو کرد.

ویژه آن که سرمایه گذاران خارجی نیز هیچ رغبتی به سرمایه گذاری در ایران نشان نمیدهند. سرمایه های خارجی که ترجیح میدهند به کشورهای چون مکزیک، چین، ترکیه و حتی ویتنام روی بیاورند، همچنان به ایران پشت کرده اند و با توجه به فضای حقوقی جمهوری اسلامی و موقعیت خارجی آن، هرگونه تغییری در این وضعیت لا اقل در کوتاه مدت بعید به نظر میرسد.

مجموعه این عوامل ظاهراً باعث شده است رهبران جمهوری اسلامی تعدیل برنامه اول تا یکسال دیگر را به پذیرش يك برنامه تازه ترجیح بدهند. رها شدن برنامه دوم، اگر رسماً مورد تأیید قرار بگیرد، نشان میدهد که ایران از لحاظ سیاستگذاری اقتصادی با مشکلات بسیا جدی روبرو است. در چند هفته گذشته، بسیاری از گزیدار های چهار سال گذشته مورد تجدید نظر قرار گرفته و یا حتی از سوی نمایندگان قوه مقننه و اجرائیه محکوم شده اند. به عنوان نمونه بسیاری از مقامات رسمی کشور به تازگی عملکرد «مناطق آزاد تجاری صنعتی»، را، که از سوی طراحان برنامه اول اقتصادی همواره به عنوان يك گام عمده در راه توسعه ایران و بهبود وضعیت بازرگانی خارجی اش معرفی شده بود، شدیداً محکوم کرده و این مناطق را عامل عمده برهم خوردن تراز بازرگانی کشور به سود واردات دانسته اند. خاطر نشان میکنیم که ایجاد و گسترش مناطق آزاد در بسیاری از کشورهای جهان يك اهرم عمده در گسترش صادرات تلقی شده و از این لحاظ به نتایج مهمی نیز بست یافته اند. ولی در ایران مناطق آزاد کیش و قشم چاه بهار در جذب سرمایه های خارجی و صدور کالا توفیقی نداشتند و در عوض به يك سکوی عمده برای گسترش واردات بدل شدند. به نظر میرسد که در شرایط کنونی، جمهوری اسلامی فعالیت این مناطق را، بدان صورتی که تا کنون جریان داشت، متوقف سازد. ناظران داخلی و خارجی، که تحول سیاست اقتصادی ایران را زیر نظر دارند، میگویند که مقامات تهران ظاهراً بسیاری از محور های اصلی برنامه های چهار سال اخیر را به تدریج رها میکنند، بدون آن که بتوانند محور های تازه ای را به جای آنها بنشانند. این سردرگمی مسلماً به کاهش اشتغالی ها کمکی نخواهد کرد.

سازمان منطقه ای اکو، يك ساختار بوروکراتیک بی ثمر

ایران و همسایگانش، مانند همه کشورهای در حال توسعه، تشکیل بلوک بازرگانی آمریکای شمالی معروف به «نفتا»، مرکب از ایالات متحده، کانادا و مکزیک را، که قرارداد آن هفته گذشته به تصویب مجلس نمایندگان آمریکا رسید، یک هشدار جدی برای آینده خود تلقی میکند. نفتا، اتحادیه اروپا و گروه بندی های آسیایی از تشکیل شکل بندی تازه قدرت ها در جهان خیر میدهند، جهانی که در آن بلوک های تازه اقتصادی به تدریج جای رقابت های کهن بین بلوک های سیاسی - نظامی را میگیرند. کشورهای هائی که این فرآیند بزرگ روابط بین المللی را نادیده بگیرند، بدون تردید از قافله عقب خواهند ماند و به حاشیه رانده خواهند شد. «سازمان همکاری اقتصادی» معروف به اکو، که ادامه سازمان همکاری عمران منطقه ای است، به منظور هماهنگ کردن کشورهای آسیای غربی و مرکزی با این فرآیند جهانی به وجود آمده است. این سازمان، که علاوه بر سه عضو پایه گذار خود (یعنی ایران، ترکیه و پاکستان)، شش کشور نوبنیاد آسیای مرکزی و قفقاز، و نیز افغانستان را در برمیگیرد، هدف خود را پیشروی به سوی يك «بازار مشترک» ۲۲۰ میلیون نفری اعلام کرده است. چند کشور عضو «اکو» طبعاً از لحاظ تاریخی و جغرافیایی، منطقه همگونی را تشکیل میدهد. به علاوه علقه های فرهنگی فراوان، ساکنان این کشور ها را به هم نزدیک میسازد. ولی برای ساختن يك اتحادیه اقتصادی واقعی، پیوند های تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی کافی نیست. علاوه بر این عوامل، کشورهای عضو اتحادیه باید از منابع اقتصادی مشترک و به ویژه اراده لازم برای ساختن يك مجموعه منسجم برخوردار باشند. باید نیرو های زنده تشکیل دهنده يك اتحادیه با پوست و استخوان خود احساس کنند که با هم زیستن برای آنها يك نیاز حیاتی است و فقط از طریق تلاش جمعی است که می توانند از منافع خود در برابر رقیبان پاسداری کنند. مثلاً کشورهای عضو اتحادیه اروپا، از سی و پنج سال پیش تا به امروز کار بنای این مجموعه را ذره به ذره پیش بردند و اخیراً بر سر تصویب پیمان ماستریخت، افکار عمومی این کشور ها، ماهها بر سر جنبه های مثبت و منفی این پیمان به گفتگو نشستند. در سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک هم ماهها مردم درباره نفتا بحث کردند و بر سر

برنامه دوم،

طرحی پا در هوا!

جناح اکثریت مجلس و برخی دیگر از محافل با نفوذ جمهوری اسلامی ظاهراً تصمیم گرفته اند کار تدوین و تصویب برنامه دوم پنجماله را متوقف کرده و با توجه به وضعیت بسیار حساس اقتصادی ایران، وقت و توان خود را فعلاً به حل و فصل بشواری های روزمره اختصاص دهند و از برنامه ریزی میان مدت و دراز مدت صرفنظر کنند. قرار بود لایحه برنامه دوم، پانزده ماه پیش برای بررسی و تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه گردد و از فروردین سال ۱۳۸۲، به دنبال پایان برنامه اول، به اجرا گذاشته شود. معلق شدن برنامه دوم، اگر از سوی منابع رسمی جمهوری اسلامی تأیید شود، يك رویداد مهم اقتصادی - سیاسی است. این رویداد، به نظر ما، دو علت عمده دارد:

اول این که در فضای سیاسی جمهوری اسلامی، جناح های قدرت نتوانستند اند بر سر جهت گیری های عمده اقتصادی کشور به توافق برسند. لایحه برنامه دوم، اخیراً برای تصویب به دولت ارائه شده بود، ولی به روشنی معلوم بود که بسیاری از تبصره های این لایحه باید هفته ها مورد بررسی قرار بگیرد و اختلاف نظر به قدری زیاد بود که امکان نداشت طی سه ماه باقیمانده سال، بتوان قضیه را حل و فصل کرد.

دومین علت تعلیق برنامه دوم، ابهام فراوان درباره بشواری های مالی کنونی کشور و وضعیت بسیار نامطمئن درآمد های ارزی آن در پنجسال آینده است. همان طور که میدانیم در برنامه اول که از سال ۱۳۶۸ به اجرا گذاشته شد، ۱۲۰ میلیارد دلار درآمد ارزی پیش بینی شده بود که ۸۲ میلیارد دلار آن به درآمد های نفتی و فرآورده های آن مربوط میشد. این پیش بینی به تحقق نپیوست و امروز که حال و روز بازار نفت به مراتب بد تر است، طبعاً برنامه ریزان باید حجم پیش بینی های ضرر های خود را کاهش دهند. به علاوه در حالی که وضع خزانه داری کشور سخت درهم ریخته است، بخش قابل ملاحظه ای از درآمد های ارزی از این پس باید به بهره بدهی های یوزانس و پرداخت تعهدات اختصاص یابد. در این صورت تکلیف سرمایه گذاری برای توسعه کشور، به دلیل ضعف شدید منابع مالی سخت نامعلوم است، به

«کيهان لندن» و سايرين هم چشم هايشان را بازکنند!

ب - ايران دوست

معقول آن دور از دسترس نيست)، در دراز مدت قادر خواهد بود به نيروي ثقل بزرگي در منطقه بدل شود. بگذار امروز کرد ها حتى در بدترين حالت جدا نشوند، اگر آنها به شيوه مسالمت آميز و بدون خونريزي جدا شوند بدون زره اي ترديد فردا در برابر ضرورت تاريخي و نياز هاي عيني به سوي ايران باز خواهند گشت. نگاهی به گرايشات جذب مرکز و انتگراسيون در جمهوري هاي سابق شوروي بسوي يکديگر مؤيد اين ادعا است. در اين مورد تنها کسانی می توانند ترديد کنند که به دمکراسي باور ندارند و جاه طلبی های سياسي خود را همین امروز ميخواهند امضاء کنند و به فردا اعتقادی ندارند. از جدا شدن کردستان و حتی بخش های ديگر چه چیزی از ايران کم می شود، با آنها درآمد نفت، معادن و منابع طبيعي؟ طرفداران صادق يا ناصادق ناسيوناليسم متأسفانه در اين مورد تنها چنجال می کنند و با طرح نظريه دومينو (فروريزي پشت سرهم) مدعی می شوند، «امروز کردستان، فردا خوزستان، پس فردا لايد مازندران و اصفهان». در برابر يك چنین نگرانی صادقانه و يا عوام فریبانه تنها باید گفت خوزستان کجا و کردستان کجا؟ مردم کرد از يك هويت قومي ویژه برخوردارند، در حالیکه خوزستان هرگز چنین پیکره ای ندارد. کدام واحد قومي و ملی در خوزستان اکثریت مطلق را دارد که بخواهد جدا شود، آنها هم بکجا؟ بسوی عراق؟

آيا وقت آن نرسیده که به روشنی اين موضوعات متنوعه را به بحث بگذاريم و از ورای گرد و خاک خطرناک شورونستی، با خونسری واقعييت را بيرون بکشيم. می گویند آذربايجان را چه کنیم، کدام آذربايجان؟ آذربايجانی که بیش از ۲ قرن عملاً بخش اصلی طبقات حاکم، روشنفکران و طبقه متوسط ایرانی را تشکیل داده؟ اگر قرار است آذربايجان از ايران جدا شود يا بصورت جدا شدن کل ايران از خودش است (!) و يا بخاطر تداوم رژیم های ديکتاتوری و قداره بند و گسترش فقر و بحران اقتصادی فعلی در اينطرف ارس و در آنسو شکوفائی يك حکومت مترقی و متکی به دمکراسي و قانون است، چه انگيزه ديگری برای مردم آذربايجان وجود دارد؟

اگر دوستان ملیت پرست ما واقعاً به توان «ملت بزرگ» ايران اعتقاد دارند، پس از چه نگرانند، اگر ايران کشور بزرگ منطقه، قطب فرهنگی آن و مرکز مهم اقتصادی و ثقل جذاب آن است، پس چرا برای حفظ اجزاء آن باید به زور بست زد و يا آنطور که کيهان می گوید باید به ابلیس هم توسل جست؟ مگر تاريخ طولانی ملت

همواره در تملک نادان ترين چناهای حاکميت که نيروي خود را در چاپلوسی رهبر و توطنه عليه رقبا کسب کرده قرار داشته است. درست به دليل اين فشار غيرضروری (و تشديد شده برای فساد گریز ناپذیر بر سیستم استبدادی ایرانی)، هر نوع تزلزل يا فروپاشی اين نظام به انفجار های تند اجتماعی در تاريخ ايران منجر شده که آخرين و بزرگترين آنها همان انقلاب اسلامی است. اما اين همه ماجرا نيست، چرا که در انفجار های قبلی ما با پدیده ای بنام جدائی خواهی سرو کار نداشته ایم، در حالیکه امروز با پيدایش دولت های ملی «هم جنس» در مرز های ايران نظير جمهوريهای آذربايجان و ترکمنستان و دولت نيمه مستقل کردستان عراق و احتمالاً حکومت نسبتاً خودمختار بلوچستان پاکستان، زمينه اغوا و تحريك بسا بیشتر است، آخر اين بار دمکراسي و به تبع آن خودگردانی اهالی کشور در رأس امور قرار دارد.

در اين ترديدی نيست که ايران يك کشور تاريخی است، يعنی آنکه نه محصول اراده حاکمان استعماری است، نه اختلاطی مکانیکی از اقوام و ملیت ها است و نه پدیده نوظهوری در جغرافیای جهان. پایداری هزار ساله ايران در برابر حوادث عظيم تاريخی و پابرجا ماندن دولتمداری ملی در اين سرزمين، تداوم فرهنگ و ادبيات و زبان آن و سرانجام پيدایش يك واحد بزرگ اقتصادی بنام ايران با سابقه ثبات مرزی چند قرنی، جای هيچ گونه ترديدی باقی نمی گذارد که مقایسه ايران با يوگوسلاوی و لبنان و عراق و... قیاس مع الفارق است. ايران کشور اصلی منطقه است، چه از نظر رشد زیرساخت اقتصادی و سطح جمعيت، چه از نظر سابقه تاريخی و فرهنگی، و چه بخاطر موقعيت ویژه استراتژیک آن. برای مردم کرد، حتی اگر دولت مستقل خود را تشکیل دهند، سرانجام نزدیک ترين دولت در منطقه به آنها چه از نظر نژادی و فرهنگی و چه از نظر قومي، ايران خواهد بود. کرد ها به مراتب از اعراب و ترک ها فاصله شان بیشتر است. مردم آذربايجان آنطرف ارس فردا به مراتب سریعتر يا ایرانی های هم کیش و هم مرز پیوند می توانند برقرار کنند تا ديگران. برای مردم افغانستان و تاجیکستان نزدیک تر از مردم ايران در منطقه هيچکس نيست. اين را می توان حتی در مورد ترکمن ها نیز صادق دانست. ولی همه اين «جذب مرکز» شدن آنها تنها به يك شرط تحقق پذير است و آن اينکه ايران کشوری از نظر سياسي و اقتصادی و اجتماعی جذاب باشد! ايران اگر نمونه دمکراسي و شکوفائی اقتصادی باشد (امری که با توجه به درآمد نفت و توزيع و خرج

«برای ما کردستان بخشی از ايران است مانند همه بخش های ديگر آن و اگر هر جنبشی، به هر منظوری آهنگ جدا کردن آن را از ايران داشته باشد. آماده ایم با همه کس، رژیم جمهوري اسلامی که سهل است، با ابلیس نیز برای نگاهداشتن آن در چهار جوب تماميت ارضي ايران همداستان شويم. حرف از اين روشن تر؟» (از مقاله «کردستان چشم هایش را باز کند»)

حرف روشن و بی ابهامی است از سرمقاله نویسان کيهان چاپ لندن (شماره ۴۷۵). کوبیدن بر طبق ملت خواهی به قيمت خون و جان انسانها البته نه در ايران و در جهان در همین بيخ گوش ايران تازگی ندارد. ايدئولوژی معروف «خاک و خون» يکبار ديگر با ابزاری مناسب برای جمع کردن نيرو، گریز از انزوا و جلب متحدان مشکوک مبدل می شود (چه از سوي اپوزيسيون و چه از سوي حاکميت) اگر خطر جدی تجزيه ايران (و يا حد اقل در بهترين حالت رشد گرايشات جدائی خواهانه) کشور ما را تهديد نمی کرد و چنانچه اولين بهای دمکراسي آتی در ايران بصورت رشد اين گرايشات مجال بروز نمی توانست يابد، آنگاه يك چنین کسار های مبارزه جويانه را می شد به حساب يك رعشه زودگذر برای عرض اندام بحساب آورد و از کنار آن گذشت. ولی با کمال تأسف سير حوادث نشان ميدهد که داستان جدی تر از آنست که بتوان از آن بسادگی گذشت.

ايران مستقل از هر سرنوشتی که با رژیم فعلی حاکم پيدا کند، در نهايت با خطر جدی جدائی سری مواجه خواهد بود. دليل روشن است. رژیم های استبدادی در ايران بجز دوران کوتاهی در ايران باستان، بر مبنای سیستم اداری مبتنی بر تمرکز گرائی شديد بپا شده اند. ريشه اين امر از جمله در اين بوده که برای حل مسئله آب و راهها و غيره در اين سرزمين خشک و وسيع نياز به يك حکومت مرکزی مقتدر بوده که نظم ميان ولايات را تمشيت دهد. به اين عوامل، در سالهای اخير عامل بسيار مهم و حیاتی ضرورت تملک دولت مرکزی بر صنايع نفت افزوده شد. و اين یکی به تدريج و يا تشديد اهميت نفت در ساختار اقتصادی - اجتماعی ايران خود به یکی از نیرومند ترين اهرمهای تحکيم دولت مرکزی نیرومند (و در مورد مشخص ما، دولت استبدادی متمرکز) منجر شده است. بنابراین استبداد تمرکزگرا در ايران ريشه تاريخی دارد و به همین دليل هم ديروا و سخت جان است و هم در تداوم خود همواره به رشد سالم اقتصادی و اجتماعی اين سرزمين در دوران معاصر صدمات جبران ناپذير زده، چرا که اين حکومت ها بجز دورانی محدود

بقیه در صفحه ۲۷

گزارش هایی از درون سازمان

ج - نیرویابی از اردوگاههای عراق:

فرمانده کل نیرو های مسلح، بعثت کمبود نیرو و ایجاد توازن و تعادل قوا در تنظیم رابطه با صاحبخانه خود و نیز بازدید خبرنگاران خارجی از قرارگاه نیاز میرمی به سیاهی لشکر داشت. از طرفی نیازمند بود که با شلوغی زیاد روحیه هواداران و اعضای خود را بالا ببرد. قبل از این سازمان با نشان دادن سالنها و میز غذا خوری و آشپزخانه و امداد پزشکی در برنامه تلویزیونی خود که اکثرا در اردوگاههای عراق، اسرا آنرا میدیدند زمینه را در آنها آماده کرده بود، آن موقع ما فکر میکردیم، میز های غذاخوری و دیگهای آشپزخانه به چه درد مردم نواحی مرزی ایران میخورد، بعد با خود میگفتم لابد صلاح است و سازمان منظوری دارد. اسرا بلحاظ غذایی و رسیدگیهای پزشکی در وضعیت بسیار اسفناکی بسر میبردند از طرفی چشم انداز هم برای آزادی آنها وجود نداشت اینست که فرار از قرارگاه مجاهدین آسانتر از اردوگاههای عراق بود. در این رابطه سازمان بعد از عملیات فروغ که قرارگاه خیلی خلوت شده بود سراغ اسرا رفت. شوهر سابق مریم عضدانلو مأمور این کار شد. او به اردوگاهها رفته و با وعده و وعید های دروغین که تا سه ماه دیگر عملیات سرنگونی آغاز میشود و همه به ایران میرویم، توانست حدود ۱۵۰۰ نفر را بدام اندازد، در آن روز ها یادم می آید که مسعود یا دمش گرو میسکست که به یک چنین منبع لایزال نیرو دسترسی پیدا کرده است، از آنها به عنوان بینه های مریم نام میبرد.

انها آمدند، خوردند، بردند، کیف کردند و رفتند و بعد هم به ریش رجوی خندیدند، ۱۲۰۰ نفر آنها یکجا توسط صلیب سرخ به ایران برگشتند و کلی با خود اطلاعات بردند.

وقتی که صلیب سرخ آمد، رهبری اطلاعاتی ای بیرون داد و پیشدستی کرد، زیرا میدانست که اسرا بهر حال خواهند رفت، در این اطلاعاتی آمده بود که «عزیزان من این بهترین فرصت است که میتوانید در معیت صلیب سرخ به ایران و نزد خانواده های خود باز گردید، اگر رفتید سلام مرا به خانوادههایتان برسانید، از نور روی همه شما را میبوسم»، پس از چند روز نشست عمومی برگزار شد رجوی از شدت عصبانیت به بچه ها گفت «خوب شد خونه را جارو کردیم، صداقت قلبی و توحیدی را می بینید؟ این دورویی و ریاکاری، بسیاری از بچه ها را به تعجب واداشت، بعضی ها هم به او نامه نوشتند که اینها بینه بودند و تو روی آنها را از نور بوسیدی، چطور شد بعد زباله شدند، البته پایان کار بی صداقتی و دجالگری جز این هم نیست که فردا، اما بطور واقعی «فضولات» خود را هم بخورد.

توجیه عملیات فروغ جاویدان

بعد از عملیات فروغ رهبری زیر تیغ بود و میبایست جواب این ماجراجویی را لا اقل به نیرو های خود بدهد. او پیشدستی کرد و مرحله ای بنام مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک بنام تنگه و توحید راه انداخت تا خود را از انتقاد و اعتراض برکنار ساخته و تصویر ها را بگردن دیگران بیندازد، او همه را متهم کرد که تعادل قواش فکر میکردید و بهمین جهت به تهران نرسیدیم «چتر فلسفی طرز تفکر تعادل قواش ماتریالیسم است» شما به

در دو شماره گذشته با بخش هایی از نوشته های انتقادی هادی شمس حائری از مسئولین سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، با سیاست ها و زندگی درونی سازمان آشنا شدید. در این شماره بخش دیگری از مطالب کتاب «ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب» را برایتان انتخاب کردیم.

جذب نیرو در ایران

شیوه شکار نیرو در داخل ایران از این قرار است. سازمان از طریق افرادی که از ایران می آیند یا آدرسهای قدیمی که در دسترس دارد، در ترکیه و پاکستان راجع به هواداران ادعاشی خود اطلاعات جمع آوری میکند و آدرس آنها را بدست می آورد. بعد از طریق تلفن یا فرستادن پیک و یا پیام رادیویی آن فرد را به تور می اندازد اما احتمال موفقیت یک در هزار است، البته مخارج اعزام و پهن کردن تور کم نیست اما سازمان با پولهای هنگفت و سرسام آوری که دارد از عهده این کار بر می آید. اگر فی المثل ده هزار دلار برای آوردن یک نفر از ایران خرج کند به خرجش می آرد. یادم می آید ۲ برادر بودند در «بم» که تازه از زندان آزاد شده بودند و در داروخانه کار میکردند، اواخر سال ۶۴ بود که سازمان با آنها تماس گرفت هرچه اصرار کردند آنها را اعزام کنند قبول نکردند و جوابهای سربالا میدادند. مشخص بود که از دست سازمان فرار میکنند و ردی از خود بجا نمی گذارند، اما سازمان باز هم آنها را تعقیب تلفنی کرده و پیدا میکرد تا بالاخره در اثر این تماسها رژیم فکر کرد که اینها مشغول یکسری ارتباطات و فعالیتهای جدیدی شده اند و اقدام به دستگیری آنها نمود. در چیرفت و کرمان و سیرجان و بم حدود ۱۰۰۰ نفر هواداران سابق شناسائی شده بود و هزاران نفر دیگر که غیر قابل دستیابی بوده و به سر کار خود رفته بودند، از این هزاران نفر سازمان توانست ۱۵ نفر را به تور انداخته و به پاکستان اعزام کند. البته وضعیت استانهای دیگر هم کم و بیش به همین منوال بوده و نانی برای سازمان نداشت. گو اینکه از هر ۱۰ نفری که سازمان با این مشقت و خدعه و فریب اعزام میکرد، نصفشان پس از شنیدن آواز دهل از نزدیک فرار میکردند. ابراهیم ذاکری در یک نشست اعتراف کرد که ما ظرف این چند سال، نتوانستیم بیش از ۲٪ هوادارانمان را جذب کنیم.

دانش نظامی و تفکر کلاسیک پر بها دادید و این ضد توحید است توحید قانونمندی عام بر دانش نظامی را نفی میکند و به کیفیت پر بها میدهد، و از این چرندیات خلاصه مطلب اینکه شکست عملیات فروغ و آنهمه کشته را به ذهن و دیدگاه افراد نسبت داد و یک تحلیل ایده آلیستی محض و غیر رئالیستیک سرهم کرد. و گفت «که شهدا عهد و پیمان خود را با من و مریم بسته بودند و به کسی مربوط نیست که دلش بحال آنها بسوزد این فتنه ذهن بیمار شما است».

د - نیرویابی از درون سازمان:

این یکی شاید عجیب ترین شکل نیرویابی باشد که فقط ابداع نیروغ آمیز ذهن رهبری است و البته هم بیرحمی و شقاوت پیشگی او.

داستان از این قرار است، یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود و ناگهان عراق به کویت حمله کرد و سپس لشکر سلم و تور بر سر عراق باریدن گرفت و جنگی غریب در عراق عرب حادث شد. البته غیر از خدا شخص دیگری بود بنام رجوی که تصمیم داشت داعیه خدائی کند. او این فرصت را محتمل شمرد و بفال نیک گرفت و استراتژی تفرار را علم کرد. یکی از این فرصتها، از جمله که مدتها در کمین آن نشست بود اما اقبال یاری نمیکرد، مسئله بچه های خرد سال و نجات از شر آنها و سپس بلعیدن ثمره این شر زدانی و آثار و برکات آن بود. لذا سریمآ وارد کار شد، اول از زبان مادران که آنها به ما نوشته اند در جریان این جنگ و بیماری آنها جان بچه های ما در خطر است آنها را بخارج بفرستید البته چون پیشنهاد مثبتی بود ما آنها را رد نکردیم سپس نشستی گذاشتند و گفتند «حالا هر کس آزاد است اگر فامیلی در خارج دارد و او میتواند تقبل نگهداری بچه را بکند، ما بچه اش را میفرستیم بروده بعد مرحله به مرحله پیش رفتند تا آنکه پرده را کنار زدند و آنها بعنوان یک دستور تشکیلاتی مطرح نموده و گفتند همه باید بدون استثناء بچه هایشان را بخارج بفرستند، ما ترتیب اینکار را داده ایم و اگر فامیلی ندارید ما آنها را نزد خانواده های هوادار خود میفرستیم، خیلی با عجله دستبکار شدند، چون اگر جنگ تمام میشد دیگر هیچ بهانه و عذری که بتواند بچه ها را از مادرانشان جدا کند وجود نداشت. هیچ فرصتی را از دست ندادند، ضمناً یک برگه فرمالیستی هم از والدین بچه ها میگرفتند که ما خودمان خواهان اعزام بچه هایمان هستیم و همه مسئولیتهای آن بعهده خود ماست، و بدین شکل سازمان خود را از مسئولیت مبرا کرد. در عرض یک ماه ۶۰۰ - ۷۰۰ کودک به اردن رفت و از آنجا بکشور های اروپائی و نزد انجمنها نگهداری شدند.

اعزام بچه ها چه تضادی را

حل کرد:

اولا بچه ها درد سر بزرگی بودند، چون میخورند و بازدهی نداشتند، مخارج غذا و لباس آنها و سرگرمیها و سایر رسیدگیها مریضیهای بسته جمعی و کمبود دکتر و پرستار که اینها البته فرغ قضیه بود، مهمترین مسئله این که حدود ۲۰۰ نفر مربی و معلم و پرستار را بخود اختصاص داده بودند. خود این ۲۰۰ نفر است کم پنج لشکر را تشکیل میدادند، ثانیاً «بسیاری از این بچه ها کودکانستانی و آمادگی بودند که باید اول غروب به مادرانشان تحویل داده میشدند، مادری که میتواندست تا ساعت ۱۲ - ۱ بعد از نیمه شب کار و فعالیت بازدهی داشته باشد، باید اول شب بخانه میرفت و کلی نیرو هم باید خدمات شام و غیره و ذالک این مادران و بچه ها را بعهده میگرفت، این البته عملی ضد تکاملی بود، زنها باید از قید بچه نیز آزاد شوند تا بتوانند با انرژی آزاد شده در خدمت تمام عیار رهبری درآیند.

سازمان با اعزام بچه ها بخارج و خالی کردن خانه ها از بچه، اولاً تضاد نیروئی خود را به نسبتی حل کرد و ثانیاً «زمینه را برای انقلاب ایدئولوژیک بعدی که منجر به طلاق دائمی شوهران و زنان گردید هموار ساخت.

آینه بقیه از صفحه ۱۹

«سیمای ایران» یا سیمای ولایت فقیه

شهروند نشریه ایرانیان کانادا در شماره ۱۱۶ خود با اشاره به تاسیس برنامه تلویزیون «سیمای ایران» در کانادا اعلام کرده است که این برنامه توسط وابستگان سفارت جمهوری اسلامی تهیه می گردد. در ادامه این اطلاعیه ضمن اشاره به هدف های این تلویزیون که چیزی جز تبلیغ سیاست های عقب مانده جمهوری اسلامی و عادی کردن حضور آن در میان ایرانیان خارج از کشور نیستند از ایرانیان خواسته شده است برنامه های «سیمای ایران» را تحریم کنند و از دادن هرگونه آگهی به آن خود داری نمانند.

اطلاعیه راه آزادی در رابطه با محکومیت آقایان عبدی و کریم زاده

بر اساس خبر منتشره در روزنامه سلام، عباس عبدی یکی از گردانندگان این روزنامه بدلالی که هنوز روشن نیستند به یکسال زندان محکوم شده است. این در حالی است که آقای یزدی رئیس قوه قضائیه چند هفته پیش از محاکمه وی، از جرایم مطبوعاتی او سخن گفته بود. رئیس قوه قضائیه در مصاحبه اخیر خود حاضر نشد درباره دلایل محکومیت عبدی بروشنی صحبت کند. محکومیت عباس عبدی بدون تردید جدا از مقالات و مواضعی نیست که در روزنامه سلام منعکس می شوند. درست پیش از عباس عبدی، منوچهر کریم زاده طراح روزنامه فاراد به جرم کشیدن طرحی که عده ای آنرا شبیه خمینی قلمداد کرده اند به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. به نظر می رسد، مسئولین جمهوری اسلامی در پی آنند که نشان دهند منطقه ممنوعه ای که چندی پیش هاشمی رفسنجانی در عرصه آزادی قلم طرح کرده بود، جدی و واقعی است و نویسندگان و صاحبان قلم نباید آنچه که مسئولین نمی پسندند را بیان کنند.

راه آزادی رأی قوه قضائیه درباره عباس عبدی و منوچهر کریم زاده را بشدت محکوم می کند و از همه همکاران مطبوعاتی انتظار دارد در سطح داخلی و خارجی برای آزاد کردن این دو تن دست به اقدامات لازم بزنند.

پاسخ به خوانندگان:

- مقالات زیر به روزنامه رسیده اند:
- تجزیه و تحلیل انتقادی به مقاله در سراسیمبی مصلحت ها از ناصر نامدار
- نقدی بر منشور پیشنهادی به کنگره سوم از ناصر نامدار
- مقاله سام از برلن درباره مبارزه طبقاتی
- نامه دوستان گرامی نورالله از تولوز، پورگلنام از سوئد
- مقاله «پرده مخملی قرمز فرهنگ» جانشین پرده آهنین میشود ترجمه عباس
- آیا (اکثریت) بازیچه حزب توده و عامل ک ک ب بوده است به قلم م. ب از سوئد

خواننده گرامی عیسی پژمان: متأسفانه بخاطر اشتباهی که رخ داده است، درج خبر دریافت ۴ جلد کتاب شما تحت عنوان کرد ها و کردستان به تأخیر افتاد. با پوزش فراوان از این تأخیر امیدواریم در فرصت مناسب نسبت به نشر آن اقدام کنیم.

گزارشی از سفر به ایران

تنها پس از چند هفته زندگی در ایران به جرئت می توان بر چند نکته مهم که شاید در شناخت روحیات و روانشناسی کنونی مردم و مناسبات آن با رژیم دارای اهمیت است انگشت گذاشت.

بی اعتنائی و بی اعتمادی عمومی مردم به رژیم را شاید بتوان یکی از بارزترین شاخص های وضع کنونی ایران دانست. مردم در همین چهارچوب رژیم استبدادی با انطباق خود بر اوضاع به راه خود می روند و به زندگی سخت، یکنواخت و درعین حال پرشتاب خود مشغولند.

توهم چند سال پیش نسبت به دولت رفسنجانی بطور محسوس فرو ریخته است. کمتر کسی را می توان یافت که در خارج از چهارچوب ارگانهای رنگارنگ دولتی بدون آنکه منافع مادی اش با یکی از این ارگانها گره خورده باشد، بر اساس اعتماد سیاسی و یا اعتماد ایدئولوژیک مدافع این رژیم باشد.

با این وصف دامنه و عمق ناراضایی مردم در شهرها بسیار چشمگیرتر است تا روستاها. علت آن نه تنها در عقب ماندگی فرهنگی و در حد بالای بیسوادی در روستاها، بلکه برخی اقدامات اصلاحی رژیم نیز نظیر راه سازی، اسفالت، راه اندازی شبکه های تلفن و نیز تقسیم اراضی و تأمین تسهیلاتی نظیر کود و بذر و غیره برای روستائیان می شود.

در شهرها مردم آشکارا مقدس ترین سمبل رژیم یعنی خمینی را با انواع متلک ها و شوخی ها به استهزاء می گیرند و گسترده ای این کار، عملاً هرگونه مرعوب سازی توسط رژیم را بی ثمر ساخته است. اقدامات رژیم برای رنگ و لعاب زدن به چهره خود نظیر اقدامات شهرداری و پخش موزیک کلاسیک ملایم در پارکها و غیره هر چند به عنوان تغییری در سیاستهای رژیم مورد توجه مردم است ولی از آنجا که در زندگی آنها حاصل تغییرهای مثبت نیست، به عنوان اقداماتی سطحی و ظاهری ارزیابی می گردد.

یکی دیگر از وجوه مشخصه اوضاع کنونی ایران عرض اندام کردن بسیار چشمگیر الزامات یک جامعه امروزی در زیر پوست یک رژیم آخوندی است. روابط گسترده میان جوانهای دختر و پسر که در شهرستانها اشکال پوشیده تری دارد، انواع پیام های بازرگانی در گوشه و کنار شهرها، تنوع نشریات ورزشی و علمی، فرهنگی و هنری، رواج کم سابقه انواع فیلمهای ویدئویی که بخشاً در وسط فیلمهای صحنه های سکسی نیز دیده می شود، گسترش کامپیوتر و انواع کلاسهای آموزشی و در یک کلام ناکام ماندن قاطع تمام تلاشهای ۱۰ ساله برای تربیت اسلامی مردم و جوانان در این زمینه از نمونه های مثال زدنی است.

سقوط ارزشها

با وجود همه اینها بلافاصله باید تصریح کرد که روند فوق تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن سقوط بردنك همه ارزشهای اخلاقی و انسانی در تار و پود ایران کنونی است. گسترش روحیه یاس و نومیدی از بهبود اوضاع و وحشت از تحولات آتی و فساد گسترده ای که تمام نهاد های دولتی را فرا گرفته است، بختکی است که سنگینی آن بسیاری را به این نتیجه رسانده است که بیماریهای هولناک جامعه ایران هیچ علاجی ندارد. مردم می گویند: «پایه اقتصاد بر دروغ است» و با رواج این شعار معیار همه چیز تنها پول است و بس. بخش بزرگی از نیرو های سیاسی سابق و روشنفکران ایرانی بنوعی اعتقاد یافته اند که هنوز آزادی، دموکراسی و انتخابات آزاد برای ایران کنونی زود رس است و اگر راه حلی برای ایران مطرح باشد یک دیکتاتوری مدرن و امروزی است.

یکی از نمونه های سرخوردگی از همه چیز، ارزیابی عمومی مردم از کلاه بزرگی است که با شعار جنگ جنگ تا پیروزی بر سر آنها رفت. اکنون پس از فروکش کردن جو ایثار و اعتقادات تعصب آمیز و حماسی، بسیاری به این نتیجه رسیده اند که همه این فداکاریها و شهید دادنها و مصیبت ها پوچ بوده است و همه چیز در نظرشان دروغ و برای کسب قدرت بیشتر قلمداد می شود.

این در حالی است که رژیم در تبلیغات خود هم چنان این نظریه را القاء می کند که در جنگ پیروز شده و دشمن بعثی را تار و مار کرده است.

اقدام رژیم در این زمینه که تعداد زیادی از بسیجی ها و پاسداران ۲۰ تا ۳۰ ساله را یک شب به درجات سرگردی و سرهنگی و سرتیپی در ارتش رساند، نه تنها ناراضایتی گسترده کادر های نظامی را در پی آورد، بلکه بر فرو ریزی همه ارزشها در افکار عمومی مردم افزود.

تلاش رژیم برای سیطره مکتب بر تخصص در کلیه مسایل و پست های کلیدی سرمنشاء بسیاری از بحرانها و بیماریهای جامعه کنونی است. نمونه ای از این تلاش در گسترش باز هم بیشتر سهمیه نهاد های دولتی در دانشگاههاست.

بخش بزرگی از سهمیه دانشگاهها به حامیان رژیم که از معدل پائین تری برخوردارند واگذار می شود تا در جنگ مکتب و تخصص بتوان نیروی متخصص مکتبی پرورش داد. در دانشگاهها نیز انواع بخشنامه ها و فشار های آشکار و نهان به استادان و زیرپا گذاردن همه معیار های علمی بکار می

افتد تا در واقع به ضرب و زور مهندس و پزشک و... مکتبی و مدافع رژیم تربیت شود. عین همین سیاست در مورد اعزام دانشجویان به خارج نیز به شدت رایج است. از سوی دیگر گسترش تعداد دانشگاهها که حتی در روستاها به عنوان شعبه های دانشگاه آزاد دائر می شود و ورود همگان بر اساس «پول» بدانها آزاد است و کیفیت سطح آموزش و فارغ التحصیلان دانشگاه آزاد را بطور بی سابقه ای کاهش داده است.

در مورد مدارس نیز رژیم با شتاب چشمگیری انتقال به بخش خصوصی با عنوان مدارس غیرانتفاعی را دنبال می کند و هر روز بر تعداد اینگونه مدارس در شمال تهران و مناطق مرفه نشین که البته در این مورد از کیفیت بهتری نسبت به مدارس دولتی برخوردارند، افزوده می شود.

تمایز شمال تهران با دیگر نقاط تنها در این مورد خلاصه نمی شود. شمال تهران جایی است که در آن آخرین کالاها، مشروبات الکلی، مد ها و فیلمهای ویدئویی اروپا و آمریکا و خلاصه همه چیز لوکس در دسترس پولدارها است.

آنجا همچنان منطقه مسکونی کسانی نظیر خویشان و فرزندان آخوند های گردن کلفت رژیم است که از طریق در دست گرفتن کلیه شریانهای حیاتی اقتصادی و بازار و صادرات و واردات کشور در چنگال خود از یک قدرت غیرقابل کنترل و ارقام نجومی درآمد برخوردارند. در ایران هیچکس به جز آخوند ها و خویشانندان نزدیک آنها قادر به پانهادن در میدانهای کلان اقتصادی و واردات و صادرات کشور نیست. چهره های شاخص رژیم نیز همگی به عنوان فاسد، دزد و مافیای مشهور خاص و عام هستند. این را نیز نباید ناگفته گذاشت که متخصصان ایرانیانی که از خارج به کشور باز می گردند تنها در صورت تعلق به رژیم و یا حداقل تظاهر به اسلام ناب محمدی می توانند در جای مناسب قرار گیرند و خلاصه اینکه اوضاع فوق و فشار کمربند زندگی و هراس از عدم تأمین مالی برای فردا و فقدان امنیت اقتصادی روحیه همبستگی و پیوند میان مردم و عواطف انسانی را به شدت تضعیف کرده است.

در چنین اوضاعی که امیدها را متوجه یک «دیکتاتوری مدرن» کرده است، برای اپوزیسیون دمکرات و معتدل ایران که همچنان در تفرقه و انفعال است، بسیار هشدار دهنده است.

گذری به کردستان و آذربایجان

علاقه این نگارنده به ایران و سرنوشت آن و اشتیاق به مشاهده عینی اوضاع و مسایل مربوط به اقلیتهای قومی سبب سفری به این مناطق گردید. در کردستان آنچه که در اولین برخورد نظر و احساسات هر انسانی را بر می انگیزد عقب ماندگی فاحش عمرانی، اقتصادی و رفاهی این منطقه از ایران نسبت به سایر مناطق کشور است. نظامی بودن کامل کردستان دومین مشخصه دردناک این خطه ایران است. شمال کردستان تحت نفوذ معنوی حزب دمکرات کردستان ایران است ولی تمام جاده های این ناحیه کیلومتر به کیلومتر در اشغال قوای نظامی رژیم است. پایگاههای

نظامی و ساز و برگ جنگی رژیم منطقه را میدل به یک قلعه بزرگ نظامی و شبیه به یک منطقه اشغال شده کرده است. بر سر هر تپه یک قرارگاه نظامی و در سراسر هر جاده افراد نظامی سازمان یافته اند. فاصله دو شهر به جای کارخانه و مزرعه و فضای سبز تنها چیزی که جلب توجه می کند پایگاهها و قوای نظامی است و پس. شاید اگر سرشماری شود بقول مردم منطقه، تعداد نظامیان و پاسداران و بسیجیان از تعداد مردم بومی بیشتر باشد. در چنین فضایی تشدید گرایشات ناسیونالیستی بسیار طبیعی بنظر می رسد. احساسات عاطفی مردم نسبت به کردستان عراق بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه است. نفوذ معنوی حزب دمکرات کردستان ایران در منطقه امری غیرقابل گفتگوست.

در آذربایجان ایران اما رژیم سیاست دیگری را پیش گرفته است. رژیم پس از سالها بی توجهی به مسایل و مشکلات مردم و مسئولین نالایق و ناتوان محلی و همچنین امام جمعه تبریز ملکوتی که بخاطر حماقتهایش و بویژه فرزندانش که معروف به عیاشی، فساد و کلاهبرداری بوده و هستند، مورد نفرت مردم بوده اند، اخیراً توجه خاصی به آذربایجان کرده است. علت حساسیت رژیم را بیشتر می توان در رابطه با اوضاع آذربایجان شوروی سابق جستجو کرد. طی دو سال گذشته مردم آذربایجان شوروی سابق هیچ گونه تمایلی به سیاست های جمهوری اسلامی نشان نداده اند. رژیم اسلامی که خواهان یک رژیم جمهوری آذربایجان ضعیف بود و در عمل هم در جنگ آذربایجان و ارامنه از دومی ها علی های آذربایجان دفاع کرد، احساسات آذربایجانیها را بشدت علیه جمهوری اسلامی برانگیخت و تا حدی هم نفقه آذربایجان واحد را به آذربایجان کشاند. مردم می پرسیدند که چرا ما یک رادیو و تلویزیون، یا روزنامه و مدرسه بزبان آذربایجانی نداشته باشیم. مجموعه مسایل فوق رژیم را به تحرك در آذربایجان و ادوات که سفر خامنه ای به تبریز و سخنرانی نامبرده به زبان آذربایجانی، تخصیص يك بودجه قابل توجه عمرانی به منطقه، تعویض استاندار و شهرداری تبریز و شروع به فعالیتهای عمرانی مختلف و برگزاری سمینار های مختلف در مورد علل عقب ماندگی آذربایجان و دادن وعده های گوناگون نظیر برپایی بزرگترین کتابخانه ایران، بزرگترین دانشگاه داندان پزشکی و داندان سازی، بزرگترین میدان ایران در تبریز از نمونه های قابل ذکر آن است.

روشنفکران آذربایجانی اینها را تلاش برای حفظ و رقابت با جمهوری آذربایجان ارزیابی می کنند. بحث مساله ملی کمابیش در منطقه جاری است ولی هنوز شکل جا افتاده و مشخص نیافته است. سیاستهای رژیم و نیز نقش اپوزیسیون در این مساله برای رقم زدن جهت گیری بحث ها و تمایلات در آذربایجان تعیین کننده خواهد بود.

بارفا

اقتصادی بقیه از صفحه ۳۲

مخالفت یا موافقت با آن، بسیج شدند. در ده کشور عضو سازمان همکاری اقتصادی (ا.ک.و)، چند در صد مردم با نام این سازمان آشنائی دارند؟ یا حتی در میان آگاه ترین محافل ده کشور، چه تعداد می توانند درباره هدف های دقیق این سازمان سخن بگویند؟ در شرایط کنونی، ا.ک.و همانند سازمانی که قبل از آن وجود داشت، يك ساختار بوروکراتیک منطقه ای است که کار آن پرداختن به جلسات اداری و مسافرت دیوانسالاران است. بگذریم که سه کشور عضو «ا.ک.و» یعنی افغانستان، آذربایجان، تاجیکستان در آتش درگیری های داخلی و خارجی میسوزند. برای سایر اعضاء هم ا.ک.و، جز بر روی کاغذ، واقعیت خارجی ندارد. برای روشن شدن وضعیت واقعی سازمان همکاری اقتصادی، کافی است به عملکرد در عضو آن، ترکیه و ایران اشاره کنیم. ا.ک.و در سیاست داخلی ترکیه اعتباری دارد و نه در سیاست خارجی اش. در واقع برای ترکیه، تنها مجموعه منطقه ای مهم، اروپا است. در آوریل ۱۹۸۷، آنکارا خواستار پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا شد، ولی با وجود همه تلاش هایش، تا کنون به این هدف نرسیده است. اروپائی ها طبعاً عضویت لهستان، مجارستان یا چک را طبیعی تلقی میکنند، ولی حاضر نیستند ترکیه را در اتحادیه خود بپذیرند. آنکارا نیز، به رغم این شکست، حاضر نیست خود را به حساب نیارد. به کشور های پیرامون خود به نخوت مینگرد و یا به تشکیل اتحادیه های مصنوعی، مانند «منطقه همکاری اقتصادی دریای سیاه» دل خوش میکند. ایران نیز، به سهم خود، با نظام سیاسی ترکیه سرسختی دارد و این سوء ظن عمیق سیاسی طبعاً راه را بر هرگونه همکاری واقعی اقتصادی سد میکند. همین مسائل را، به گونه های دیگر، می توان درباره سایر اعضاء عضو «ا.ک.و» عنوان کرد. مسئله در آنجا که با توجه به وضعیت تازه جهانی، یعنی قدرت گرفتن گروه بندی های منطقه ای، فروپاشی ا.ک.و و یا عقیم ماندن آن به سود هیچیک از کشورهای عضو آن نیست. اگر چنین شود، هر يك از اعضاء ا.ک.و در بازار محدود خویش زندانی خواهد شد و یا در حالت انزوا، به دامن یکی از اتحادیه های مقتدر جهانی پناه خواهد برد.

کیهان لندن... بقیه از صفحه ۳۲

ایران منحصر به همین چند سال بوده که برای تداوم و گسترش و شکوفائی آن نباید چند صباحی تلاش و صبر کرد تا دوباره آن قدرت چابده بازگردد؟ دوستان ما یا در دوران و در دنیای سپری شده جهانگشائی با زور و شمشیر بصر می برند و یا از درسهای تاریخ هیچ یاد نگرفته اند. در اینجا البته روی سخن با قطعنامه اخیر کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران هم هست که در مورد آن در مقاله «در سراسر شب سقوط» در شماره ۲۹ به اندازه کافی و لازم بحث شده است.

اگر به نیروی خود، به توان دمکراسی و شکوفائی اقتصادی در برابر شمشیر خونین، به عظمت فرهنگ مترقی و انساندوستانه ایران و به نیروی شگرف تجربه عینی مردم اعتقاد داریم، و اگر به مصائب بشمار ناشی از جنگ های قومی و داخلی که در قلب اروپا شاهد نتایج بلخراش آن برای هر دو طرف ماجرا واقف هستیم، پس برای چه بر طبل شوونیسم می کوبیم و باعث تقویت جدی عناصر تجزیه طلب در آنسو می شویم، عناصری که درست مانند سرکردگان شوونیستی در اینسو از اضطراب و ترس مردم نیرو می گیرند؟ کسانی که می پندارند با اعمال سیاست سرکوب در برابر گرایشات گریز از مرگ مانع تجزیه ایران می شوند سخت در اشتباه اند. مگر وحدت چند قرتی ملیت های مختلف ساکن ایران با زور شمشیر تحصیل شده که امروز برای حفظ آن نیاز به کاربرد اسلحه باشد؟ این تناقض گوئی ها از تنها يك چیز ناشی می شود: بی اعتقادی به دمکراسی و در بهترین حالت درکی یکسویه از دمکراسی، و با خیلی ساده از تلاش برای کسب قدرت (یا حفظ آن) حتی به قیمت خونریزی قومی حکایت دارد!

کیهان لندن و سایر نیرو های کوبنده بر طبل ملیت خواهی چه از اپوزیسیون و چه در حکومت، چه در کردستان و سایر مناطق قومی - ملی باید چشم هایشان را باز کنند: میان دمکراسی پیگیر و اعتماد به فرهنگ انسانی و قدرت اقتصادی ایران، و دیکتاتوری خونین و جنگ و برادرکشی باید یکی را انتخاب کرد! راه سومی وجود ندارد! یا راه یوگوسلاوی یا راه چکسلواکی!

چپ ها ... بقیه از صفحه ۲۶

سالیان دراز ناچارند در داره کشور و اقتصاد به این کادر ها تکیه کنند و تا حدودی اسیر شرایطی باشند که از گذشته به ارث برده اند.

سوسیالیسم، رفاه و اقتصاد بازار

امروز در میان احزاب دگرگون شده چپ اروپای شرقی کمتر نامی از سوسیالیسم، مارکسیسم و مبارزه طبقاتی برده می شود. موفقیت این احزاب، مدیون درک اساسی است که از سوی افکار عمومی بخوبی پذیرفته می شود: تامین اجتماعی، اقتصاد بازار و دمکراسی. در کشور های اروپای شرقی، اجرای سیاست های بانک جهانی و بکار گیری سیاست های اقتصادی که به اوک - درمانی معروف شده اند، مردم را به واکنش سریع واداشت و کسانی که بر این باور بودند که دمکراسی با شکوفائی اقتصادی همراه خواهد بود، با چهره های تلخ واقعیت اقتصاد بازار بی در و پیکر و به خطر افتادن تامین اجتماعی هر چند محقرانه گذشته آشنا کرد. مردم با رای خود به احزاب چپ، نشان می دهند که دمکراسی را با تامین اجتماعی یکجا می خواهند و حاضر نیستند هیچیک را به بهای از دست دادن دیگری کسب کنند.

چالب است که در این دوران جدید سندیکاهایی که تا دیروز نقش سازمان های شبه دولتی را بازی می کردند از بازار پر رونق برخوردار شده اند. بیش از ۷۵ در صد نیروی کار در چک و اسلواکی و ۵۰ در صد در لهستان و مجارستان عضو سندیکا ها هستند و نیرو های چپ بطور اساسی به جنبش سندیکایی و جنبش های اجتماعی مانند زنان تکیه می کنند.

در برنامه همه احزاب چپ جدید بروی گسترش اقتصاد بازار تکیه شده است. آنها با نگاه به تجربه اروپای شمالی بر آنند که از طریق افزایش ثروت اجتماعی و تلاش برای تقسیم عادلانه تر آن در قالب گسترش تامین اجتماعی و امکانات عمومی بسوی جامعه ای انسانی تر کام بردارند. البته اینها وظایف ساده ای نیستند. اشتهی دادن تامین اجتماعی وسیع و اقتصاد بازار در شرایط بحران و در زمانی کوتاه کار بسیار دشوار و حتی ناممکن است. وابستگی اقتصادی کشور به بازار جهانی و بنیاله روی نسبی از تحولات اقتصادی جهانی بر پیچیدگی و دشواری ارضاع می افزایند.

نیروی های چپ یا به دوران نوینی گذاشته اند که دوری درباره چند و چون سیاست ها و برنامه های آنها کار چندان اساسی نیست. باید منتظر ماند و دید که پیچیدگی مجموعه نیاز های جامعه، بیشترتر اقتصادی و ایجاد ثروت برای جامعه، بهم پیوستگی اقتصاد در سطح جهان، گسترش عدالت اجتماعی و پاسخ به خواست های تحول یافته شهروندان، حفظ محیط زیست، برکنار ماندن از زد و بند ها و فساد، دفاع از ارزش های انسانی در پراتیک اجتماعی مشخص نیرو های چپ چگونه بازتاب می یابند

نهضت آزادی دوره اش گذشته اما دوره شریعتی چرا؟

تذکر :

مطلب زیر را آقای احمد علی بابائی در پاسخ به مطالبی که دکتر چنگیز پهلوان در شماره ۱۴ نشریه کیان پیرامون حوزه تمدن ایران، مدرنیته و موانع توسعه تکنولوژی در ایران و نیز پایان یافتن دوره ای که به «جریان روشنفکری» نام گرفته بود و همینطور ضرورت تجدید نظر در مفاهیم ملی و ملی گرایی طرح کرده است، به رشته تحریر درآورده و برای درج در اختیار راه آزادی قرار داده است.

دست یافتند در این وقت این بحث پیش می آید که اگر قضایا همین ها است که ما اکنون بآن رسیده ایم و طبیعاً باید به خلق خدا ارائه و اعلام کنیم و اداره امور جامعه را بدین طریق بمرم بشارت دهیم، آراء و نظرات آقایان فقهاء در این باره اولیتر و بسی جامعتر و منسجم تر است. چه که آنان سالهای متمادی روی این متون از بای بسم الله تا تائی تمت به قاعده متعارف و معقول کار کرده اند و اصلاً موضوعیت وجودی و حضور آنان از بادی امر آموختن این مبانی و متون و وصول بهمین استنتاجات است. با این توصیف و مقایسه از مضمون تهیه شده و موقعیت و احوال علماء و خودمان، طبیعاً حاصل کار قهری این مبارزات و رنج و زجر و زحمات باید به آنان سپرده شود و طبیعتاً این سبب رسیده بهنگام رسیدن خود بخود در دامن آنان میافتد.

این مقدمه که حاوی خاطره ای از آن روزگاران بود برای این نقل شد که نهضت آزادی گرچه در اسم و عنوانش از اسلام نام نبرده ولی محتوای دعوتش و اصلاً انگیزه و موضوعیت تشکیلش نزد مؤسسين اصلی و پایه يك آن همین بود. خاصه که چهره هائی در این جمع بودند که بی گفتگو مردم آنانرا به مسلمانی و صاحب نظر و دعوت اسلامی و راستگو می شناختند.

تجربه ۱۲ سال بعد از آن دوران متأسفانه یا خوشبختانه بسهولت و روانی صحت این پیش بینی و سهل انگاری و غفلت عظیم را بمنصه ظهور رساند و تبعات ناگوار آن چه دامنگیر خويشان و چه جامعه گردید. آنان نه در آن فرصت طولانی که قبل از انقلاب برایشان فراهم بود و چه اکنون بعد از سالها پس از واقعه بزرگ انقلاب به جوابگویی و ارائه راه حلی باین نیاز گریبانگیر رو نیاوردند از ناتوانی باشد یا سهل انگاری بهر حال مساله غامضی است و این گمان بعید نیست که آنان نیز واجبات دینی و مناسبات اجتماعی را بهمان توضیح المسائل کافی میدادند.

تردید نیست که اداره جامعه چه در مقام حکومت و چه در موقعیت يك شهروند قوانین و مقرراتی را طلب میکند که حتی گاه بطور روزمره و صریح نیاز به تدوین یا تجدید نظر دارد و بهر حال جواب قانونی می طلبد و این حاصل نمیشود جز با ارائه دیدگاهی صریح و بی مجامله از مبانی و مآخذ و ارزش ها و قواعدی که اعتقادات ریشه ای و پایه ای انسان از آن منبعث و مایه میگردد.

در اینجا به حاشیه میتوان افزود رویداد بوجود آمدن مجاهدین که از درون همین حرکت نهضت آزادی سر برون آوردند ناشی ازین غفلت یا بی اعتنائی باینگونه موضوعات اساسی میتوان دانست. و نظیر مجاهدین بسیار بسیار چه در اشل فردی و چه جمعی در روزگار رونق مبارزه در داخل و خارج فراوان میتوان یافت چنانکه بخشی از علماء و طلاب حوزه ای هم ازین قاعده مستثنی نبودند.

بستگی و اختناق جامعه از هر جنبه مسبب شد که جامعه باین پرس و جو ها نرسد. تحقیقاً نهضت آزادی در يك جامعه باز خیلی زود و پی در پی با اینگونه سؤالات و بن بست ها و مخطورات روبرو میشود. در نتیجه یا تغییر ماهیت میداد (که متأسفانه خیلی بعید بود) یا برچیده و تعطیل میشد. در حالیکه شخصیت های برجسته و آبرودار و مردمی آن همچنان در موضع هدایت و ارشاد جامعه و از پشقراولان آزادی باقی میماندند.

این اشتباه یا تنگنا (یا غفلت) در مشروطیه هم پیش آمد. با این تفاوت که مردم بهر زحمت و کوششی بود میبایستی علماء و فقهاء را که بعضاً داعیه دار حکومت شرعی هم بودند چلو میانداختند تا آنان با متاع و ابزاری که بنام احکام برای اداره جامعه در دست داشتند (هنوز که ۸۰ سال باین پیچیدگیهای دنیای نو و تجدید باقی

کسی از نهضتی ها میگفت ما هنوز در سلولهای پرازان بودیم بحث این بود که اگر فردا به علی شاه رفت و حکومت را بما سپردند ما، با چه احکام و قوانینی میخواهیم جامعه را اداره کنیم؟ که پس از تتبع در چند جلد از آن کتابهای حوزه ای که در دسترس بود، به مانیفست و مضمونی نظیر همانچه که فقهاء به آن دست دارند ما نیز دست یافتیم (البته کمی ناقص تر و نارسا تر)!

نهضت آزادی با آن دعوت و عطشی که بنام اسلام در مردم برانگیخته بود چاره ای نداشت که برای احکام اجتماعی و تدوین قوانین در امور جاریه و مناسبات مردم چه مدنی و چه جزائی و همچنین اخلاقیات و عرفیات و مستحدثات روز شمار. ملهم از اسلام (یعنی همانچه که انگ آن به این جمعیت خورده بود) حرفها و نظریاتی داشته باشد. درست است که در عنوان و دعوتش کسب آزادی را «هدف» قرار داده بود، ولی چون قشر خاصی از اجتماع را مخاطب داشت که اکثریت تعیین کننده ای بودند و آنان به عشق مسلمانی و اجرای اسلام به آن روآورده بودند ناگزیر بود در این مقوله ها ساکت نماند (خاصه که آزادی در حوزه هر اندیشه يك گونه میدان عمل میطلبد) آنهمه رو آوردن مردم باین جماعت پر آبرو و شناخته شده، باین انگیزه و آرزو بود که مسلمانی که این آقایان نهضتی ها در چنته دارند علاوه از رهائی از دست حاکم ستمگر فاسد حاوی گونه ای تعبیر و تفسیر از اسلام است که جوابگویی گرفتاریها و درماندگیها و تحقیر و عقب افتادگیهای مردم مسلمان این مرز و بوم خواهد بود.

انان یعنی نهضتی ها پس از مدتی مطالعه و بررسی و تتبع در آن کتب به متنی چهارده صفحه ای شامل آراء و استنتاجاتی

مانده بود) آنان در کارنی داعیه و دعوت خود را در بوته آزمایش می‌گذاشتند. متأسفانه یا با هوشمندی و هوشیاری خود آنان یا شتاب و غفلت رهبران غیر روحانی ما کشور ما این فرصت را باخت. من این یاقب گذاشتن علماء عهد مشروطیت را از دایره حکومت به هوشمندی و فراست و دانش و واقع بینی و دینداری آنان تعبیر میکنم. نهضت آزادی متأسفانه آگاه یا نا آگاه یا القاء این شبهه ب مردم وارد مبارزه شد. چنانکه در بعضی از مؤسسين اصلی نیز این امر بخشی از انگیزه‌شان بود؛ در حالیکه نه توانائی و آمادگی‌شان را داشتند و نه حقا چون فقهاء صلاحیت و پیش فرض های لازم آنرا و خیلی طبیعی است که این سبب رسیده به دامن آنان بیفتد. چنانکه نیفتاد. و هنوز هم آنان تکلیف تئوریکی خود را با این امر حیاتی یعنی امور اجرایی و چگونگی پاسخ به نیاز های مردم و زمان و منابع و مآخذ را معلوم نکرده اند. روی این اصل بنده عرض کردم نهضت آزادی دوره اش نه تنها که گذشت بلکه گذشته بود؛ تنگی قافی و بستگی محیط و اختناق سیاسی مجال این فهم ها را از همه گرفت. باز تکرار میکنم این بیان اندکی از ستایش و منزلت مقاومت ها و مبارزات چشمگیر نهضت آزادی در آن تنگنا های سخت و سهمگین ۲۰ ساله اخیر این کشور نمی‌کاهد.

اما شریعتی که کنایه از شریعتی ها و تفکر مدعی جویگویی جامعه و زمان نه که هنوز زمانش سپری نشده بلکه آغاز گردیده تب و تابى که هنوز بعد از ۱۵ سال در کیفیت و چگونگی اداره جامعه و پاسخگویی به ابتلائات گریبانگیر زمانه، ما را فرا گرفته نشان بارزی است که میدان عمل «شریعتی» (بمعنای فکر و اندیشه) بسی باز و فراخ است. باز و فراخ نه بمعنای سیاسی بلکه بمعنای ظرفیت و محتوای این تفکر. همگی اشخاص با صلاحیت و

اهل این مباحث بر این امر اذعان دارند از روییکه سنت اندیشه دینی که قدرتش به دو قرن پیش برمیگردد تعطیل شد سراسیمگی و انحطاط و سقوط ما آغاز گردید. اینکه میگوئیم اندیشه دینی در حقیقت همان نفس اندیشه بود که تعطیل شد. چه که هیچ جامعه ای مفری ندارد جز پایه و سگان همان اندیشه های شناخته شده و بومی را اسباب و ابزار ارتقاء و اعتلاء حتی «دگرگونی» قرار دهد و این افعال و بدنبال آن در چند دهه اخیر بریدگی و انقطاع و سرفات سوء «جریان روشنفکری ایران» آغاز و موجب انحطاط و سراسیمگی و عقب ماندگیهای ما گردید.

اگر این مقدمات بمعنای گسترده اش درست باشد بیگمان دوره شریعتی تازه آغاز گردیده. در پی متجارب عفونتبار اختناق و توقف اندیشه در ایران او اولین اندیشمندی بود که با وسعت و احاطه ای هماهنگ مدخل اندیشه نوین تجدد دینی را در این کشور گشود (اگر حاشیه نباشد نه که در ایران در جهان اسلام) و بکمک دلسوزتکان و تحقیر شدگان و عالمان دینی شتافت. ما اگر دین را یکی از پایه های اساسی فرهنگی و از عوامل مؤثر هویت ملی می‌شناسیم ناگزیر میدان را برای بروز این استعداد ها و روح این افکار فراخ کنیم. گزاف گفتم ما نباید فراخ کنیم. این طبیعت اندیشه زنده و مورد نیاز جامعه است که جای خود را باز میکند و از هر منفذی با هرگونه ممانعت و تخطئه و تخریبی باز به صحنه برمیگردد نیاز طبیعی جامعه راه برای خود باز میکند. کدام اثری بعد از گذشت ۲۰/۱۰ سال هنوز در جامعه ما تجدید چاپ در پی تجدید چاپ خریدار دارد. اضافه کنم به جرأت میتوان گفتم هیچ اثری به اندازه آثار شریعتی به دیگر زبانها ترجمه و برگردانده نشده؛ مخصوصاً در حوزه تمدنی که ما به آن تعلق داریم! تا کنون ۲۲ جلد از آثار شریعتی در ترکیه به زبان ترکی برگردانده و به وفور در سرتاسر قرار گرفته و همینطور به نسبت کمتر در سایر کشور ها و دیگر زبانها. این ماده خامی است هنوز روی آن حرف زده نشده دنیای تشنه حرف تو برای آن راه باز میکند. کشور و مردم ما که در انبوه اختناق ها قرنهایست دست و پا میزنند طبیعی است که این مدخل آشنا را میگشایند. تصادفاً نهضت آزادی هم مدخلی بود برای ورود اقشار مذهبی مخصوصاً جوانهای تحصیل کرده که بمسائل و اندیشه مذهبی رو آورده بودند. ولی مدخلی یست و کم عمق که جز در جا زدن و عقیم و نازا به نسل تو و تو خواسته (و نخواست) چیزی نتوانست بیاموزد. شریعتی و امثال او یک جریان فکری هستند نه سیاسی. البته خود فکر و اندیشه باین توانائی و باروری میرسد که در روز نیاز، قابلیت و جرأت و بالندگی پاسخگویی به رویداد های سیاسی که باعثباری جزو ابتلائات و گرفتاریهای درجه دو وسه جامعه است راه پیدا کند.

گیرم که جامعه مشکل سیاسی نداشته باشد و از حکام خوب و پرهیزکار برخوردار باشد ولی وقتیکه برای همکاری در ساختمان يك جامعه سالم قابلیت های فکری و رشد اندیشه و انتخاب وجود نداشته باشد حاکم خوب و پرهیزکار را همان جامعه بی فکر رشد نیافته بزمین میزند و برعکس نیز همینطور است جامعه خو گرفته به اندیشه و اندیشیدن ترتیب و تدبیر معقولی برای مقابله

با حکومت ناسالم پیش میگیرد. آنگونه که اساس نهاد و کیان و بودن جامعه قربانی طرفیت با حکومت نگردد. بحث و مثال حکومت در اینجا مورد نظر نیست. ما به اساس اندیشه و ضرورت تداوم آن، که حیات و بقاء و اعتلاء و توسعه بر جریان روشنفکری در گروی آنست نظر داریم. اتفاقاً در خصوص شریعتی اکنون تازه آغاز کار و به تعبیر من مدخلی محسوب میشود. هنوز جامعه ما ندانسته که او چه میگوید. هر گاه يك استفساء آراء انجام گیرد به تحقیق نود در صد داعیه داران روشنفکری ما که قریب به اتفاق از ایشخور چپ فکر گرفته اند هنوز آثار شریعتی را نه که به تتبع و نقد نگذاشته اند حتی به مطالعه آن رو نیاورده اند. از جناب بزرگ علوی در کنفرانس دانشگاه کلن در ذیل انبوهی اسامی که از نویسندگان رنگ و وارنگ، شناس و ناشناس به شنوندگان ایرانی و خارجی یاد کرد پرسیدند مگر شریعتی ۷ اقل باندازه يك نویسنده قابل اسم بودن نبود؟ جواب داد «من آثار او را خوانده ام». چرات کنم بگویم آنانکه در کسوت روشنفکری مذهبی نیز جا خوش کرده اند جز معدودی عمدتاً از آراء و عقاید و آثار او بی خبرند! اینکه می بینید اکنون کم و بیش نوشتجات و مقالاتی جدی در احوال او در معدودی جراید و مجلات مشخص در نقد و بررسی آراء و آثار شریعتی درمیآید اینها از درون يك التهاب و بهم ریختگی عمیق فکری که جامعه را فرا گرفته آرام آرام ناچار از بسستر این فکر بومی و آشنا بیرون میزند و من فکر میکنم که این آغازی است برای رواج و رونق و نقد و تنقید اندیشه شریعتی!

آخر اگر ما مجبوریم بحکم بهاء دادن «دین» بعنوان یکی از شئون هویت ملی و فرهنگی و رفع موانع ذهنی و اصلاح ذهنیت جامعه در این رهگذر امروز روز چه داریم؟! اروپا در مرحله گذار از این دوران دهها و صد ها از اینگونه متفکران و منتقدان و مستعدان دینی چون شریعتی داشته. گذشته و درآورد است که انسان می بیند روی مساله شریعتی و حرفهای او در دوران روشنفکری و تجدد خواهی ایران (و بقول آقای دکتر پهلوان) در جریان روشنفکری ایران هیچ فکر نشده و بحث و گفتگویی پیش نیامده. کتب و آثاری که بصورت گسترده و جدی باین موضوع پرداخته باشد یا اشاره ای هرگز در مجموع به ۱۰ نرسید. در حالیکه از شریعتی گنجینه ای به تقریب ۲۰ هزار صفحه نوشته و گفتار بجای مانده. اگر اینها مزخرف و یاهه هم (بقول حضرات) باشد یکبار باید اهل انما و باصلاح صاحبان اندیشه و شعور و به تعبیری جامعه روشنفکری ایران بطور جدی با آن برخورد کنند. در بالا گفتم این انبوه عقاید و آرائی که از شریعتی در هر زمینه ای عرضه شده مدخل مناسبی است برای فعال کردن و پر و بال دادن له و علیه به مباحث مذهبی!

آقای پهلوان که به نوگرایی و تواندیشی چپ و نیز تجدید نظر در مفاهیم ملی گرائی نظر دارند چگونه میتوانند از نوگرایی یا تواندیشی در مذهب چشم بپوشند. و برای پرداختن به مباحث تواندیشی مذهبی جامعه ما چه سرمایه گسترده تر از شریعتی در دسترس دارد. شما بگذارید شریعتی پایکوت شده. از طرف دو جریان فکری عظیم و غالب در جامعه ما (جریان چپ و جریان حوزوی)، چندی بیاساید و در مقابل پنجاه سال که قلم در انحصار چپ بود چندی نیز قلم ها و افکار به آن بپردازد از نتیجه مثبت و منفی و یا مغرب آن نگران نباشید. نیک یا بد سرمایه و رهآوردی است باید عرضه و نقادی شود تا باب اندیشوری را در جامعه ما در حوزه اندیشوری دینی بگشاید. گشایش این باب خودخواهیها و تنگ نظریها را به تعادل میدل میکند. روزگاری که هنوز استخوانهای سادق هدایت در کنج گورستان پاریس کعبه امال و الهام بخش روشنفکران ما است روا نیست با متاع زنده ای باین درجه مورد علاقه مردم اینگونه معامله شود. در حالیکه میدانیم جوهر سیاسی و عقلانی آثار هدایت طی این دهها سال در آسیای چه جریان مخربى آب میریزد. شما شریعتی را حذف کنید که چه بشود! چه داریم که جای او به جامعه (جامعه بهر تقدیر مسلمان) خود عرضه کنیم. مگر که شما روشنفکران خواسته باشید همان مهدیه کافی و مرحوم شیخ قاسم اسلامي را ترویج کنید.

این اعتقاد که امروز تا حدی بین اهل فضل و روشنفکران فرزانه ما پذیرفته شده که شکست ها و ناکامیهای امروز را غالباً به حساب غفلت و بیگانگی از شیوه فهم و تفکر بومی مردم این جامعه میگذارند. ما مجبوریم مردم مسلمان این جامعه را بهر زحمت و قیمت و بهائی به صحنه فکر و اندیشه و راهیابی و چاره اندیشی مشکلات بخوانیم. تاوان این بی اعتنائی را خیلی پرداختیم و اینک شریعتی مدخلی مباح و معقول و مجاز و آشنا، باین مقصود است نه تنها نست اندرکاران تحلیل مباحث اجتماعی را بلکه عناصر دلسوز و خیرخواه از هر فحله فکری را باید باین کوشش بخوانیم.

با احترام احمد - علی بابائی

تذکر:

در پی درج سلسله مصاحبه های فریدون آذرنور، دو نامه از سوی پرویز انتصاری و بابک امیر خسروی به نشریه رسیده است که اقدام به درج آنها می کنیم:

در حاشیه مصاحبه فریدون آذرنور

ماجرای دستگیر شدن کیانوری

بابک امیر خسروی

خود می خواهم اتهامی را که به او وارد نمی دادم، در کفّه ترازوی گناهان او بگذارم و معامله به مثل کنم. و این کار خلاف اصول اخلاق سیاسی است که حزب دموکراتیک مردم ایران منادی آنست و می خواهد به فرهنگ عمومی جامعه مدنی و سیاسی کشور ما میدک شود.

اینک به اختصار بعضی نکات را که به نظرم نادرست می نماید، توضیح می دهم:

ماجرای «دستگیری» کیانوری

موضوع لو رفتن کیانوری بر سر قرار با ملکه محمدی و قصد ماموران امنیتی برای دستگیری او و چگونگی تیراندازی و فرار او را همه ما از پلنوم چهارم وسیع می دانستیم. قصد رزندی در گزارش مفصل خود جریان را شرح داده بود. آذرنور و من، همانند سایرین با هیجان آن را خوانده بودیم. اصل آن نیز قاعدتاً باید در آرشیو حزب توده همراه با سایر اسناد پلنوم چهارم باقی مانده باشد. آنچه در مصاحبه آذرنور تازگی دارد از جمله این است که موضوع را «با یکی از افسران اطلاعاتی بلند پایه ای که در سال های دهه بیست با هم در لشکر واحدی خدمت می کرده اند، در میان می گذارد. و این شخص پس از ملاقات با «یکی از ماموران مهم و نست اندر کار آن زمان فرماندار نظامی که در جریان رویداد های روزانه بوده، این پاسخ را می آورد: کیانوری يك بار به وسیله همین مامور فرمانداری دستگیر و پس از بازداشت کوتاهی مرخص گردیده است». عین گفته آن مقام فرمانداری نظامی چنین است: «کیانوری يك دفعه دستگیر شد. رزندی نشان داد. به بختیار اطلاع دادم. بختیار با يك نفر به فرانسه تلفنی صحبت کرد. گفت او را نگه دارید. مرا خواست، رفتم حضیره القدس. يك خارجی آن جا بود. گفت او را ببر با کیانوری روبرو کن. صحبت کردند، گفت او را ول کنید. فرار کرده! این اظهار نظر مقام فرمانداری به نظر من بیشتر به فانتزی شبیه است تا حقیقت. زیرا نمی توان به سادگی پذیرفت که اولین عکس العمل فرمانداری نظامی سپس از شنیدن خبر دستگیری کیانوری، که مهره بسیار حساسی در رهبری حزب توده بود و آن روز ها شاه و دستگاه با تمام قوا در قصد نابودی آن بودند، این باشد که به جای رساندن خبر این «دستاورد» مسرت بخش به شاه، به يك خارجی تلفن بکند! سپس با بی اعتنائی و بی تفاوتی، گوئی دربان کلوب حزب توده را دستگیر کرده اند، بگوید: این خارجی را با کیانوری روبرو کن. بدون اینکه علاقه ای به دیدن کیانوری و پرس و جو از او نشان دهد! نقل قول بالا چون به شکل تلگرافی آمده است، تناقضات و ابهاماتی دارد که من آنچه بنظرم رسیده است، به آذرنور خاطر نشان کرده ام و قرار است با سوالات مجدد از او، آن را روشن کند. لذا از وارد شدن به آنها خود داری می کنم. به تناقض تازه ای که در موقع نگارش این سطور، تصادفاً متوجه شدم این است که جریان دستگیری کیانوری در مهر یا آبان ماه ۱۳۳۲

در مصاحبه مبسوطی که راه آزادی با رفیق فریدون آذرنور انجام داده است، ایشان مطالب جالب و آموزنده ای درباره برخی نکات ناروشن تاریخ معاصر، به ویژه در رابطه با کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش رهبری حزب توده در این لحظات سرنوشت ساز، بیان داشته است. اظهارات آذرنور به ویژه توضیحات او درباره واقعیت سازمان نظامی حزب توده، به خاطر موقعیت و سابقه فعالیت اش در این سازمان، اعتبار ویژه ای به توشته او می دهد و يك سند تاریخی است. ارزش ویژه کار او در این زمینه، در حال حاضر که کیانوری می کوشد در خاطرات خود، با انگیزه رفع و رجوع خطا های نابخشودنی حزب، از اهمیت و جا و مقام سازمان نظامی بکاهد، برجسته تر می گردد. یاد آوری این نکته مفید است که آذرنور مصاحبه را قبل از انتشار خاطرات کیانوری انجام داده، به نحوی که وی در گفته های خود به بخش های نخست مصاحبه آذرنور استناد می کند.

آذرنور، در بررسی موجبات پیروزی سهل و ساده کودتای ۲۸ مرداد و جستجوی علل و عواملی که موجب بی تحرکی و فلج رهبری حزب در مقابله با آن شده، از جمله به نقش کیانوری می پردازد و نکات متعددی مطرح می سازد. من با بخشی از گفته ها و استدلال های او در این مورد موافق نیستم و هدفم از این نوشته توضیح آنست.

آذرنور مستقیم و غیر مستقیم، به اتکاء شایعات و نیز مطالبی که مستند می شمرد، این اتهام را به کیانوری وارد می کند که او جاسوس نو سویی بوده است. و در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد نیز به دستور اربابان بیگانه خود (شوروی)، نسبت به تحریک زده تا کودتا موفق شود. زیرا به نظر او چون دولت شوروی به دلایلی که ذکر می کند، همان قدر خواستار سقوط دولت مصدق بود که انگلستان و آمریکا به دلایل ویژه خود. بدین جهت، آذرنور معتقد است کیانوری با دستور شوروی عمل کرده و با لطایف الحیل، از جمله تلفن های مشکوک به دکتر مصدق که وی صحبت آن ها را مورد تردید قرار می دهد، لحظات سرنوشت ساز را بریاد می دهد. آذرنور برای اثبات نظریه خود، دو مساله را با برجستگی بیشتر مطرح می سازد:

۱ - مساله دستگیری کیانوری در سال ۱۳۳۲

۲ - عملکرد کیانوری در کودتای ۲۸ مرداد

من با برداشت ها و استدلالات آذرنور و نتایجی که از آن می گیرد، موافق نیستم. من الزاماً، بنا به ملاحظات زیر به این کار دست زدم: با آن که هیات تحریریه راه آزادی در شماره ۲۶ توضیح داد که: «اظهار نظر های آقای آذرنور در مصاحبه اش، مواضع حزب دموکراتیک ایران نیست و «مسئولیت گفته ها و اظهار نظر ها درباره حوادث تاریخی و یا اشخاص با خود گوینده است»، باز طبق فرهنگ متداول در میان ما، برخی از خوانندگان راه آزادی، اظهارات او را به موضع تمام حزب تعمیم می دهند، و به حساب من نیز واریز می کنند. بدین جهت، آنچه بیش از هر چیز من را به نوشتن این توضیحات برمی انگیزد، ندای وجدان است. زیرا من در حال حاضر در يك مجادله قلمی علنی با کیانوری هستم و هدف انواع تهمت ها و بهتان های او قرار دارم. اگر سکوت کنم، عملاً با توجه به موقعیت آذرنور در حزب دموکراتیک مردم ایران و روابط دوستی نزدیک بین ما، این گونه برداشت می شود که با گفته های او موافقم. در این صورت، به این می ماند که با سکوت

رخ داده است (خاطرات کیانوری صفحه ۳۴۲). و در روایت آن مقام فرمانداری نظامی صحبت از رفتن به مقر بختیار در حضیره القدس می رود. حال آنکه می دانیم سقف حضیره القدس در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ خراب شد و بختیار کمی بعد از این واقعه در آن جا مستقر گردید.

از سوی دیگر بین این روایت، با روایت دیگری که آذرنور از همین حادثه، از قول حسن نظری نقل می کند، تناقض وجود دارد. اضافه بر آن، منقولات دیگری هم از این ماجرا شده است. اخیراً، تیمسار مبصر هم حکایت معمول دیگری به این مجموعه افزوده است. تمامی این ها، تردید مرا در صحت این روایت ها دو چندان می کند.

داستانی که آذرنور از قول حسن نظری نقل می کند از این قرار است: نظری در طی مسافرت های خود به عراق (به ماموریت از سوی حزب توده) با ملا مصطفی یارزاتی ملاقات هائی داشته است. یکبار ملا مصطفی، یکی از افراد را دعوت می کند تا آنچه را می داند تعریف کند. آن شخص می گوید: وقتی در زندان فرماندار نظامی توقیف بودم: «به چشم خود دیدم که کیانوری را پس از دستگیری به زندان آوردند و پس از مدت کوتاهی مرخص کردند». او بر اساس شایعاتی که در زندان پیچیده بود، گواهی می دهد: «گویا سید ضیاء الدین به زندان آمد و با وساطت او کیانوری را مرخص کردند». صرف نظر از تناقض آشکار این روایت با آنچه فوقاً از قول مقام فرماندار نظامی نقل شده، به نظر من چندان قانع کننده نیست. به این دلیل ساده آن ایام، زندان ها پر از توده ای بود. خود راوی، از شایعاتی که در زندان پیچید، سخن می گوید. پس چگونه است که از میان آن همه زندانی، که برخی از حزب جدا شده و حتی به مبلغین ضد آن تبدیل شدند، جز این رفیق کرد، کس دیگری کیانوری را نمی بیند و یا لا اقل داستان دستگیری او و همین شایعات داخل زندان را نمی شنود و جایی روایت نمی شود؟

باز همین حسن نظری روایت دیگری از ماجرای دستگیری کیانوری را به دیگران تعریف کرده است که از جمله باقر مومنی در نقد به کتاب کیانوری، بدون ذکر منبع خیر، به آن اشاره می کند (راه آزادی شماره ۲۷ و مجله آینه شماره ۸۱). داستان از این قرار است که کیانوری بر سر قرار یا ملکه محمدی، تاگهان متوجه می شود که تحت تعقیب است. آن دو برای فرار از دست تعقیب کنندگان از یکدیگر جدا می شوند. ملکه محمدی به راه خود بر خیابان شاه رضا ادامه می دهد و کیانوری داخل یک کوچه می شود. محمدی حکایت می کند پس از طی مقداری راه متوجه می شود که کسی دنبال او نیست و بر می گردد تا ببیند چه بر سر کیانوری آمده است. می بیند او را مامورین دستگیر کرده و به طرف جیب فرماندار نظامی می برند. در نقل باقر مومنی نیامده، اما بقیه داستان این است که ملکه محمدی موضوع را با کامبخش در میان می گذارد و کامبخش نیز از او می خواهد موضوع را با کسی در میان نگذارد. او هم اطاعت می کند! اما «استثنائاً» در میان آن همه افراد مسوول و معتبر دیگر، فقط یواشکی مطلب را به حسن نظری می گوید؛ به نظر من این روایت بر اساس همان اطلاعاتی تنظیم شده که در نامه صمد رزندی آمده، ولی نیمه دیگر آن شمره تفیلات حسن نظری است. شگفت آور است که حسن نظری از یک واقعه دو داستان کاملاً متفاوت می سازد و به این و آن روایت می کند! آیا این شایعه پراکنی نیست؟ آنچه مرا به ویژه نسبت به صحت این داستان مشکوک می کند، این است که خانم ملکه محمدی و همسرش پورهرمان از مخالفان سرسخت کیانوری بودند. و ملکه، کاملاً از مناسبات کیانوری و کامبخش با خیر بود. در این صورت باز چگونه است که موضوع به این همی را درست با کامبخش مطرح می کند نه با اسکندری و رادمنشا و اگر فرض کنیم این کار را روزی «سهواً» انجام می دهد، چگونه ممکن است در دهه پنجاه، به ویژه در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که آتش اختلافات میان اسکندری و کیانوری دوباره زبانه کشید و واقعا آخرین نبرد بود و کامبخش نیز سال ها پیش در گذشته بود، ملکه محمدی آن را از همه کس (جز نظری) پنهان نگه دارد؟ مگر نظری در حزب چه کاره بود؟ کیانوری در خاطراتش تاکید می کند: «بعد که بین من و اسکندری اختلاف نظر شدید شد و کادر ها را دعوت کردم او [پورهرمان] و چند نفر دیگر هرچه اسکندری می گفت (چون دبیر اول بود) تکرار می کردند. خانم ملکه محمدی، مهدی کیهان و غیره» (خاطرات کیانوری صفحه ۵۲۴). من از وضع خانم ملکه محمدی در حال حاضر اطلاعی ندارم، ولی با شناختی که از گذشته او دارم، باید بگویم که حرف کیانوری که این اشخاص بدان علت از اسکندری حمایت می کردند که دبیر اول بود، مسلماً درباره شخص ملکه محمدی، یک تهمت ناچراغدارانه است. زیرا تمام کسانی که ملکه محمدی را می شناسند، می دانند که او با شخصیت ترین، فهمیده ترین، منزه ترین و از همه بالا تر مستقل ترین زن در رهبری حزب توده بود و به هیچ جا و قدرتی هم وابسته نبود.

روشن است که اگر خانم ملکه محمدی ناظر دستگیری کیانوری

بود و موضوع را در کمیته مرکزی که خود عضو آن بود، مطرح می ساخت، با توجه به شخصیت و سلامت نفس او، چنان سوال ها و شك و تردید هائی پیش می آورد که همراه با نامه ای که اسکندری در دست داشت، برای ابد به کارپر حزبی کیانوری پایان می داد.

خلاصه کنم و نتیجه بگیرم: در مجموعه این روایت ها، دو سند کتبی وجود دارد که چون مربوط به یازدهگانه اصلی و مستقیم ماجرای دستگیری کیانوری است، اهمیت اساسی دارد:

اول - گزارش مشروح صمد رزندی است. یاد آوری کنم که صمد رزندی از کادر های فنی حزب و با چاپخانه و پخش مربوط بود. از همین طریق خانه های زیادی را می شناخت و با شیوه و رموز کار مخفی و نحوه قرار های خیابانی و محل های تقریبی آن را می دانست. پس از دستگیری و شکنجه جسمی و روحی تن به همکاری با فرماندار نظامی می دهد و کادر های سطح بالای حزب را در تهران به دام پلیس می اندازد. گزارش او را، چنانکه خاطر نشان شد همه شرکت کنندگان پلنوم وسیع چهارم، دیده و خوانده اند. آذرنور ماجرا را تا حدی که در خاطرش مانده بود در راه آزادی شماره ۲۶ آورده است. اما روایت کیانوری در خاطراتش (صفحه ۲۴۲)، از آنچه اتفاق افتاده دقیق تر و مشروح تر و با آنچه من از نامه رزندی به خاطر دارم، منطبق است. از جمله اینکه حادثه نه در خیابان نادری، بلکه سر خیابان ثریا (سمیه امروزی) رخ داده است. چکیده گزارش رزندی درباره ماجرای کیانوری تا آنجا که در خاطرم مانده، از این قرار است: او در یکی از گشت های شبانه برای شکار توده ای ها، کیانوری را که به اونیفورم سرهنگی ملیس بود شناسائی می کند. درجه داری به قصد دستگیری، به او نزدیک می شود و «جناب سرهنگ» را برای رفتن به ستاد ارتش برای تشسست در جیب فرماندار نظامی هدایت می کند. کیانوری در این اثنا به سوی درجه دار تیراندازی کرده او را زخمی می کند و پا بفرار می گذارد. رزندی از دیدن این صحنه، وجداناً متقلب می شود و در یک لحظه مصمم به جبران اعمال خود می شود. صمد، زخمی شدن درجه دار را بهانه کرده، برای رساندن او به بیمارستان، همراهان خود را از تعقیب کیانوری باز می دارد. رزندی از همان شب تصمیم به فرار از چنگ سرهنگ زیبایی و استوار زمانی می گیرد و در فرصتی این کار را انجام می دهد و به حزب پناه می آورد و همه چیز را گزارش می کند. حزب او را به شوروی می فرستد (باکو). رزندی از همان جا گزارش مبسوط دیگری می نویسد. و این همانست که ما در پلنوم چهارم از مفاد آن مطلع شدیم.

سند کتبی دیگر از خود سرهنگ زیبایی است که تیم رزندی زیر نظر مستقیم او عمل می کرده است. زیبایی در کتاب «کمونیسم در ایران» (صفحه ۱۶۸)، در شرح اقدامات صمد رزندی می نویسد: «بنا بر پیشنهاد خودش، شب ها با مامورین تعقیب در جیب می نشست و کادر های توده ای را که در خیابان ها پراکنده بودند نشان می داد و آن ها پشت سر هم دستگیری می شدند. زیبایی پس از ذکر نام تعدادی از رهبران طراز اول حزب، می نویسد: «دکتر کیانوری که با لباس سرهنگی و اسلحه، شب ها در خیابان ها گشت می زد، یک شب در حین دستگیری، تیراندازی نمود و فرار کرد».

آنچه مرا شخصاً در صحت روایت مشابه رزندی، کیانوری و زیبایی مطمئن می سازد موضوع زیر است: من به طور موثق اطلاع دارم که کیانوری عین واقعه را به همان ترتیبی که صمد رزندی گزارش کرده است. به فاصله یک ساعت بعد از وقوع حادثه به کسانی گفته است. من از سال ها پیش آن را شنیده بودم و قصد داشتم عیناً نقل بکنم. متأسفانه راوی آن به هیچ وجه نمی خواهد نامش برده شود و مصرانه از من خواست است از نقل گواهی او اجتناب بکنم. امیدوارم روزی بتوانم با جلب موافقت آن دوست کمک موثری به روشن شدن این بحث بنمایم.

من تمام این داده ها و استدلال ها را در رد روایت هائی که حسن نظری و آن مقام امنیتی کرده اند، به موقع در اختیار دوست ارجمند خود آذرنور قرار داده ام. آذرنور موافقت کرده است که با طرح سوال های تازه از آشنایان خود، به بررسی بیشتر بپردازد می دانم که با وسواس این کار را پی گیری می کند. آرزوی من نیز مثل خود او این است که شخصاً بتواند «اسناد معتبر قانع کننده تازه تری بدست بیاورد تا بتواند این شایعات را منتفی سازد. و همان طور که در مصاحبه اش تاکید کرده است: «با حکم قطعی به این فرضیه خطرناک پایان بخشد». من چون در صداقت و انصاف او تردید ندارم، اطمینان دارم که هرگاه به این نتیجه برسد، با شهادت آن را اعلام خواهد کرد. روشن شدن مطلب از آن جهت اهمیت دارد که اولاً اتهام پیهوده ای به کسی ولو مخالف سیاسی ما باشد، نژده باشیم. ثانیاً یکی از پایه های بدگمانی آذرنور به کیانوری که گویا وابسته به سویه است (شوروی و انگلیس)، از میان برود. چون روایت دستگیری و آزادی فوری او با وساطت یک خارجی، یا آن گونه که در متن مصاحبه های آذرنور از قول این و آن آمده است، در اثر دخالت شاپورچی (ریپورتر) یا سید ضیاء

اصل تعاون و همکاری جهت زمینه سازی برای جامعه متعبد انسانی دهد.

در چهار چوب نگرش نوین و اصل احترام به افراد و گروه ها نشریه «راه آزادی» که یکی از پدیده های حاصل از این تحولات سیاسی و فرهنگی است متأسفانه هنوز سیاهی دوده های قبلی را نتوانسته بزداید.

برای مثال گفتگوی اختصاصی! «راه آزادی» با آقای فریدون آذر نور تحت عنوان خاطرات ایشان در ۴ شماره (۲۴ الی ۲۷) و در صفحات حساس و مهم این نشریه.

در این جا نکته ای یادوری کنم و آن اینکه بنده به هیچ عنوان مخالف اینکه افراد نظرات و یا خاطرات خود را بگویند نیستم. ولی میتوانم پیشنهاد کنم که همانطور که بر همگان مشخص است و بازار خاطرات نویسی از سوی اشخاص در داخل و خارج از کشور (بعنوان بخشی از تاریخ) داغ است میتوان خاطرات آقای فریدون آذر نور هم مانند سایرین بعنوان کتاب چاپ و در دسترس علاقه مندان قرار گرفت و در عوض صفحات نشریه اختصاص به انبوه مسائل و مشکلات روز تخصیص یابد.

آیا چاپ خاطرات آقای آذر نور در پیش از ۲۰ صفحه و در چند شماره که اکثراً برای اثبات اینکه فرها اگر حزب توده میگوید که در کوران کودتا ۲۸ مرداد پیش فلان سروان يك كلت و ۲۴ عدد فشنگ بوده دروغ محض است چرا که تعداد كلت ۲ عدد و تعداد فشنگها ۵۷ بوده و یا اینکه بر خلاف ادعای حزب توده فلان درجه دار علاوه بر تفنگ سرنیزه هم داشته و استفاده نشده و دولت ملی دکتر محمد مصدق شکست خورده نمیتواند تسلل جدید ما را به سوی همان تاریخ اندیشی و حس انتقام و تنفر سوق دهد.

به جرات میتوان گفت که «راه آزادی» خود زمینه ساز بازار افترا و اتهام با رجوع به زیاده دانی تاریخ می باشد و بعضاً با به بحث کشیدن مقوله هایی که در عصر حاضر به هیچ عنوان گره گشای مشکلات نیست بازار سرد شده را داغ میکند. چرا که این مطالب از مصاحبه اختصاصی! درج شده نه از ارسال نوشته های آقای فریدون آذر نور.

چگونه میتوان هم پرچم دمکراسی را در دست گرفت و هم به مصاحبه فردی رفت که بدون حضور مخالف ایشان يك جانبه و يك سو نگرانه گروه و یا حزبی را به باد انتقاد و افترا تحت عنوان خاطرات ناکفته بگیرد.

در خاتمه اینکه با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود. فقط با شعار فضای سالم دمکراسی خلق نمیشود بلکه در حیطه عمل زمینه های ایجاد دمکراسی و اصل احترام به حقوق سایرین را جهت تحقق آرمانهای دمکراسی بدست میاید.

«سیاهی دوده ها را بزدائیم»

پرویز انتصاری

سر دبیر محترم «راه آزادی»

تاریخ سیاسی کشورمان که ریشه عمیق در فرهنگ اجتماعی مان دارد پس از گذشت چند دهه خوشبختانه توانست بتدریج ترك هائی در پوسته لاک خود بیاورد و با رویت روشنائی و فضای آزاد بیرون و رنگهای مختلف و همگون طبیعت پی به عقب ماندگی و تاریک اندیشی خود ببرد. این تاریخ اندیشی و يك سو نگری شامل حال يك چریان و یا در كل يك طیف خاصی را نمی شود بلکه مجموعه تفکرات سیاسی ما از راست افراطی تا چپ افراطی درگیر این مصیبت بوده و کماکان هستند.

استبداد مختص به رژیم یا حکومتها نیست چرا که آنها هم برخاسته از تفکرات سیاسی و فرهنگی همان جامعه اند. بذر خودکامگی و اجرای سیاستهای عقب مانده و ارتجاعی وابسته در چند نسل گذشته در کشتزار جامعه ما کاشته شده است. از این رو چریانات سیاسی هم که حتی برای دفاع از آزادی و دمکراسی و سعادت انسانها تلاش میکنند از این امر مستثنی نیستند و تحت لوای آزادی و دمکراسی از هیچ گونه فحاشی و افترا و اتهام برای مخالفان خود فروگذاری نمیکنند.

تحولات و نگرشهای اخیر که نوید روشنائی و فضای باز و سالم آزادی را به ارمغان دارد نه تنها تحولی به برخورد ما با دنیای خارج است بلکه نقطه عطف مثبتی در تاریخ سیاسی و فرهنگی کشور مان خواهد بود. محیطی که در آن کینه ها و انتقام جویی ها و خط و خال کشیدن ها جایش را به تحمل و احترام به دیگراندریشان و

الدین طباطبائی، نادرست از آب در می آید.

پایه دوم استدلالات آذر نور، مربوط به عملکرد کیانوری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. چون این موضوع را به تفصیل در نقد به خاطرات کیانوری، که در دست تهیه دارم، توضیح خواهم داد. از پرداختن به آن در این نوشته خود داری می کنم. همین قدر بگویم که شخصاً این نظریه را که کیانوری در روز ۲۸ مرداد عمدتاً و به دستور شوروی ها کارشکنی کرده تا کودتا پیروز شود و مصدق سرنگون گردد، ناروا و نومی ساده کردن قضیه می دانم. اشکال عمده این گونه برداشت ها، از جمله در این است که با سپر بلا قرار دادن کیانوری و کشاندن بیهوده پای شوروی ها به آن، معایب بنیادی مجموعه رهبری و خطا ها و مسوولیت جمعی آن ها در به وجود آمدن این فاجعه جبران ناپذیر در سایه قرار می گیرد.

من عدم تحرك و بی عملی رهبری را در روز ۲۸ مرداد ناشی از عدم لیاقت و کاردانی آن ها برای رهبری کشتی سیاست ایران در لحظات طوفانی و پیامد سیاست غلطی می دانم که تقریباً از آغاز تا پایان، نصیب به جنبش ملی شدن صنعت نفت و در قبال دولت مصدق دنبال می شده است. رهبری حزب از يك چپ روی و سیاست تخریبی علیه دولت مصدق و جبهه ملی در آغاز، به يك راست روی و دنباله روی در پایان جنبش، تا حد فلج ماندن، نوسان کرد.

تندروی ها و چپ روی های تحريك آمیز حزب در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد. درگیری های خیابانی، شعار بی موقع جمهوری دموکراتیک، قدرت نمائی های نمایشی حزب توده در ملاء عام، موجب گردید که خیابان های پایتخت، درست در روز ۲۸ مرداد

خالی از مبارزان طرفدار مصدق و توده ای ها باشد و میدان برای جولان چاقوکشان و قواد ها و مزدوران باز بماند. بی تردید دستور قطع تظاهرات خیابانی از سوی رهبری در شبانگاه ۲۷ مرداد، عکس العمل همین اقدامات خشونت بار و چپ روانه حزب بوده است، که ارتجاع و عوامل جاسوسی انگلیس و امریکا در دامن زدن به آن نقش داشته اند.

این که در ۲۸ مرداد، پیشنهاد کیانوری را سایر اعضا هیات اجرائیه مبنی با مشورت با مصدق قبل از دست زدن به هر اقدام خیابانی به راحتی می پذیرند، تا حدی پیامد همان اقدامات نادرست روز های قبل است. این که پیشنهاد زنده یاد مهندس علوی برای دعوت از کارگران به اعتصاب، سرسری گرفته می شود، ناشی از همان بی کفایتی و ندانم کاری های رهبری است. و الا اگر اعضا هیات اجرائیه، واقعاً وخامت اوضاع را درک می کردند و رفتار انقلابی داشتند، می توانستند به اتکاء چهار رای در برابر يك رای کیانوری تصمیم بگیرند و وارد عمل شوند.

اشکال کار کیانوری در این نیست که واقعاً به مصدق تلفن می کرده است یا نه. يك بار تلفن کرده است یا سه بار! اشکال کار کیانوری و همه هیات اجرائیه در این است که تصمیم حزب توده ایران را برای ایفای نقش تاریخی خود منوط به سوابدید نخست وزیر کشور در آن لحظات سرنوشت ساز کرده. و دست روی بست می گذارند. گناه نابخشودنی کیانوری و هیات اجرائیه در این است که اگر برای اقدام خود جلب موافقت دکتر مصدق را شرط می دانسته اند، پس چرا در روز های قبل برای طرح شعار جمهوری دموکراتیک و تظاهرات خیابانی، چنین مشورت قبلی را لازم نمی دیده اند. مسائل اصلی و خطا های واقعی در همین جاست.

بازگشت به ایران

رویا یا واقعیت؟

تنظیم س. نورسته ب. برویا

بی اختیار خودم را جمع و جور می کنم. توی اروپا حتی در خیابان بارها بی اراده دستم را بروی سرم برده ام تا روسری ام را پائین بکشم. هر وقت یاد دوستانم می افتم به غم سنگین دچار می شوم. چرا من باید اینجا باشم و آنها در تهران با آن وضعیت دشوار سر کنند. دو حادثه ای که سال گذشته در زندگی من اتفاق افتادند برای من بسیار سنگین بودند. شاید این دو حادثه بیشتر مرا برای رفتن به خارج تشویق کردند. حادثه اول به کنار دریا بر می گردد. من با چشمان حیرت زده شاهد غرق شدن زنی بودم و بسجی ها با زور از رفتن شوهر این زن به قسمت زن ها برای نجات وی جلوگیری کردند. آخرین تقلا های این زن در آب های دریا و فریاد های خشم و عصیان شوهر او هنوز در برابرم هستند و در گوشم زنگ می زند. الان هم در شهر ساحلی محل اقامتم هر وقت به کنار دریا می روم بی اختیار زنی را می بینم که نا امیدانه در وسط آب تکان می خورد.

حادثه دوم خودکشی دوست هم کلاسی ام بود. گشت سپاه او را با پسری از محله خودمان در پارک گرفته بودند. پس از تلاش دو خانواده نخست پسر را آزاد کردند و دختر را بعزت توهمین به مسئولین ۲۴ ساعت اضافه نگهداشتند. وقتی به خانه بازگشت بسیار غمگین و افسرده بود. ۴۸ ساعت بعد از این حادثه دوست و همکلاسی چند ساله ام خودش را حلق آویز کرد. من با شنیدن خودکشی او روزها بهت زده فقط به قیافه افسرده و چشمان غمگین او فکر می کردم. هیچ کس نفهمید او چرا خودکشی کرد. یادم می آید که هر دو مان از شیطان ترین و شلوغ ترین بچه های دبیرستان بودیم. مدیر بارها بخاطر پوشیدن کفش کتانی سفید هر دوی ما را تنبیه کرده بود. حتی یکبار برای مجازات ما توی هوای سرد زمستان روی پای ما آب ریخته بود و ما را مجبور کرده بود با پای خیس یکساعت در حیاط مدرسه بمانیم. هر دوی ما رشته ریاضی را با معدل خوب تمام کرده بودیم و خودمان را برای امتحان ورودی دانشگاه آماده می کردیم. این حادثه باعث شد که نتوانم در امتحان ورودی دانشگاه با آمادگی شرکت کنم. وقتی مادرم حالات روحی مرا دید، مسئله رفتن به خارج را پیش کشید و علیرغم مخالفت های اولیه پدر، سرانجام من به تدارک سفر پرداختم.

من تهران را با چنین خاطراتی ترک کردم. وقتی چرخ های هواپیما از فرودگاه کنده شد، نمی دانستم خوشحال باشم یا غمگین. خانم های دیگر بسرعت کشف حجاب می کردند و چهره های رنگ پریده یکساعت پیش از پرواز جای خود را به گونه ای گل انداخته می دادند. من گیج و غمگین به همه نگاه می کردم و حتی هنگام ورود به پاریس هم یادم رفته بود روسری را از سرم بردارم.

وقتی اینجا با کسانی که پیشتر از من آمده اند مشکلاتم را در میان می گذارم و می گویم که هوس بازگشت به سرم زده، همه می گویند «اولش هست، عادت می کنی، کمی صبر کن همه چیز عادی می شه». بارها، هنگامی که در امتداد ساحل تمام نشدنی دریای مدیترانه راه می روم، با خودم فکر می کنم آیا واقعا منم عادت می کنم؟

در سومین بخش مجموعه مصاحبه های راه آزادی با ایرانی های مقیم خارج از کشور، دو مصاحبه و نیز مطلبی که توسط سه تن از خوانندگان ما از سوئد تهیه شده است از نظر شما می گذرد.

در رابطه با مصاحبه های گذشته دو تن از خوانندگان نشریه، بهنام، ر از امریکا و کامران از آلمان طی نامه های کوتاهی درباره هدف ما از این اقدام بویژه در رابطه با سیاست های جمهوری اسلامی سؤال کرده اند. ما همانگونه که در شماره ۲۰ راه آزادی بطور مشروح توضیح دادیم، این مصاحبه ها را با هدف پژوهشی دنبال می کنیم، برای ما هیچ انگیزه سیاسی ویژه ای مطرح نیست. به همین دلیل هم در یافتن نمونه آماری خود به افراد گوناگون مراجعه می کنیم. در طرح این مسئله، صرفنظر از جنبه های روزنامه نگارانه، ما بدنبال داده ها و نشانه هایی هستیم که به ما برای یک تحقیق مهیا شده تر کمک کند. از همین رو هم از همه خوانندگان خود دعوت کردیم تا با ما در این کار سهیم شوند، با ابتکار خود یا دیگران به مصاحبه بنشینید و یا نظرات خوبشان را برای ما ارسال دارند. ما پشاپیش از همکاری و نظر مساعد همه دوستان تشکر می کنیم.

آغاز تردیدها

من هشت ماه پیش برای ادامه تحصیل به خارج از کشور آمدم. بیست سال دارم و اکنون مشغول یاد گرفتن زبان هستم. خانواده من نخست با خروج من از کشور موافقت نمی کردند ولی حضور دو تن از بستگانمان در اروپا باعث شد اجازه دهند دخترشان راهی دیار فرنگ شود. من پیشتر دو بار همراه خانواده از اروپا دیدن کرده بودم و کم و بیش محیط اینجا را می شناسم.

وقتی سؤال بازگشت به ایران را در برابر می گذارید، بدون لحظه ای درنگ می گویم بدون تردید به ایران بازخواهم گشت. شاید حتی پیش از شروع تحصیلات دانشگاهی. من در این هشت ماه بارها با خودم فکر کردم به ایران برگردم و در همان ایران به دانشگاه بروم. در حقیقت این دو دلی و تردید تمام وجودم را آزار می دهند. وقتی خوب فکر می کنم می بینم انگیزه های زیادی برای بازگشت دارم. چیزهایی هم هست که مرا به ماندن در اینجا تشویق می کنند.

برای من کشوری را که زها کردم مجموعه ای بود از بهترین ها و نفرت انگیزترین ها. بهترین ها برای زندگی که به آن خو گرفته بودیم، زندگی که در آن نفرت و عشق در کنار هم همزیستی داشتند. موقع جشنواره فیلم با نوستان از صبح زود توی صف منتظر باز شدن گیشه های سینما می شدیم. نمایشگاه کتاب را ساعتها زیر پا می گذاشتیم، جمعه به کوه می رفتیم، نوار فیلم و موسیقی رد و بدل می کردیم. روبروی دانشگاه سراغ آخرین کتاب را می گرفتیم و بکه های روزنامه فروش را برای خریدن آدینه و روزنامه های دیگر زیر پا می گذاشتیم. اینجا به بخش جدا تشدنی از زندگی ما تبدیل شده بودند. زندگی که جوهر آنرا فرار و گریز، بو گانگی و تحمل چیزهایی برای بدست آوردن چیزهای دیگر تشکیل می دادند. من این خاطرات شیرین و فراموش نشدنی را علیرغم کابوس ها و لحظات تلخ بی شمار در تهران زیر سایه سنگین و هراس آور پاسدار ها و بسجی ها با خود به اینجا آوردم. می گویم کابوس چرا که زندگی در تهران به کابوس شباهت دارد. هر وقت یاد ماشین گشت، بسجی های ریشو، آژیر می افتم

عوامل بازدارنده بسیارند!

خانم پونه، سی و چهار ساله، متأهل و ساکن فرانسه است. پونه در سن بیست سالگی پس از اتمام دیپلم متوسطه در ایران و دو سال کار بعنوان منشی بیمارستان راهی فرانسه

شد. وی در پاسخ به سؤالاتمان می گوید:

«همیشه آرزو داشتم که در رشته حقوق تحصیل کنم ولی متأسفانه این امر در ایران عملی نشد و بهمین دلیل به خارج آمدم. در فرانسه پس از گذراندن يك دوره فشرده زبان توانستم در یکی از دانشگاه های پاریس ثبت نام کنم. من سال ۷۹ به فرانسه آمدم، سالی که تعداد بسیار زیادی از جوانهای ایرانی همسمن و سال من بدلائیل مشابه عزم سفر به فرانسه کردند. فکر می کنم دلیل اکثر آنهايي که بخاطر تحصیل به خارج از کشور آمدند، کمبود جا در دانشگاههای کشور بود. دوره تحصیل بر من و سایر دوستان ایرانیم که با من هم دوره بودند بسیار سخت گذشت. قطع ناگهانی ارز تحصیلی دانشجویان خارج از کشور و بوجود آوردن کارنامه ارزی که از «شاهکار های» جمهوری اسلامی بود، عرصه تنگ زندگی دانشجویان مقیم خارج از کشور را تنگ تر کرد. در همین سالها بود که اکثر دانشجویان مقیم خارج از کشور برای گذراندن زندگی ما ناچار به کار های شاق دست زدند. من هم چاره ای جز این نداشتم که بین درس و کار پل بزنم تا تسلیم تصمیم گیریهای ابلهانه مسئولین وزارت آموزش عالی ایران نشوم. بهر صورت سالهای تحصیل سپری شدند و من چند سال پیش توانستم دکترای خود را در رشته حقوق بین الملل بپایان بدم.»

در مورد مسئله بازگشت باید بگویم که عوامل متعددی باعث می شوند که مایل نباشم بطور جدی به مسئله بازگشت به ایران بیاندیشم. من از سال ورودم به فرانسه تا کنون که قریب چهارده سال از آن می گذرد به ایران باز نگشته ام و در حال حاضر وقتی اوضاع آنجا را بر حسب گفته آشنایان و یا از طریق نامه و تلفن و نیز روزنامه ها در خاطر مجسم می کنم، تصویری که از آن در ذهنم نقش می بندد متأسفانه تصویری است سیاه و بد.

من بعنوان يك زن حقوقدان بسیاری از مسائل روزمره ایران را نمی توانم بپذیرم. از عمده این مسائل، مسئله حجاب است. بعهیده من حجاب باید آزاد شود و زن نباید از نظر قوانین کشورمان موجودی درجه دو محسوب گردد.

من به هیچ وجه نمی توانم برتری مرد بر زن را بپذیرم. در ایران باید آزادی قلم و بیان علنی شود و نه بصورت مسخ شده و مضحک امروزی باشد که میگویند آزادی هست ولی حتی قولشان هم حرف خود را باور ندارند. من به باور های مذهبی مردم احترام می گذارم ولی خودم به مذهب هیچ اعتقادی ندارم و دلم هم نمی خواهد از روی زور تظاهر به مذهبی بودن کنم. می خواهم بدانم تکلیف من دگراندیش چه می شود؟ آیا بعنوان يك زن حقوقدان تحصیل کرده خارج، در ایران جایی دارم. متأسفانه فکر می کنم اگر هم جایی برایم باشد آن نیست که من انتظارش را دارم. جمهوری اسلامی باید بپذیرد که ما نسلی از ایرانیها هستیم که با مشقت بسیار تحصیل کرده ایم و در رشد فکری مان فرهنگی آزاد منشا ته تاثیر داشته است. باید اعتراف کنم که اکثر ایرانیها - و شاید حتی بتوان گفت همه ایرانیهایی - که بیش از ۷ سال در خارج زندگی کرده اند ناچار نوعی دو فرهنگی هستند. دولت بهتر از هر کسی می داند که اقتصاد ایران ویران است و این مسئله آرزوی بسیاری را که دوست دارند به کشور بازگردند نقش بر آب می کند. جمهوری اسلامی باید بپذیرد که مشکل مسکن در ایران مشکل جدی است و باید برای حل آن تلاش شود. مسئولین مملکت باید قبول کنند که حکومتشان پلیسی است و از گشتهای، «یا زهرا» و ... بویی از دموکراسی بمشام نمیرسد. باور کنید من چند بار خواب رفتم به ایران را دیدم و هر بار حس کردم در فرودگاه مهرآباد صرفاً بخاطر اینکه در فرانسه زندگی کرده ام خطری متوجه من است. با اینکه تحصیلاتم حقوق است اما همیشه فکر کرده ام سیاست چیزی است سرایا دروغ و بنظر میرسد که مسئولین مملکتی در ایران نسبت تمام سیاستمداران را در این زمینه با دروغ های خوش آب و رنگشان از پشت بسته اند. اینها عمده چیز هایی است که تصمیم به بازگشت را در من سست می کند.

اما با اینحال آرزو بازگشت چیز دیگری است.

آرزوی بازگشت را همواره داشته ام و دارم و حتی يك روز از اندیشه چنین آرزویی جدا نبوده و نیستم. بهمین دلیل من و همسرم قصد داریم تا دو سال دیگر سری به ایران بزنیم و اوضاع آنجا را مطالعه کنیم و ببینیم آیا امر ماندن برای همیشه ممکن است یا نه. از جمله مسائلی که ما را تشویق می کند که به چنین اقدام در آینده دست زنیم یکی پیدا کردن کاری است مناسب برای هر دو مان، چون کار فعلی هر کدامان هیچ ارتباطی با تخصصمان ندارد. دلیل دیگر اینکه از وقتی ازدواج کرده ایم، نه من و نه شوهرم کمترین آشنایی با فامیل

دیگری نداریم، یعنی نه ما به ایران رفتیم و نه آنها توانستند به فرانسه بیایند.

در جواب به سؤالاتان مبنی بر اینکه دیگر ایرانیها چه مشکلاتی در راه بازگشت مجددشان به ایران دارند باید بگویم که مسائل ایرانیها بنظر گوناگون می آید. آنها که با غیر ایرانی ازدواج کرده اند می دانند که زندگی در ایران با همسری خارجی تقریباً نشدنی است. دلیلش ساده است: آنها با خلق و خوی و آداب و رسوم دیگر رشد کرده اند و هرگز نمی توانند مردم را بخوبی خودمان درک کنند، مردمی که ما ایرانیهای خارج از کشور نیز شاید نتوانیم بدرستی درک کنیم، مردمی که ۹ سال جنگ و تمام عواقب آن را تحمل کرده و می کنند با این حساب چطور می توان از خارجیا انتظار داشت بتوانند با این مردم زبان مشترک بیابند؟ (تازه اگر موفق به حرف زدن با آنها شوند!!).

عده ای فرزندانشان در اینجا متولد شده اند و این شیرینی های زندگی، خود مانع دیگری برای بازگشت هستند. غیر از اینها حتی اگر زوج هر دو شان هم ایرانی باشند، خوب حتماً زندگی خود را اینجا کم و بیش ساخته اند و برای ساختن يك زندگی نو در ایران باید اول همه چیز را اینجا خراب کنند. و برای چه؟ برای بدست آوردن حلوانی بسیار بسیار تیره؟!.

علاوه بر اینها مسائلی نظیر آلودگی هوا و ترافیک وحشتناک و بی قانونی های فراوان در تمام امور و نیز دزدی دولتمردان با سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی مردم و زیر لوی آن، از جمله مسائلی هستند که خیلی ها به آن واقفند. بی تردید مجموعه این مسائل موجب می شوند که اندیشه بازگشت به سرزمین آبا و اجدادی، برای بخش عظیمی از ایرانیهای خارج از کشور بصورت يك رؤیا باقی بماند. رؤیایی که از واقعیت فرسنگها فاصله دارد.

چنگ و دندان

چه سنگین، بختک سالیان دربدری بر نوشم
و چه بیهوده است تلاشش
بر شکستن شانه های خردم.

من ته مانده های جوانی را هنوز
از کاسه زنگ زده زندگی چون شیر می نوشم
و هنوز با همه کوچکی نستهایم،
تنومندم. تنومند و توانمند.

و ماهها،
هفته ها و روز ها،
ساعتها و دقیقه های پریشانی را
به چنگ و دندان از خود دور می کنم،
تنها بدان امید
که ببینمت دوباره ای سرزمین کودکی و نوجوانی ام.

و ببینم آنروز را
که چا مانده ای از کاروان مرگ
و زوده ای از چهره غبار کین
و بی حجاب شده ای
از چادر پلیدی و نفرت،
تن شستنت در چشمه های نور،
آبهای زلال و جاری صداقت،
رؤیا های شبانه منند
و ماهیان صبور اشک،
گواه من.
روز های دربدری را،
کابوس وار، و آ می نهم،
تا به رؤیا های شبانه ام برسیم
و ببینمت دوباره ای سرزمین کودکی و نو جوانی ام.
تاهید.

دوم ژوئیه ۱۹۹۳ - وین

دعوت به جهنم

گیرد.

در زمینه اهداف یا نتایج سیاسی میتوان به این موارد اشاره کرد: تخفیف مبارزات اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه - انفعال سیاسی - تشدید پراکنگی موجود در بین نیرو های مخالف رژیم - ایجاد توهم میان ایرانیان مقیم خارج که از سرکوب و فشار و بگیر و ببند فاصله گرفته است - متفرق کردن ایرانیان از حول کانونها و انجمنهای دمکراتیک طرفدار «حقوق بشر» - کسب وجهه سیاسی و انسانی نزد افکار عمومی در داخل و خارج کشور - کاهش فشار مجامع و محافل بین المللی دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر - بی اعتبار کردن «تقاضای پناهندگی» پناهجویان، نزد مقامات دولتهای پناهنده پذیر- و...

اما در زمینه اهداف اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی به سختی نیازمند گسترش مناسبات بازرگانی و صنعتی با جهان غرب است. تحقق چنین «نیازی» بدون توجه به خواستههای غرب در زمینه رعایت موازین جهانی حقوق بشر و هماهنگ شدن با روند صلح در منطقه پر تنش خاورمیانه نامیسر است. به عبارتی دیگر جمهوری اسلامی برای غلبه بر بحران و ورشکستگی اقتصادی می باید خود را از انزوای سیاسی خارج کند و این بدون گشایش سیاسی در کشور و احترام به ضوابط و معیار های پذیرفته شده جهانی نامیسر است و اینهمه با ماهیت ایدئولوژیک و توتالیتر رژیم ایران تطابق ندارد. و از همین زاویه است که رژیم ولایت فقیه با اتکاء به چنین «دعوتی» از ایرانیان برای بازگشت، پز «گشایش سیاسی» نزد افکار عمومی - در خارج - پویژه نزد دول غربی می گیرد. و از این طریق قادر باشد برای دست یابی به تکنولوژی غربی و یا ژاپنی و قراردادهای کلان اقتصادی عرصه مانتور را گسترش دهد. از سوی دیگر مراجعت ایرانیان و یا حتی «رفت و برگشت» آنها لزوماً همراه با ورود میلیونها ارز خارجی است، و نتیجتاً «تواناییهای مالی» رژیم که یکی از جنبه های اساسی در ادامه حیات رژیم ولایت فقیه است در هر حال تقویت می شود...

ما بر این باوریم که سیاست دعوت به بازگشت صرفاً تلاشی است برای کاهش فشار های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی در داخل کشور و فاصله گرفتن از «انزوای سیاسی» است. بر تمامی ایرانیان میهن دوست و آزادیخواه است که اجازه ندهند رژیم فقها در ایران از مسئله «بازگشت» بنفع تحکیم پایه های لرزان استفاده نماید و این عرصه را به کارزاری بر علیه حکومت ایدئولوژیک و توتالیتر آخوند ها تبدیل نمایند.

در راستای چنین وظیفه ای با تاکید بر خواسته های زیر شرایط بازگشت به میهن را فراهم نمائیم:

- ۱ - التزام عملی به منشور جهانی حقوق بشر و احترام به اصل دمکراسی.
- ۲ - اعلام عفو عمومی و آزادی کلیه زندانیان دگراندیش.
- ۳ - حذف «پرسشنامه های که سفارتخانه های جمهوری اسلامی - بخوان بازجویی - در اختیار ایرانیان علاقمند به بازگشت قرار میدهد و رعایت ماده ۱۲ از اعلامیه جهانی «حقوق بشر».

دیر نیست بازگشت وطن به آزادی. به امید چنان روزی.

مقدمه: روند دردناک و بی سابقه مهاجرت ایرانیان - از بعد از دگرگونیهای سیاسی سال ۵۷ - به فراسوی مرز های ملی، در تاریخ معاصر ایران جایگاهی ویژه دارد. بدون تردید چنین روندی محصول شرایط سیاسی - اجتماعی و اقتصادی است که رژیم ولایت فقیه در طول بیش از چهارده سال بر میهنمان تحمیل کرده است.

فقر - بیکاری - گرانی - فساد و ارتشاء - افزایش خودکشی و طلاق در بین مردم - بدهیهای خارجی ۲۰ میلیارد دلاری - رکود صنعت و تولید و به موازات آن رشد چشمگیر بخش غیر مولد جامعه - بی وجه شدن آبروی ملی ما ایرانیان - نقض دائمی حقوق بشر - سرکوب و اعدام هزاران زن و مرد آرمانخواه - نسل کشی جوانان در جنگ هشت ساله - آزار و هتک حرمت هزاران زن و دختری که بدلیل به اصطلاح «بد حجابی» مورد تفتیش پاسداران قرار می گیرند - تهدید و فشار و بعضاً بستن روزنامه ها و نشریات دولتی! و غیر دولتی مانند: کیان - دریچه گفتگو - دنیای سخن - فاراد - آدینه - پیام هاجر - راه مجاهد - ایران فردا و... و... و ادامه این سیاستهای داخلی در خارج از کشور به شکل: ترور مخالفین در فرانسه - اطریش - قبرس - ترکیه - سوئیس و آلمان و... جاسوسی در بین پناهندگان که از سوی سفارتخانه های جمهوری اسلامی سازماندهی میشود مانند: سوئد (که اخیراً چهار دیپلمات سفارت به همراه یک زن و مرد اخراج و نستگیر شدند) - کمک مالی و بنیادگرایی که جز سنگ انداختن در روند صلح و توسعه در منطقه خاور میانه حریف دیگری ندارند، و... و... برآستی زندگی در فاجعه است یا فاجعه نی در زندگیست؟! و با یک چنین دستاورد های انقلابی! و ضد امپریالیستی! است که مسولان حکومتی با اصرار و شتاب بیشتری ساز «بازگشت به ایران» را كوك می کنند.

سیاست تشویق و ترغیب ایرانیان به «بازگشت» که چندی است از سوی مسولان جمهوری اسلامی آهنگ بیشتری یافته است واکنش های متفاوتی را در بین ایرانیان مقیم خارج برانگیخته است که در این میان عده کثیری از هموطنان صریحاً و یا محتاطانه - عملی یا نظری - به این «دعوت» پاسخ مثبت داده اند.

بدون اینکه بخواهیم لحظه ای نفس «بازگشت» به وطن را مورد تردید قرار ندیم، نادیده گرفتن این واقعیت که: تحت آن «شرایطی» که ایرانیان جلائی وطن کردند، هیچ تغییر کیفی رخ نداده بلکه بد تر هم شده؛ قبل از هر چیزی در خدمت تأیید و تداوم «وضعیت موجود» در داخل کشور میباشد. با اینهمه استقبال از «بازگشت» نه زانیده تلاشها و «تسهیلات» جمهوری اسلامی در زمینه مراجعت ایرانیان؛ بلکه ریشه اصلی راهمان در چگونگی مناسبات سیاسی و اجتماعی هموطنان مقیم خارج و مشکلاتی که بر سر راه سازگاری با زندگی اروپائی - آمریکائی دست به گریبانشان است میباشد جستجو کرد. به عبارتی دیگر تقویت انگیزه «برگشت» انعکاسی از روحیه انفعالی و سرخورده ایرانیان مقیم خارج است. بی اعتمادی به نیرو های سیاسی - سمست شدن مناسبات خانوادگی - بیکاری - حس غربت و تنهائی - رشد فزاینده راسیسم و بیگانه ستیزی در اروپا و... را میتوان از عوامل زمینه ساز «بازگشت» بر شمرد.

اما جمهوری اسلامی در پی چه اهدافی است؟ چگونه است که حکومتی که منشاء آوارگی صد ها هزار ایرانی است و در این رهگذر هزاران خانواده، و استعداد های فکری يك نسل قربانی شدند خواهان «مراجعت» است؟ چنین سیاستی - «دعوت به بازگشت» - آیا صرفاً واکنشی در قبال تنگنا های اقتصادی و اجتماعی است و یا اینکه سیاستی است قائم بذات؟ بدون شك نتایج سیاسی و اقتصادی چنین موضعی از سوی جمهوری اسلامی با توجه به این واقعیت سیاسی که در این پرده از تاریخ سیاسی کشورمان: موازنه قوا بنفع جنبش آزادی و مردم سالاری «عمل» نمی کند یقیناً «نتایج» حاصله میتواند در خدمت تحکیم ساختار های سیاسی و اقتصادی نظم کنونی قرار

درباره بینش امروزی چپ

ر. مرزبان

قسمت دوم

بیشتر مساعد می شود: تراکم ارتباط در سطح جهانی، و پیشرفت پرشتاب تکنولوژی، از شمار بیکاران می کاهد و هم بر باروری کار می افزاید. چنین است که بحران جدید، بحران نیروی کار است، بی آنکه به سودآوری سرمایه آسیبی برسد. نباید فراموش کرد که پس از جنگ دوم جهانی، حق کار، در قانون اساسی پاره بی از کشور های اروپا جزو حقوق اولیه انسانی درآمده است. و کمک های اجتماعی به بیکاران، به منزله خسارتی است که جامعه مدنی، بابت ناتوانی خود از تأمین این حق، به بیکاران می پردازد. و بین آن با کمک کلیسا، یا مؤمنان، به اشخاص محتاج، تفاوت فاحشی است.

برخورد قدرت، با اکثریت در پیش راندن هدف هایش، روشن است که نمی تواند در شرایط عادی و خالی از خشونت و تنش، جا بیفتد. و جامعه، آرام و بی تفاوت، تسلیم محرومیت هایی می شود

که پیدا نیست دامنه آنها کجا متوقف خواهد شد. و این جدا از مسائل خاص تک کشور های بهم پیوسته است. نظیر مساله وحدت دو آلمان، که خود آلمانی ها نیز آنرا نست کم نمی گیرند.

۲- از آنجا که رقابت در ذات نظام سرمایه داری است، اینکه که دیگر رقیب شرقی از میان برخاسته است، رقیب را در درون خویش می پرورد: اتحادیه های: ۱- اروپا: که در حال گسترش است و می رود که اروپا را یکسر در برگیرد. ۲- آمریکا: از پیوند مکزیک، اتاژونی و کانادا - که پایه آن گذاشته شده است. ۳- شرق آسیا: که استرالیا، ژاپن و اقمارشان را خواهد پوشاند. این اتحادیه ها، رقیبان بالقوه کنونی، و بالفعل آینده هستند. هم اکنون، ارتباط آمریکا با اروپا از یک سو و با ژاپن از سوی دیگر، و نیز در میان ژاپن و اروپا، مسائل جدی وجود دارد که در آینده جدی تر خواهد شد. خاصه در قلمرو رابطه آنها با جهان فقر و یا «جنوب»!

۳- کشور هایی که بلوک سوسیالیست سابق را می ساختند - از مسکو تا پراگ - در بافت و ساخت و شرایط متفاوت، گره آینده «نظم نو» سرمایه داری بشمار می آیند. و همراه با تأثیری که پذیرفته اند تأثیر متقابلی نیز می گذارند که درخور محاسبه است. و این جدا از بازی آنها در میان بلوک های سه گانه اقتصادی است. که در سبک و سنگین کردن کفه رقابت بین المللی اثر می کنند.

۴- در درون هر کدام از این بلوک بندی های تازه، عوامل رقابت ملی نیز کم نیست. دو رکن اتحاد اروپا، فرانسه و آلمان، که بیست سال است برای وحدت اروپا می کوشند، دارای چنان تضاد هایی هستند که نمی توان نادیده انگاشت. و همین تضاد بین آلمان و فرانسه با انگلیس موجود است.

و این بلوک های سه گانه، که بر سر بهره وری از ثروت جهان، در یک جبهه جاگرفته اند، جهانی پهناور در برابر خود دارند که درون اتحاد آنها نمی گنجد: از چین و هند و اندونزی و پاکستان و آسیای جنوب شرق تا خاورمیانه و نزدیک و افریقا و آمریکای جنوبی و مرکزی. و در این قلمرو وسیع، هم انبوه دهانها و پیکر های مصرف کننده و هم منابع عظیم انرژی و مواد خام، متراکم شده است. طبیعی است که تنوع شرایط بر آن حکمرواست. چین خود قدرتی است، و هند را نباید نست کم گرفت. مشکل و مسائل آسیای جنوب شرقی، همان مشکل و مسائل خاورمیانه و نزدیک نیست. و در افریقا، نوع ابتدایی تر گره اجتماعی خاورمیانه و نزدیک حکمفرماست.

تنها خط پیوند این گستره فراگیر کره زمین، خط کشی شمال و جنوب است و جبهه بندی گروه ثروتمند که آنها را از خود بیگانه ساخته است، و مقاومتی که باید در برابر هجوم اربابان «نظم نو» نشان دهند.

برای رخنه در مقاومت مردمان سرزمین هایی که «آنگ جنوب» بر آنها زده شده، «نظم نو» شیوه های گوناگون بکار می بندد: شیوه هایی که محصول تجربه دراز مدت پس از جنگ جهانی دوم است. یکی از این شیوه ها، تصفیه روح ناسیونالیسم در دو جلوه «قوم گرایی» و «دین گرایی» است. شناخت حقوق قومی، و احترام به آن، نشان رشد اجتماعی است. همانطور که شناخت

قسمت اول این مقاله را سال پیش و به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن، برای «راه آزادی» نوشتم. اما از آنجا که به دیر بودن زمان تکمید ورزیدم، زمانه گوشمال داد و عارضه بی به مدت هشت ماه ستم را از نوشتن کوتاه کرد!

دوباره که خواستم مطلب را دنبال کنم، چند ماه طول کشید و می بینم باز در آستانه سالگرد ۲۲ بهمن هستیم، یا به آن آستان می رسیم. و من بی نظم و نسق و جویده جویده حرفهای ناگفته را دارم به کاغذ می سپارم و به خود مجال توقف و تنظیم مطلب نمی دهم که مبادا عارضه بی دیگر از نوشتن بازم دارد.

پراکندگی اندیشه بهتر از آن است که سیمایی را که از زمانه در ذهن دارم به تصویر نکشم و از دیگران همدلی و همزبانی در اصلاح تصویر نجویم.

رخسا مرزبان

نسبتی که از هم اکنون یا نزاع و کشمکش ناگزیر سهام داران همراه شده است. جهان مسرت زده جنوب و اکنار بگذاریم: در ترکیب جهان شمال، تنازع و کشمکش، روزافزون است. و این جدا از جبهه بی است که در درون هر یک از اجزاء آن برای پس گرفتن آنچه در شرایط اضطراری مبارزه نو بلوک - امپریالیسم و سوسیالیسم - به توده زحمتکش و حقوق بگیران داده شده بود، شکل گرفته است و راست، با اراده بی مصمم و زورآور، زمینه های این استرداد را فراهم می آورد.

در رقابت های جنگ سرد نو بلوک، غرب به یاری تغذیه مداوم زراخانه ها، به چنان سود اندوزی بی کرانی نست یافته بود که پرداختن به خدمات اجتماعی، فشاری به سود ها وارد نمی کرد. و بلکه حکومت ها، برای توجیه غارتگری های ملی و بین المللی خود، به اجرای این خدمات، نیاز داشتند. و اکنون دیگر نه آن رقیب باقی است و نه توجیه اجتماعی، لازم شمرده می شود.

جبهه ثروت، که دیگر محلی و ملی و منطقه بی نیست، بلکه جهانی است، در متروپول های خود با چنان آشفتگی - ناشی از یگانگی شدن و بی رقیب ماندن - رویاروست که ناگزیر به جان خویش خواهد افتاد و این «نبرد در خود» جلوه های گوناگون می یابد:

۱- نظام مسلط، در قلمرو بومی، می کوشد داده های رفاهی را از جامعه خودی بگیرد و حرکت را هم اکنون از محدود ساختن آن آغاز کرده است. مبارزه بی که درین زمینه پی افکنده شده است، تشویق را بر روابط اجتماعی مستولی می کند. و طبیعی است که حتی آنچه را که به «دموکراسی غربی» معروف است از پایه به مضاطره اندازد.

جلوه های پراکنده و کوچک این حرکت، که مدتی است در کشور های اروپایی - به صورت بیگانه ستیزی - حضور یافته است، زمینه ساز موج اصلی است که در آینده، جاری خواهد شد. تاریخ معاصر بار ها نشان داده است که «دموکراسی» همزاد سرمایه نیست. و سرمایه، از بطن خود، موسولینی، هیتلر و فرانکو هم دارد.

هر چند تلاشی نظام مسلط، در عین حال به زیان منافع خود او نیز هست. «رفاه» در نظام سرمایه داری، یعنی «مصرف بیشتر» و «مصرف بیشتر» یعنی «رونق بازار». عرضه بی مصرف، رکود بازار و تعطیل صنایع و خدمات را همراه می آورد. و افزایش قدرت خرید مصرف کننده، اصل معروف «کینز» اقتصاد دان انگلیسی است که بیش از نیم قرن است در مقابله با بحران، بر اقتصاد سرمایه داری حاکم است.

در اروپایی که یک دهم جمعیت فعالش بیکار است و با حذف کمکهای اجتماعی، قدرت خرید این جمعیت به صفر خواهد رسید، کاستن از قدرت خرید جمعیت شاغل، به بهانه جذب بیکاران، - که جلوه جدیدی از سودجویی سرمایه در مقابل عرضه بیش از تقاضای نیروی کار باید به حساب آید - فقط بر تراکم فقر خواهد افزود. در حالی که شرایط، هر روز برای افزوده شدن به خیل بیکاران

حقوق دینی در هر جامعه. اما بین این شناخت، با مطلق ساختن مقوله قومی، یا مقوله دینی، فرق فاحشی وجود دارد. این نیست که فقط در افریقا یا آسیا - و به دلیل عقب ماندگی اجتماعی - می توان به اختلاف قومی و دینی دامن زد. مگر در نیمه اول قرن حاضر، نازیسم در آلمان صنعتی پیشرفته، با تصعید ناسیونالیسم تا مرز نژاد گرایی خون آشام و جهانخواز پیش نفاخت؟

روآوردن به تصعید ناسیونالیسم، در شرایط بحرانی، یکی از تلاش های طبقه حاکم و مدافعان جهانی آن، برای انحراف مسیر وقایع اجتماعی از بستر اصلی است. غلتیدن به تونل مبارزه قومی، یا مبارزه مذهبی، جامعه را از رویارویی با مطالبه اصلی اجتماعی، باز می دارد. تجربه ایران، برای ما شاهد گویایی است: در ایران هنگامی که شرایط اجتماعی به سوی انقلابی محتوم پیش می رفت، عوامل بین المللی و عوامل داخلی در جهت تغییر بستر مطالبات بیست و پنج ساله مردم ایران به حرکت درآمدند و در خدمت عمده کردن مذهب گرایی قرار گرفت. و انقلابی که می توانست به نقطه تحولی مثبت در منطقه و در جبهه جهانی بی انجامد، به نیروی لجام گسیخته در سرکوب داخلی، و نا امنی و بحران منطقه و تقویت کفه قدرت ارتجاع جهانی بدل شد. و نیروی عظیم رها شده در انقلاب، طی جنگ ابلهانه هشت ساله عراق و ایران، هم خود تحلیل رفت و هم منطقه را مستعد پذیرفتن استیلای بیشتر ارتجاع جهانی ساخت. و جای آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، که مطالبات انقلاب ایران بود، حکومت مذهبی، تعصب و تبعیض و استبداد بر جامعه مستولی گشت و به اختلاف های قومی و دینی در کشور دامن زد.

آنچه بر سر یوگوسلاوی آمد، اتفاق کوچکی نیست. از یوگوسلاوی دیگر کسی سخن نمی گوید و همه چا بحث از فجایع قوم گرایی ناگهانی در این سرزمین است. در واقع غرب، پس از فروپاشی بلوک شرق، پیش از همه به این کشور «پادشاه دادا جنگ «سرب» و «کروات» و «مسلمان» در کشوری که حکومت جمهوری متحد در آن خاطره رقابت های پیش از جنگ جهانی دوم را از یاد ما برده بود، امروز یکی از اشتغال های رقابت آمیز اروپا و آمریکا شده است و این جدا از مصیبتی است که ده ها میلیون انسان، در اروپا و کرانه های مدیترانه و آدریاتیک به آن دچار شده اند.

قسمتی از آتش هم که در جمهوری های آسیایی اتحاد شوروی سابق، زیانه می کشد حاصل فعالیت های دراز مدت تبلیغاتی دنیای غرب است که روی نقطه های حساس و تحریک پذیر حکومت شوروی در مستملکات تزاری دست گذاشته است. هم اکنون سایه دیپلماسی مداخله گرای غرب را در وقایع جمهوری آذربایجان (قفقاز) و ارمنستان، گرجستان، تاجیکستان می توان دید. با هدف گیری های چند جانبه.

آنچه در افغانستان می گذرد، جلوه سیاه دیگری از همین حرکت است. استیلای تعصب قومی، مذهبی بر افغانستان این سرزمین فقر و دلیری و مقاومت را دستخوش سرنوشتی نامعلوم کرده است. حاصل رقابت خونین دو بلوک، در افغانستان - بر سر مرز های استراتژیک - چیزی است که پیروزی غرب نام گرفته است و این پیروزی چهره بی کربیه تر از پیروزی ملایان حکومت طلب بر ایران دارد.

حضور قدرتی را که به صورت «فرا دولتها» در بلوک سرمایه داری برای مقابله با کمونیسم پدید آمد و سایه آن بر حوادث و وقایع مهم پس از جنگ جهانی در غرب افتاده بود، با انبوه تجربه هایش در تحکیم سلطه گری امپریالیسم، نمی توان نادیده گرفت. این قدرت که فی المثل می توانست سرنوشت سیاسی و اجتماعی ایتالیا را به هر سو که می خواست هدایت کند، دلیل ندارد که در وقایع سایر کشور های اروپا، اثر و حضور نداشته باشد. حتی نمی توان احتمال رابطه واقعه ۸۸ پاریس را که به کناره گیری «دوگله» از قدرت انجامید - با جنگ وسیع تبلیغاتی - سیاسی که هم زمان از جانب آمریکا علیه دوگله دامن زده می شد - از نظر دور داشت. هر چند هنوز چهره این «قدرت فرا دولتها» در سایه است و بطور مبهم از آن در وقایع چهل ساله ایتالیا - و تنها ایتالیا - یاد شده، اما شاید پس از تکوین بلوک بندی های اقتصادی - سیاسی تازه و پدید آمدن شرایط نو، سایه ها محو شود و قدرت یا شبکه «فرا دولتها» که در سیاست جهانی نقش مادیایی مخوفی را ایفا می کرد، از تاریکی برون آید و در تاریخ مدون ظاهر شود. آنچه تا کنون از حضور این «قدرت» افشا شده نشان می دهد که در ایتالیا، کلیسا، رهبران معزول احزاب راست، رهبران ارتش و پلیس و شبکه های اطلاعاتی، همکاران و مجریان طرح ها و توطئه های «شبکه» بوده اند. و در برنامه ضد چپ آن، فعالیت داشته اند. این سؤالی است که در تحولات و تغییر های استراتژیک «شرایط نظم نو»، شبکه «قدرت فرا دولت ها» چه نقشی به عهده

خواهد گرفت. و چگونه خود را با وقایع و شرایط تازه وفق خواهد داد؟ آیا باز به عنوان هسته مخفی استیلای جهانی امپریالیسم باقی خواهد ماند و عمل خواهد کرد یا تحلیل و تجزیه می شود؟ در پرده ماندن دوره عملی و قلمرو گذشته این شبکه و حضوری که در کشور های جهان سوم، بلوک شرق و بلوک غرب داشته است، به معنای آنست که جهان باید هنوز سنگینی چکمه این پای آهنین را تحمل کند.

با این وصف، بحران بیکاری در اروپا - به تبع آمریکا - چیزی نیست که با ابزار ها و شیوه های قدیم پایان یافتنی باشد. آثار تحول شگرف تکنولوژی در پایان قرن بیستم، بسیار بزرگتر از تحول تکنولوژی پایان قرن نوزدهم روی تبیین حرکت جهان و تعیین جهت آن اثر می گذارد. پیشرفت برق آسای تکنولوژی، ناگزیر نظام سرمایه داری را با همین شتاب به بن بست می راند. و درست نقطه پایان این بن بست نقطه آغاز شکوفایی سوسیالیسم است.

لازم نیست کسی آرمان گرا باشد تا این واقعیت در حال تکوین را دریابد. نخبگان فرهنگ سرمایه داری که تا بیروز مدافعان سرسخت این نظام، در مقابله با کوشندگان راه سوسیالیسم بودند، امروز سوسیالیسم را طالع قرن بیست و یک می بینند و با تاکید، حضور و نظارت دولت ها را در هدایت اقتصاد کشور ها، توصیه می کنند.

در جهانی که فاصله فقر و ثروت هر روز بیشتر می شود، تراکم ثروت به چایی رسیده است که بنا بر معروف، در فرانسه پنجاه و چهار میلیونی، دو میلیون نفر میلیاردی بزرگ وجود دارد. در ایالات متحد آمریکا با حدود سیصد میلیون جمعیت، این رقم به پنج میلیون و نیم می رسد و با در نظر گرفتن آلمان، انگلیس، ژاپن، کانادا، استرالیا و باقی جهان، می توان برآورد کرد ۲۵ میلیون نفر میلیاردی بزرگ، شریان اقتصاد دنیا را به دست دارند. و این شمار، با اعمارشان، در مجموع شاید به ۲۵۰ میلیون نفر ثروتمند مرفه برسد.

تنگ تر شدن حلقه ارتباط ها، همانقدر که بر شمار کلان سرمایه داران افزوده است، با تصاعد هندسی حجم دایره فقر و وسعت آن را نیز افزایش داده است. ما در جهانی به سر می بریم که اکنون بیش از پنج میلیارد تن جمعیت دارد، و به یقین از این جمعیت به حساب روشن بیش از پانصد میلیون تن از رفاه نسبی برخوردار نیستند و بیش از سه میلیارد انسان زیر خط فقر زندگی می کنند.

اگر پیشرفت شتابناک تکنولوژی، ضرورت مقابله با بلوک شرق، و تراکم و پیچیدگی روزافزون ارتباط ها در جهان، تصویر عریان قرن نوزدهمی استثمار و مبارزه حاد و جاری طبقاتی را در کشور های «پیشرفته» و کانون های تراکم سرمایه، تا حدی از منظر عام، دور کرده بود، اما بحران اقتصادی - اجتماعی موجود جهان، که هیچ تفسیر غیر سوسیالیستی قادر به توضیح آن نیست، مانند توفانی سهمگین، حضور و وجود این تضاد و مبارزه را بر فرق تمدن پایان قرن بیستم می کوبد.

نظام تولید، در کشور های پیشرفته به چایی رسیده است که دیگر ابزار تولید جای زیادی برای نیروی کار نمی گذارد. همچنین ابزار ارتباط، فشار مضاعفی بر نیروی کار مستقر و متمرکز وارد می کند: صاحب سرمایه با پیشرفت سریع ابزار ارتباط می تواند از چایی که هست به هر نقطه جهان دستور تولید بدهد و پیام او را از پاریس به نقطه دورافتاده ای از اقیانوس آرام یا اقیانوس هند به همان نقطه و سرعت پیام تلفنی وی، از اتاق کارش به مسئول واحد تولیدی در اتاق طبقه دیگر دریافت می کند و به کار می بندند.

اگر آمار بازرگانی فرانسه هر چند ماه فزونی چشمگیر تجارت خارجی و فروش کالا را نسبت به مدت مشابه سال پیش نشان می دهد، که به معنای رونق اقتصادی است و در مقابل دولت فرانسه از بحران اقتصادی می نالد و با تمام نیرو می کوشد گسترش دامنه بیکاری را در سایه بحران اقتصادی سنگین جهانی بنشانند، و از چاره جویی برای مقابله با گسترش باز هم بیشتر شماره بیکاران بگویند، و گوش جامعه را با آمار تازه بیکاری آشنا سازد، گره واقعه در پیشرفت پرشتاب تکنولوژی در تولید و در ارتباط جهانی است. و بستر راه تکنولوژی و علم نیز نه معقول است و نه ممکن. و همین پیشرفت علم و تکنولوژی است که ضرورت ها و شرایط خود را به تمدن پایان قرن بیستم تحمیل خواهد کرد و عرصه مبارزه برای ساختن جامعه انسانی مرفه و بی بحران را تعیین می کند. عرصه بی که بیش از گذشته، جهانی است و فراخوان جهانی به انسانهای آرمانگرا می دهد.

رفاه، مثل هر مفهوم اجتماعی دیگر در مراحل مختلف اجتماعی، جلوه های مختلف دارد و متناسب با شرایط و میزان پیشرفت جامعه، برد و گنجایش آن تغییر می کند. در جامعه

روستایی، رفاه به نان و آب و مسکن و آموزش و بهداشت محدود می شود و در جامعه شهری به نسبت پیشرفت آن با رفاه علاوه بر نان و آب و مسکن و آموزش و بهداشت، حق کار و تفریح (تأمین) و برخورداری از امکانات ارتباط جمعی و آزادی و حقوق ناشی از آزادی را هم دربرمی گیرد. برداشت جامعه شهری نیز از نان و آب و مسکن و بهداشت و آموزش با جامعه روستایی متفاوت است. اما، در جامعه پیشرفته آرمانی، مرفه کسی نیست که قدرت مالی تأمین نیازهایش را دارد. زیرا جامعه نیازهای اصلی انسان ها را بی تبعیض و بطور مجموع در اختیار اعضای خویش قرار می دهد. رفاه عبارت از زودن نیازمندی، از زندگی جامعه است، ویزی چنین هدف رسیدن به انسان بی نیاز و آزاد است و بی جامعه بی با هدف تلاش های اجتماعی پیشرو است. و آنچه افق پیروزی تلاش های انسانی را روشن و دست یافتنی نشان می دهد، پیشرفت هماهنگ علم و تکنولوژی است که چراغ و امید مبارزه است.

ما در آرمانخواهی به جهان پیشرو پیوند خورده ایم، به آرمانخواهی و مبارزه جویی شکل یافته یا شکل یابنده در شمال، علیه استیلای انحصارگران و انحصار طلبان بین المللی که جهان را از هم اکنون - یک جوری - بین خود تقسیم کرده اند. به نیروهای روینده بی گره خورده ایم که برای استقرار عدالت اجتماعی در جهان به هم می پیوندند - چه، بی آرمانخواهی انسانی و جهانی، معنا ندارد - اما در عمل، به جهان «جنوب» و در «جنوب» بالاحص به سرزمین مادری مشروط شده ایم.

ما ایرانی هستیم و تلخی بودن در سرزمین بیگانه را با تمام وجود خویش حس می کنیم. سرزمین میزبان، در بهترین حالت، با ما بیگانه است. تمدن تا رسیدن به مرحله خانه واحد تمام انسان ها، هنوز راهی بس دراز در پیش دارد: و در حال و هوای امروز جهان، میهن و ملت در قالب بورژوازی آن، بر اعتبار تاریخی استوار است. و در جهان مانی، این وطن، نام دارد و معلوم و مرزبندی شده است. و جهانخواران، درست همین وطن صاحب نام را نشانه گرفته اند و با آن به هر نوع که لازم داشته باشند، بازی می کنند: به «وطن بی نام» کاری ندارند!

سرزمین ما، تمام قلمرو «جنوب» نام گذاری شده جهانخواران نیست. اما سرنوشتی را تجربه می کند که تمام قلمرو، گرفتار آنست. به ایران پس از جنگ جهانی دوم بنگریز کشوری که به خاطر موقع استراتژیکی و منابع نفتی، در دام توطئه های جهانخواران اسیر ماند. حاکمانش، که سلطه خویش را بر مردم، از سرسپردگی به جهانخواران داشتند، نمی توانستند بیرون از اراده آریاییان، قدمی بردارند. و هر چه بر پیوند فاسد خویش با آنها افزودند، در کارها درمانده تر شدند و فاصله شان با قربانگاه، کم تر شد تا توفان انقلاب رو بپوشان. زیرا خاورمیانه و نزدیک به سیاست تازه کشانده می شد که بایستی پاسخگوی برنامه های جهانخواران باشد. نیرویی که از انقلاب ایران رها شده بود، می توانست و باید اهرمی برای پرش سریع جامعه ملی و سراسر منطقه به جلو باشد. اما به شرط آنکه انقلاب در بستر طبیعی خود جریان می یافت و از عوامل مؤثر جهانی متأثر نمی گشت.

واقع این است که انقلاب مشروطه ایران، در نقطه اوج خویش، زیر فشار منافع و استیلای امپراتوری انگلیس، سستون ماند. و در مرحله تکوین سرنوشته جامعه ایران، بطور اساسی تکلیف هیئارش مذهبیه را - که مدعی حکومت دینی بود - روشن نکرد: ستیز روشنفکران با دفاع از اصل حاکمیت مردم، و روحانیت به دفاع از اصل قیومیت بر مردم در پیوند با اشراف، در آغاز نبرد، متوقف شد و استیلای دیکتاتوری نظامی پهلوی هر دو را مهار کرد. پس از سقوط پهلوی اوک، روحانیت از بند رسته، در مقابله با روشنفکران، به کفه سلطنت پهلوی پیوست، بی آنکه ادعا های خود را از حکومتی که خویش را در آن سهیم می دانست، و سلطنت جدید سهم او را غصب کرده بود، فراموش کرده باشد. در تمام دوازده سالی که سلطنت پهلوی برای حفظ خویش به اجنبی تکیه زده بود و منافع ملی ایران را نثار انگلیس و آمریکا می کرد، و رو در روی مردم و روشنفکران ایستاده بود، روحانیت به اندازه ارتش به سلطنت وفادار ماند و خدمت کرد، و در سرکوب مطالبات ملی با شیوه خود حضور یافت و از سال ۳۴ به بعد که از سویی جنبش روشنفکران مدافع اصل حاکمیت مردم، در نبرد شکست خورده بود، و روحانیت و سلطنت، دشمن سرسخت مشترک را به زانو درآورده بودند؛ و از سویی دیگر ادعا های روحانیت پرورار شده، برای سلطنت وابسته و قدرت مطلق اش، قابل قبول نبود و نکول شده بود، روحانیت به جدا کردن صف خود از سلطنت رو آورد. و این جدا شدن در حالی انجام گرفت که در اعماق پیوند ها همچنان برچا بود، و مشارکت روحانیت در بافت حکومت حتی در شرایط حاد استبداد نظامی پهلوی دوم، که مجال تنفس به مخالفان سیاسی نمی داد، در مبارزه شاه و ملا، تعادل

قزایی برقرار کرده بود که بیشتر به سود روحانیت بود تا سلطنت.

در ترور های سیاسی پیش و بعد از سال ۳۲ سهم اصلی و شاید مطلق را عوامل روحانیت داشتند. ترور چندین نخست وزیر و وزیر و حتی دو پار طرح ترور شاه، آشوب معروف به ۱۵ خرداد سال ۴۲ که روحانیت در آن نقش بسیج در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را بازی کرد ولی چون از حمایت ارتش و قوای انتظامی برخوردار نشد، بسرعت و پس از ۸ تا ۱۰ ساعت، سرکوب گردید و بازیگران آن که بیشتر بازیگران ۲۸ مرداد بودند، دستگیر و محاکمه شدند و چند تن از «جاهلان پراوازه» و معروف به «شاه پرستی» را دادگاه نظامی به جوخه اعدام سپرد. اما شمشیر شاه هیچ وقت از جوشن روحانیت عبور نکرد و ریشه کنی با نوع ترور ها و توطئه متناسب نبود. در عوض، این تعارض با سلطنت، به روحانیت - دشمن صلبی روشنفکران و تجدد - فرصت داد تا در عرصه نیرو های پراکنده و سرگردان روشنفکران که زیر چکمه نظامیان دست و پا می زدند، حضور پیدا کند و در مخالفت با شاه آنها را به خدمت خود بگیرد.

روحانیت، بی حمایت روشنفکران، توانایی رویارویی با شاه را در يك چنگ دراز مدت نداشت. و این آنها بودند که به مخالفت روحانیت با شاه جهت سیاسی عام بخشیدند. چنایات شاه به آنها مجال اندیشه درباره ماهیت این مخالفت و داعیه های روحانیت نمی داد. پنجاه سال سانسور و سرکوب و تفتیش اندیشه و کوشش برای قطع پیوند تاریخی روشنفکران با دوران انقلاب، از یاد ها برده بود که سلطنت پهلوی سرپوشی بود روی جنگ ناتمام روشنفکران و روحانیت که یکی طرفدار اصل حاکمیت مردم و دیگری مدعی قیومیت الهی خود بر مردم. و روحانیت بیش از سلطنت نظامی پهلوی با روشنفکران دشمنی دارد و بیش از آن رژیم جسور و قسی است و جامعه ایران در اثر سلطه استبدادی و کندی حرکت اجتماعی، به مرحله تحویل کیفی عبور از آن جنگ نرسیده است.

این تأیید نسنجیده و در بست روشنفکران، از روحانیت در مقابله با شاه، حمایت خارجی را هم در سالهای آخر به سوی روحانیت سوق داد. و زمانی که روحانیت از تأیید خارجی در سقوط شاه، مطمئن شد به جدا کردن صفوف خود از روشنفکران رو آورد. این خط کشی در زندان ها زودتر ظاهر گشت، اما روشنفکران عمق حرکت را در نیافتند. در آستانه تروور ۵۶ گروهی از «فدائیان اسلام» سابق که رفسنجانی و حاجی عمرانی در رأس آنها بودند از زندان آزاد شدند و تلویزیون مراسم دعای آنها را به جان ولیمهد نشان داد و عکس مراسم در روزنامه اطلاعات هم چاپ شد.

هنگامی که معاون فرماندهی ناتو، زمام ارتش بلا تکلیف ایران را در تهران به دست نمایندگان شورای انقلاب منتخب روحانیت سپرد، دیگر روحانیت برای یکسره کردن جنگ ناتمام گذشته با روشنفکران مانعی سر راه نداشت و حمله به روشنفکران را آغاز کرد: از تظاهرات تا تریبونتها و سازمان ها و هنوز تکلیف قانون اساسی و آینده کشور معلوم نبود که تمام ارگان های روشنفکری همانند ارگان های حکومت وسیله روحانیت و فرصت طلبان وابسته به روحانیت تسخیر گشت.

انقلاب، اسب زین کرده بی بود که روشنفکران، چشم بسته به روحانیت، یعنی مرتجع ترین قشر بقایای فئودالی جامعه تقدیم کردند. به نهادی که دو بیست سال و بیشتر سابقه اندیشه ستیزی و استبداد داشت. و روحانیت سوار بر آن، به سوی هدف های ارتجاعی و ضد انقلابی خود تاخت. این انقلاب نبود که متجاوزان به حقوق عمومی را محاکمه و اموال آنها را مصادره می کرد، بلکه ارتجاع بی لجام مذهبیه بود که دست به نهب و غارت اموال مخالفان خویش، از هر دسته و گروه زده بود، بی محابا می کشت و پس از هزار و چهار صد سال خاطره غزوات صدر اسلام را در سرزمینی که بر آن قوانین و نظام مینتی بر اسلام جاری بود، زنده می کرد. انقلاب بد نام شد، ارتجاع به کام رسید و آنچه کسی در ایران باور نمی کرد، تحقق یافت: حکومت روحانیت، با تمام ظواهر و بازناتاب های اجتماعی و سیاسی آن! و به نام مبارزه با «ضد انقلاب» به روشنفکران و نیرو های انقلابی، هجوم برد. نبرد داخلی آغاز شد و هم زمان، حمله عراق به یاری روحانیت حاکم آمد. حکومت، در شرایط جنگ خارجی - و مقدم بر آن - جنگ و سرکوب داخلی را پیش برد. چند میلیون آواره از کشور، هزاران زندانی و هزاران کشته... و تا آزادی از ایران به سراسر منطقه کشانده شد. راز تأیید روحانیت در مقابل شاه از جانب حامیان خارجی وی، این جا بود.

آنچه پس از استیلای روحانیت بر حکومت در ایران و در منطقه روی داد، آشفتگی و درهم پاشی بی سابقه بی بود که به سود جهانخواران انجام می گرفت و با برنامه آنها هماهنگ بود. این که کاریکاتور «کارتز» یا پرچم آمریکا را در خیابان «تخت جمشید»

تهران آتش می زدند، به دیپلماسی آمریکا در جهان چهره حق به جانب می داد، اما در مقابل به رونق اقتصادی در کشور های زیر پوشش کمک های اقتصادی آمریکا، پاکستان و ترکیه، کمک می کرد، ایران ناگزیر بود در شرایط «بایکوت» اقتصادی از جانب غرب، نیاز هایش را به چندین برابر بها در پاکستان و ترکیه تامین کند. و هزینه سنگین جنگ که به ایران و عراق تحمیل شده بود، یکسره به سود زرادخانه های غرب و شرق تبدیل می شد. ایران و عراق غارت می شدند و از این خون گسترده، کمپانی های نفت، زرادخانه ها و کشورهای همسایه ایران، سود می بردند. و شرایط نامن و آشفته منطقه، راه تشدید فشار بر افغانستان را هموار می ساخت.

کمربند بسته گرد جمهوری های آسیایی شوروی (سابق)، طرحی بود که قدرت نامرئی غرب، به یاری مالی سعودی و نیروی انسانی سرزمین های عرب زبان و پاکستان، در منطقه دنبال می کرد. پاکستان، ایران و سرانجام افغانستان، حلقه های کمر بند بودند. شرایط بعد از انقلاب در ایران کار ارسال اسلحه و مهمات آمریکایی را به افغانستان از سواحل جنوبی ایران ساده کرده بود. حتی دسته هایی از «اپوزیسیون سلطنت طلب» درین زمینه فعال شدند.

بحران و ناامنی، مجموع درآمد نفتی منطقه را در تمام سالهای بعد از انقلاب ایران، به سود جهانخواران، برده و قلمرو وسیع جنگ زده ایران و عراق را، نیازمند صد ها میلیارد سرمایه گذاری تازه کرد. و با فروریختن بلوک شرق، که نخستین قربانی آن در اروپای شرقی، یوگوسلاوی و در خاورمیانه عراق بود، «نظم نو» جهانی، چهره خود را در این منطقه نشان داد. عراق، با حمله به کویت، به دامی افتاد، که از پیش برایش تعبیه شده بود، و حکومت بغداد از آن غافل بود. عراق متجاوز به ایران، که هشت سال از جانب غرب و شرق حمایت شده بود، و سازمان ملل، و شورای امنیت آن، از حد تماشاگر صحنه پیش تر نیامده بودند، ناگهان بر سر تجاوز به کویت، محکوم و رسوای جهان و آماج حمله تمام ارتش های قدرتمند دنیای غرب گردید. و دامنه حادثه به تجزیه ضمنی این کشور، و حتی تهدید نظر بین المللی، در مرز هایش با کویت کشید. و تمام ضربه ها که بر عراق وارد آمد، سرپوشی بود برای برتنامه هایی که باید با شدت و قدرت، در منطقه پیاده می شد. برنامه ای که با درهم شکستن عراق، به صورت کتاب صلح اسرائیل و کشورهای عرب و صلح اسرائیل و «ساف» گشوده شد. و آثار سیاسی و اقتصادی خود را آشکار کرد.

در زمینه اقتصادی، نمونه ایران، هم به ما نزدیک است و هم نمایش کاملی از وضع باقی کشور هاست: ایران، کشوری است در حوزه نفتی منطقه که برآورد درآمد نفتی آن سالانه بین ۱۷ تا ۱۵ میلیارد دلار است. هنگامی که جنگ با عراق پایان یافت، ایران بنا بر گزارش های صندوق بین المللی پول، وامی نداشت و توانسته بود گلیم خود را از آب بیرون بکشد. ولی طی سالهای اخیر، بی آنکه قدمی در راه توسازی ویرانی های جنگ برداشته شود، و حرکت عمومی، برای جبران بیش از صد میلیارد دلار خسارت جنگی آغاز گردد، دولت، بر خط دفاع از منافع دوران جنگ شریک اقتصادی حکومت روحانیت - بازار و تجارت سنتی که واسطه و دلال است - ترخ متورم ارز را در سطح بالا حفظ کرد و با آن سیاست در های باز تجارت خارجی را پیش گرفت. و ناگهان کشور را در برابر بیست میلیارد دلار وام کوتاه مدت بی توان پرداخت قرار داد. وامی که نه به مصرف سرمایه گذاری رسیده بود و نه محل پرداخت آن پیش بینی شده بود. و تا مسئولان بی تجربه اقتصاد کشور به خود آمدند، هشت میلیارد دلار ریج به این بیست میلیارد دلار تعلق گرفت. و با چنجال بین المللی که برپا شد، اقتصاد ایران که به تله حساب شده بی اقتاده است خود را منت گزار طلبکاران هم می بیند.

این صوری است از سیمای خاورمیانه بی «نظم نو» جهانی، که در آن، طی چهار سال، پول خارجی که خود چهار تورم بوده، در برابر ریال ۲۵۰۰ در صد افزایش قیمت یافته است. و در ایران که از گندم، برنج تا گوشت و مرغ و پنیر و پارچه و دارو و وسائل های زندگی همه را از خارج وارد می کند، برای یک نان سنگک که در سال ۵۸ دانه بی ۵ ریال می پرداخت حالا باید ۱۵۰ ریال بپردازد و برای یک لیوان «ویالی» ۲۰۰ ریال. قدرت خرید ریال ۲۵ تا ۳۰ بار کاهش یافته است و به همین ترتیب سطح زندگی در ایران، علی رغم درآمد پانزده میلیارد دلاری نفت، روز به روز فرو می افتد، و به ایران ریزه خوار مازابی است که جهانخواران صادر می کنند. و به موازات افزایش فقر و تراشیده شدن هرچه بیشتر توان ملی، فشار استبداد دینی و ضوابط ناسازگار مدنی - فرهنگی آن و بسیج نیرو های بیکار و گرسنه در صفوف مهاجم غیرنظامی، افزایش می یابد. و جامعه که انقلابی را از سرگذرانده است، جای برخورداری از نیروی رها شده از انقلاب، به دوران تازه بی از اقتصاد طفیلی و طفیلی پروری راهنمایی می شود.

مجموعه نهاد روحانیت، که به حکومت تحمیل شده، طفیلی و

زیان بخش است و این مجموعه، محیط مناسبی در کانون های اصلی خود، برای ترویج طفیلی گری است. ماجرای «بنیاد نبوت» که پای «آیت اله اردبیلی» را در یک رسوایی بزرگ اقتصادی و مالی به میان آورد، و باعث شد چند سالی این آیت اله، از حضور علنی در مجامع و تظاهرات خود داری کند، نمونه کوچکی از شکل خصوصی رواج طفیلی گری است. ماجرای «آیت اله ربانی» که حکومت یزد را یک می کشید، و از آغاز انقلاب، علی رغم وجود شورای انقلاب و دولت موقت، از کامیونتهای کالا - اعم از قاچاق یا ترخیص شده - که از یزد می گذشت، سهم امام و خمس و زکوة می گرفت و اجازه عبور می داد، و پس از کشته شدن او، پسرش یا فرمان «آقای خمینی» به یزد رفت و بنیاد «شهید محراب» را درست کرد، و به سیاق پدر، باج گرفتن از تجارت، تولید، کسب و کار حتی پزشکی در شهر و منطقه را ادامه می دهد، و بی اجازه یا شرکت بنیاد او، شرکتی به ثبت نمی رسد و کاری پانمی گیرد، نمونه معروف دیگری است و بحث از این است که دست روی هر کدام از سران روحانیت بگذارید - از تندرو و کند رو - وضع بر همین منوال است. و این نهاد طفیلی، برای فعال ماندن، به عوامل طفیلی در سطوح مختلف جامعه نیاز دارد: از بازاری و کاسب تا مردان و زنان بیکار و گرسنه که به مسجد و به «بیت آقا» رو می آورند.

نهاد روحانیت، جدا از طفیلی های اجتماعی وابسته به آن، خود یک ترکیب اجتماعی بزرگی است که در آغاز انقلاب به شصت هزار نفر تخمین زده می شد و در شرایط و احوال مناسب بعد از انقلاب، شمار این ترکیب طفیلی باید از مرز سیصد هزار گذشته باشد.

برای حفظ چنین طفیلی پر هزینه و شکمباره بی، حکومت روحانیت به سازماندهی نظامی بزرگی نیاز دارد که بتواند به کشف و سرکوب ناراضی ها در جامعه بپردازد. ارتش، مرگب از نیرو های سه گانه و ژاندارمری و شهربانی، سپاه پاسداران دارای نیرو های سه گانه حاضر در سراسر کشور، سیستم اطلاعاتی و نیروی غیرنظامی وابسته به آن - که اکنون می توان شاخه تقویت شده سپاه بسیج را به عنوان بازوی علنی وزارت اطلاعات به شمار آورد - و ارگان های پراکنده دیگر که از بوجه های مخفی و علنی حکومت استفاده می کنند. و این همه نه نیروی مولد هستند و نه خدمتی به اقتصاد کشور عرضه می کنند. و جز این که شمار آنان، تا حدی از تعداد رسمی بیکاران می کاهد نقش اقتصادی دیگری ندارند.

حکومت، خود از ضرورت یک ارتش سیصد و پنجاه هزار نفری می گوید. اما هم اکنون مجموع نیرو های خادم به روحانیت حاکم، رسمی و مخفی و شخصی باید به یک میلیون نفر برسد. و این جدا از پدید آمدن شرایط مبتنی بر چنین حکومتی است که به گسترش بی سابقه کار های شبه بیکاری دامن زده است. و بر این مجموع، تحمیل افراد به سازمان اداری کشور و تأسیس انبوهی سازمان وابسته برای جذب بیکاران منتسب به خاندان های روحانی را باید افزود. سازمانها و بنیاد های نظیر بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان و... که قلمرو خریدن نورچشمی ها و منتقدان حکومت است. تراکم کارمند در سازمان های دولتی به مرز بی سابقه بی رسیده است. تنها تحول بزرگ ناشی از انقلاب است که تحمل کشیدن بار چنین نظام طفیلی پرور را دارد. ولی با فشاری که در سطح جهانی روی کشور های قلمرو «چنوب» وارد می آید، احتمال شکستن شکیبایی و مقاومت جامعه افزایش یافته است. وضع اجتماعی ایران، به یقین در شرایط روانی نسل جوانی از تکنوکرات های طبقه متوسط و طبقه پائین، می دوران انقلاب، از هر جهت برای یک جهش اقتصادی آماده بود - و هنوز

نیز از این آمادگی چیزی باقی است - اما استیلای روحانیت بر حکومت، چنان فساد و ریا و بی اعتمادی بر کشور مستولی ساخته است که شاید مجالی برای جهش در شرایط موجود باقی نماند.

بی اطلاع ترین و فاسد ترین افراد جامعه عهده دار نقش های کلیدی شده اند و ناآگاه از آنچه در منطقه و جهان می گذرد، خر خود را می رانند و تا ایوان از خر قدرت پیاده نشوند، هیچ تحولی در نظام اجتماعی طفیلی پرور ایران، پیدا نخواهد شد. نخستین و تنها قدم در راه تحول، خلع قدرت و حکومت از نهاد روحانیت است.

روشنفکران، در مقابله با روحانیت، قربانی بسیار داده اند. شمار کسانی که به جرم خدمت به شاه و رژیم شاه کشته شدند تا آنجا که من می دادم، شاید به صد نفر برسد، ولی این رژیم تنها در ماه اول پس از آتش بس جنگ، بیش از سه هزار زندانی سیاسی را از هر گروه و دسته در زندانها کشت. و تا امروز شمار اعدام هایش از جوانان انقلابی، که ارتش روشنفکری ایران بودند، از پنجاه هزار تن افزون است. با این همه، تیرد حاضر، همچنان تیرد روشنفکران و نهاد روحانیت است و با تمام قساوت و بربریی

گری روحانیت، فتح آخر از آن روشنفکران، هیچ پرده پوشی، این واقعیت عربیان را پنهان نمی سازد؛ دشمن جایی برای محافظه کاری نگذاشته است، هر چند محافظه کاری خصلت اوست. بین مذهب و نهاد روحانیت، بین دین و هیروارسی مذهبی باید فرق گذاشت. روشنفکران، با دین طرف نیستند، با دین فروشانی که خود را نماینده خداوند بر زمین، و چشم و گوش دین در جامعه، و قیم مردم معرفی می کنند، رویارویی دارند؛ با انهایی که قرن ها از زوال آن در تاریخ تمدن گذشته است.

جامعه بی که علیه استبداد و سرسپردگی شاه به پاخاست و طعم حضور در حکومت را چشید، به زودی زیان حضور روحانیت طفیلی و مزاحم و سنگینی بار او را در حکومت نیز اندازه خواهد گرفت و آسیبی را که این حاکمیت از دوران انقلاب تا امروز به مردم ایران رسانده است، برآورد خواهد کرد و شانه از بار این دولتهای تاریخ، سبک خواهد ساخت.

اما، دورنمای منطقه چیست؟ به دنبال آنچه برچیده شدن بلوک شرق نام گرفت، توهمی در منطقه نسبت به آن سری مرز های شوروی (سابق) پیدا شده است. توهمی که بحران زاست. آنچه یقین است، این سرزمین های رها شده از بلوک سوسیالیسم، از قلمرو استیلای روسیه بیرون نرفته اند، و بیرون رفتن آنها نیز آسان نیست و به یک سلسله دگرگونی های «ژئوپلیتیک» با بُرد جهانی، بستگی پیدا می کند. شکل گیری ملیت در قسمتی از این کشور ها، تکامل نیافته است. و از هر جهت به کانون مسکو وابسته اند. و اروپا و آمریکا، هر یک به حساب بذر هایی که سابق در این کشور ها پاشیده اند، اکنون توقعاتی دارند و بحران سیاسی - اقتصادی موجود در این کشور ها، فضای مناسبی برای رشد ناسیونالیسم افراطی و مذهب گرایایی افراطی شده است. توقعات «پان ترکیسم» و «پان اسلامیسیم» از دو سر، و پیوند های فرهنگی - تاریخی دیرین که بین آسیای مرکزی و جنوب غربی ریشه های چندین هزار ساله دارد، موج هایی را در منطقه برانگیخته است، نقش پاکستان و افغانستان دارای حکومت دینی و ایران اسلامی و در صف بعد از آنها، نقش جنبش آمریکا برانگیخته تحت حمایت مالی - سیاسی سعودی، که تهاجم اسلام حکومت طلب را یکسان به شمال آفریقا تا آسیای مرکزی، دامن می زند، در بحران های درون جمهوری آسیای مرکزی انکار ناپذیر است.

هنگامی که دیپلماسی جهانخواران، بر حمایت و تشویق ناسیونالیسم افراطی، و حمایت حکومت های دینی استوار می شود، باید هشجاری روشنفکران را در قبال وقایع جهانی و منطقه برانگیزد و در جبهه گیری های خود، نور از احساسات و از سر آگاهی و آینده نگری به نشانه گیری های جهانخواران بنگرند. حمایت غرب از مدعیان اسلام در افغانستان، به زوال ستاورد های پنجاه ساله نوسازی و شهرگرایی و قطع حرکت انقلابی از جامعه شبانی و روستایی و ایلی به جامعه امروزی انجامیده است. این جنایت تاریخی را غرب زیر سرپوش مبارزه با استیلای شوروی بر افغانستان مرتکب شد، جنایتی که جاری است. سپردن نظام های آسیایی نو شده و یا در حال نو شدن، به پنجه انتقام ارتجاع قبیله بی، قومی و دینی، رسمی است که «نظم نو جهانی» به ثمره آن امید بسته است. بازگرداندن شرایط اجتماعی، به گذشته بی که استیلای جهانخواران را در منطقه آسان و موجه سازد.

هم اکنون از آن سوی مرز های ایران، تاجیکستان، ترکمنستان، افغانستان، جمهوری های قفقاز وجود دارند. این کشور ها، در شرایط نا آرام همجواری، بر گره مشکلات موجود ایران، و منطقه خواهند افزود. جلوه درگیری های دو جمهوری ارمنستان و باکو، در مرز های ایران نمونه بی کوچک و قابل تأمل است. اما احتمال استیلای «ناسیونالیسم» ترک را در قفقاز می توان نادیده انگاشت؟ این همان مشکل است که در توار های مرزی شمال شرقی ایران با همسایگانیش نیز وجود دارد. تبلیغ «شرونیسم» که امروز باز پایگاهی غربی پیدا کرده است، یکی از دامهای جهانخواران است که چا به چا پاره بی از روشنفکران ما را جادو می کند. هنوز شمار های مطلق شده بی را ورد زبان می سازند و بر دامن که پشت این مطلق ها پنهان شده است، چشم می بندند. برای درک اهمیت این مذهب اندیشی سیاسی و آثاری که در پی دارد، دیداری از شکل گیری جبهه بندی سوی دیگر، جبهه بندی خاورمیانه و نزدیک، مناسب است.

ما، در جنوب و غرب ایران، در چه موقعی قرار داریم؟ امارات و سلطان نشین های جنوب خلیج فارس، در کجای زمان ایستاده اند؟ کشور های پراکنده عرب زبان، به یک دوره تجربه تلخ «پان عربیسم» را از سر گذرانده اند، به کجا می روند؟ فلسطینی ها، این قربانیان قرن، که بحران پنجاه ساله منطقه به نام آنها رقم خورده، چه سرنوشتی درپیش دارند؟ اسرائیل برای ایفای چه نقشی در آن سو، آماده می شود؟ آیا صلح اسرائیل با کشور های عرب زبان و با فلسطینی ها، صلحی طبیعی و با حقوق برابر است یا

تحمیلی و از بالا؟ آنچه به نام تعصب گرایي مذهبی گریبان کشور های عرب زبان را در شمال آفریقا گرفته، کدام هدف را دنبال می کند؟

واقعیت تلخ این است که اسرائیل عضو بیگانه بی است که با فشار جهانخواران، در قلب کشور های عرب زبان، پیوند خورده است. و تا آثار این فشار و چیر باقی است، قبول طبیعی این عضو در منطقه ممکن نیست. بیگانه بی است که با قهر چا افتاده است و با قهر و تجاوز بومیان منطقه را آواره ساخته است و به سرزمین هایی در کشور های همسایه دست اندازی کرده و حرم امنیت قهرآلود، پدید آورده است و در شرایط جدید جهانی نیز صلح را نه با قبول شرایط عادلانه و تمهد اجرای مصوبات سازمان ملل و شورای امنیت که تا امروز نایده گرفته، که با فشار و تحمیل قدرت، و چا انداختن اعمال زور در رابطه با فلسطینی ها و با سایر همسایگان، و با فشار مستقیم آمریکا و تأیید اروپا، پیش می برد. و چنین صلحی حتی اگر امروز پابگیرد، پرودام نیست و بحران ها و مشکلات دیگری در منطقه پدید خواهد آورد که از حالت جنگ چهل و چند ساله اخیر گران تر تمام می شود. در این که «ساف» ناگزیر بود راهی را که پیش رویش بود انتخاب کند، جای بحث نیست، حتی اگر این راه را ده سال زودتر برمی گزید، در شرایطی مساعد تر از امروز قرار می گرفت. اما افق کنار آمدن با رژیمی که بنیاد آن بر تجاوز و زور و آرمان نژادی استوار است، و در شرایطی چنین یک سویه تاریک تر از آنست که انتظار می رفت.

امروز، کشور های عرب زبان، از مصر تا مراکش و تونس و الجزیره و لیبی و سوریه و لبنان و عراق، در شرایطی نیستند که بتوانند حتی موضع خود را در قبال فشاری که روی شانه های آنهاست، حفظ کنند؛ هجوم تعصب گرایان مذهبی به ارکان حکومت الجزیره و مصر، که تهدیدی بالاقوه برای مراکش و تونس هم هست، در درجه اول، هدف تضعیف این کشور ها را در شرایط و عرصه پیاده شدن «نظم نو» جهانخواران در این منطقه دنبال می کند. عراق از طریق سازمان ملل، مستقیم زیر پاشنه آهنین آمریکا افتاده است و تا پایان چا افتادن «نظم تازه» جهانخواران در منطقه، زیر فشار آمریکا و انگلیس دست و پا خواهد زد. لبنان سرزمینی است اشغال

شده وسیله اسرائیل و سوریه، و دستخوش همان سرنوشت که پانزده سال پیش برایش تعیین شد. و سوریه که هم قسمتی از خاکش در اشغال اسرائیل است و هم با توقعاتش در لبنان که در گرو تأیید طراحان صلح خاورمیانه عربی است و احتیاطش از سرنوشت عراق و لیبی دمساز است، وضعی بهتر از مصر و عراق ندارد.

مجموع سلطنتها و امیران محصور بین دریای سرخ، دریای عمان و خلیج فارس نیز غده هایی هستند که به زیان منطقه و در خدمت به منافع جهانخواران، بزرگ شده اند، و خود می دانند که وجودشان در دراز مدت برای سرزمین هایی که زیر نگیان دارند، تحمل ناپذیر است. و همین گروه هستند که بابت منابع عظیم نفت منطقه که زیر کلید شان هست، نقش مهمی در خدمت به جهانخواران، برعهده دارند. و از گذشته مشوق عادی شدن روابط بین اسرائیل و کشور های عرب زبان بوده اند. اما اینان، حتی در صورت استقرار «نظم نو» در منطقه، از قربانیان آینده این نظم خواهند بود. زیرا نه تنها مصر و سوریه و عراق، که اسرائیل هم چشم به منابع عظیم ثروت منطقه دوخته است که زیر کلید چند امیر و سلطان فاقد سلامت ملی و صلاحیت ملی است. و از «نظم جدید» اسرائیل است که نقش مباشر جهانخواران را در این منطقه حساس، هم در اقتصاد و هم در سیاست ایفا می کند. جهانخواران نشان داده اند که زمان قربانی کردن خادمان خود را با دقت و از روی حساب انتخاب می کنند. به این ترتیب، بحرانی که به سرنوشت محتوم این امیران و سلطان ها گره خورده، در آینده یکی از نقطه های حساس انفجار در ناحیه خلیج فارس بشمار می آید. ولی دورنمای بازی هایی را که در خلیج فارس باید انتظار کشید، چند سالی است با نمایش سر و صدا بر سر سه جزیره ایرانی، از جانب ایران، حامیان عرب زبان آن ها، و نمایش قدرت از جانب آمریکا نشان می دهند. و مسخره این است که سلطنت طلب ها نیز در این چنجال، خویشان را وارد محرکه می کنند تا مسئولیت مستقیم شاه و وزیر خارجه اش را بر شمر زاهدی را، در ماجرای که امیران علم کرده اند و آمریکا پشت سر آنها ایستاده است، بپوشانند. نمایش قدرت آمریکا، انگلیس و فرانسه را در خلیج فارس، با سابقه ای که از خود به نام دفاع از کویت بجا گذاشته اند، نمی توان کم بها داد. در شمال غربی و شمال شرقی ایران نیز، گره وقایع محدود به کشمکش های درون جمهوری های هم پیوند با روسیه نیست. حکومتی که در مسکو مستقر است و سیاست ها و برداشت هایش در پیشروی های آینده، جدی تر از دوران گذشته برای ایران مطرح خواهد بود. و این جمهوری ها نیز هر کدام بالقوه، حامل داعیه ها و مطالبات ناسیونالیستی خاص در منطقه هستند که متناسب با تحول ژئوپلیتیک، دیدگاه های گوناگون را در رابطه با آنها و با مسکو و با موضع گیری جهانخواران غربی در قبال آنها می گشاید.

کوچکترین خدشه در مرزهای شناخته شده بین الملل، در هر یک از کشورهای همسایه، در شرایط بفرنج آینده، خطری برای تحول معنی، به نفع جهانخواهان، و نه به نفع مردم ایران و مردم سایر کشورهای منطقه خواهد بود.

از هم پاشیدن هر کشور و تجزیه آن، به اجزاء کوچکتر و جداسازیهای مصلحتی تازه، از شیوههای «نظم نو» جهانخواهان است. و هدف درمانده کردن کشورهای منطقه را در برابر تهاجم خویش دنبال می کند. و در مقابله با آن، منطقه به کشورهای مستقل و دارای یلبرغ سیاسی و حاکم بر سرنوشت خویش نیاز دارد؛ کشورهایی که با حمله صلح، و از طریق پیوستن به هم یا رشته های همکاری اقتصادی - تکنولوژی - فرهنگی، راه تهاجم «نظم نو» را که با سرکوب و تجزیه و درهم شکستن غرور ملت های مقاوم همراه است، ببندند. و دکماتیسیم و تعصب ذاتی حاکمیت مذهبی در ایران، راه را بر روی کشور ما برای ابتکار چنین حرکتی در منطقه بسته است. از دهه پنجاه هم در برخورد با پذیرفتن ژاندارمی خلیج فارس و دریای عمان و مسئله شاه، در ایران موج ملایمی برخاست که پیشنهاد می کرد به ابتکار کشورهای کرانه یی خلیج فارس «ناحیه امن» و بی جنگ اعلام شود. و با تلاشی در مجامع بین المللی، این ناحیه امن، فرصت جدی شدن این پیشنهاد را نداد.

امروز، طرح ایجاد ناحیه های امن، در دو سوی مرزهای ایران، برای دفاع از صلح و پیشرفت و همکاری همسایگان، یک طرح سیاسی مترقی است که می تواند از جانب روشنفکران و ترقی خواهان سراسر منطقه مورد حمایت قرار گیرد. در برابر تهاجم «نظم نو» جهان خواران، ما در منطقه به آرامش و گسترش همکاری برابر مبتنی بر حاکمیت ملی نیازمندیم، و این به معنای کین توزی و دشمنی با هیچ دولتی نیست و در قالب دفاع از اصول حاکمیت ملی، در شرایط جدید جهانی می گنجد. و در چنین فضا و محیطی است که منطقه می تواند به اسرائیل نیز روش همزیستی برابر و مسالمت آمیز و احترام به حقوق مردم فلسطین و به همسایگان را بیاموزد. و این برج، و یا بهتر، کلنی جهانخواهان را به سرانجام راهی که در منطقه پیش گرفته است توجه دهد.

اما پیش از پرداختن به منطقه و جهان، باید در قدم اول به خودمان بپردازیم که دارای آرمان چه هستیم و برای خویش در زمانی که هستیم و در جهانی که به سر می بریم، مسئولیتی قائلیم. و پیش از آن که گروه استیلای ارتجاع را در ایران بکشاییم، هیچ نقشی در آن گروه کشایی های منطقه و جهان نمی توانیم داشته باشیم. ما، به کشوری تعلق داریم که پس از استیلای ارتجاع بر انقلاب، علیرغم جبر تاریخی و حرکت زمان، به سیری قهقرویی زنجیر شده است و بهار تکان های ناموزون است، از سویی جامعه، در رابطه با جهان پیشرفته و در شرایط ارتباط رورافزون و اضطراری، مصرف کننده ستاورد های صنعتی مدرن است. و از سوی دیگر، این دستاورد های صنعتی، از هر نوع، در خدمت پاک کردن حافظه جامعه از زمان و آگاهی های زمانه قرار دارد.

جامعه، در روابط درون خود، دستخوش انقلاب شده است اما این انقلاب جلوه هایی ناهم آهنگ پیدا کرده است: دیداری از قوانین و رسوم مدنی، در روابط اجتماعی، در نقش فرد در جامعه، در آموزش و در روابط تولیدی، نشان می دهد که ارتجاع توانسته است در انحراف حرکت انقلاب صد تا صد و پنجاه سال، جامعه را به عقب براند. و حاصل این پیروزی ارتجاع، استقرار نظام طفیلی ولایت فقیه در جامعه است. خرده بورژوازی در اقتصاد جامعه نقش فعالی یافته است. این جنبه مثبتی است، اما استیلای خرده بورژوازی سنتی در پناه پیشنماز محله و منفی و زیانکار بدل ساخته است. حضور نظام به عاملی بازدارنده، منفی و زیانکار بدل ساخته است. حضور نظام طفیلی روحانیت، در ویران سازی اقتصاد ایران و غارت آن، به اندازه نظام طفیلی شاه و بیش از آن، اثر گذاشته است. به تبع نیروی چند میلیونی طفیلی تحمیل شده بر جامعه، هر نوع آزادی از جامعه سلب شده است. و روحانیت زنان را با بهانه ها و قید های فقهی از حقوق اجتماعی محروم ساخته، جای قوانین جزا، احکام قصاص را نفاذ کشیده، و آخوند های قم را به مسند قضاوت نشانده است. در هر کارخانه، کارگاه، مؤسسه و سازمان پر کادر، آخوندی برای اجرای احکام و برگزاری به موقع نماز ظهر و عصر حضور دارد - البته با دریافت مقرری حق القدم! - و با این دقت در اجرای احکام، کسی پروای استثمار شدید کارگران، عقب افتادن حقوق آنها و دستبرد مداوم به حقوق ناچیزشان و اخراج فردی و جمعی آنها از کار، و پروای بیکاری، بیماری و فقر چنانکه آن ها ندارد. و کسی به فکر تحمیل زنجیره وار کارخانه ها و کارگاه ها نیست.

در شرایط تحکیم نظام طفیلی است که بازار از انواع طفیلی گری، و از جمله قلهاق مواد مخدر و انواع کالا ها و رشا و ارتشا، رواج می یابد و طفیلی گری بازتولید می شود.

نیرویی که به دوام و رقابت سرسته های طفیلی گری کمک می کند، خود برخاسته از انقلاب است، هر چند که از ابتدا به خدمت ضد انقلاب در آمده است و امروز دفاع از طفیلی ها و نظام طفیلی گری را به عهده دارد. این نیرو، که چشم بسته در سپاه ها و بنیاد ها و ارگان های گوناگون رژیم خدمت می کند، خود نیز زائده و طفیلی است؛ ولی در مجموع، فاسد نیست و می تواند به خود آید و در سقوط نظام طفیلی مسلط بر جامعه، شریک شود: کاری که ارتش، از پائین برای سقوط شاه، کرد.

ما، اگر باز هم در رؤیای این آرمان طلایی غرق هستیم که با آوارگی در خارج و بی رابطه با جامعه امروزی ایران، به معجزه هایی دست بزنیم که در ایران انقلابی شود و آن دست از ما که زرتک تر است، سوار بر موج انقلاب، در جامعه عاصی بر حکومت طفیلی روحانیت، نظام ایده آل سوسیالیستی خودش راپیاده کند؛ باید گفت تازیانه زمان بیدارمان نکرده است و هنوز در رؤیای روز های جوانی و چشم و گوش بستگی به سر می بریم. اما روی دیگر سکه این است که واقع گرا و واقع بین باشیم. امکانات خودمان را در شناخت جامعه می که از آن دور افتاده ایم، برآورد کنیم و روی هم بریزیم. روحیه «بنیادپرستی» را کنار بگذاریم. به روابط انسانی معقول و احترام آمیز یا هم رو بیاوریم، در برابر جامعه یی که می خواهیم ظرفیت طرد و شکستن حاکمیت روحانی را از خود نشان بدهد، از اراده گرائی بگذریم و اراده جمعی جامعه را محترم بشماریم. از خودمان آغاز کنیم، و قدم پیش بگذاریم، و به فراخوانی دیگران برای اتحاد عمل در برچیدن حاکمت روحانی، از ایران بپردازیم. بی آنکه داعیه رهبری و ریاست داشته باشیم. در این فراخوانی نیز راه افراط پیش نگیریم. و حدیث مردی را به یاد داشته باشیم که جلو پام آمده بود، گفتند: مواظب باش نیفتی؟ چندان عقب رفت که از پشت افتاد!

تاریخ ایران، از انقلاب مشروطه به این سو، مرحله دوگانه یی را از سر گذرانده است. یا تسلیم کودتا و نظامی شده، یا تسلیم آخوند و حکومت روحانی. در این آخرین تجربه، چپ جوان ایران، آزادی را در مقدم روحانیت ریاکار و تیره دل قربانی کرد و شعار داد: «آزادی شعار بورژوازی است».

روشنفکران ما، در سالهای زوال سلطنت قاجار، از سردار سپه فریب خوردند و او با یاری روحانیت به سلطنت رسید. و با آن ها همان کرد که هر دیکتاتور مکار می کند. آنان بار دیگر پس از آشوب ۱۵ خرداد ۴۲ به دام روحانیت افتادند که با روی شانه آنها گذاشت و به حکومت رسید و نقش سیاه خود را در خصومت با روشنفکران، برای همیشه در تاریخ ایران، بجا گذاشت.

کسانی که گمان می برند می توان تجربه گذشته را با هواداران سلطنت تکرار کرد، باید بسیار ساده دل باشند. سلطنت طلب، شریک خرد یا بزرگ گذشته به چندان دور نظام طفیلی سلطنت است. چپ نه می تواند به استحاله حاکمیت روحانی، دل ببندد و نه به همگامی با سلطنت طلب. جز این دو نامه سیاه، در ایران و خارج از ایران، نیروی انسانی کم نیست. کسانی که به اصل حاکمیت مردم و به آزادی می اندیشند - و من، چپ، برای همگامی با آنها در برچیدن حکومت روحانی از ایران، نیازمند منشوری به استحکام «مانیفست» مارکس و انگلس هستیم. آرمان خواهی من برای جامعه ایران، با اراده گراییی هم راه نیست. و در مرحله کنونی این جهان پر حادثه، خواهان استقرار آزادی، حاکمیت مردم، تمامیت کشور و دموکراسی خالی از تبعیض هستم. خواهان حکومتی هستم که از جمله، آزادی مرا در دفاع از حقوق کار در شهر و روستا، و از عدالت اجتماعی و تامین رشد و رفاه طبقه کارگر، و رفاه اجتماعی در کشور تضمین کند. برای من برچیدن نظام طفیلی ولایت فقیه، موضوع اصلی اتحاد عمل با روشنفکرانی است که به پشت سر نگاه نمی کنند، و با فریب های گوناگون سلطنت طلبان، یا معتقدان حکومت دینی از نوع غیر روحانی آن، اغوا نمی شوند. به انبساط همچون عنصری بالغ و مختار و مستقل و بی نیاز از قیم و سربست می نگردند. و دست کم به صورت تحقق حقوق و اصولی که در سازمان ملل، کمیسیون حقوق بشر، و کمیسیون فرهنگی و اجتماعی آن (یونسکو) برای وی شناخته شده است، قائلند.

اما، در ایران، و در کنار همفکرانم، من یک چپ آرمانخواه هستم که هم به صف جهانی چپ و هم به مبارزات سیاسی، فرهنگی دفاع از دستاورد ها و چا انداختن مقام اجتماعی چپ، تعلق دارم. چپیی که با «مانیفست حزب کمونیست» در سال ۱۸۴۸ هویت پیدا کرده است.

برای چنین پیوندی، فرصت را اندکی از دست داده ایم، اما، این حرکتی است که پیش شرط هر نوع شکل معقول و بارور چپ های ایران است: حرکتی که در آن، عبور نشوار و سراسر تجربه اندوزی از دوران جوانی خود را به نمایش می گذارند - و باید بگذارند.

رشنا مرزبان
۶ نسامبر ۱۹۹۲ - پاریس

سازمان نظامی حزب توده ایران هرگز قادر نبود به تنهائی کودتا را بشکست بکشاند

محمد جعفر محمدی

قسمت چهارم

عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد

ملاحظه گردید کودتاچیان در لحظات اولیه شروع عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد، یعنی در واقع حدوداً ساعت ۱۲ (همزمان با پایان نمایش برنامه سخنرانی تیمسار ریاست ستاد ارتش) به انبوه تانک های کاملاً مجهز و مسلح و آماده به عملیات ام ۲۴، به این نیرومند ترین سلاح تعرضی زمینی دست یافتند و تفوق کامل و ابتکار عملیات نظامی را قبضه کردند.

حال چگونه و با چه نیرویی سازمان افسری قادر بود بین ساعات ۱۱ و ۱۵ روز ۲۸ مرداد کودتا را به شکست بکشاند؟

ابتدا خاطرنشان مینمایم که سرنوشت کودتا باید در مرکز و خود تهران تعیین می شد، هنگ سوار سلماس بفرماندهی... گردان قره تپه بفرماندهی...، هنگ پیاده رزمی رضائیه بفرماندهی... در چند صد کیلومتری تهران در سرنوشت کودتا نمیتوانستند کوچکترین تاثیری داشته باشند، فقط یک قدرت صاعقه وار مرکزی و یا یک قیام ملی و مردمی نظیر قیام سی تیر ماه لازم بود که همانطور که کودتاچیان در کمتر از یک ساعت توانستند تفوق کامل نظامی بدست آورند، این تفوق نظامی را در هم بشکنند. بد نیست گفته شود، سازمان افسری قادر بود با امکاناتی که در کرمان داشت، تمامی لشکر را به راحتی در اختیار بگیرد ولی یک لشکر در فاصله بیش از هزار کیلومتری پایتخت چه اثر برق آسائی میتواندست بر تحولات آن روز و آن ساعت های تهران داشته باشد. اگر این لشکر بفرض روزی در عملیاتی در منطقه شرکت می نمود فردای آن روز نیاز به مهمات، آذوقه، سوخت و دیگر ملزومات داشت که باید از مرکز تأمین می شد در غیر اینصورت قدرت تحرك از آن سلب می شد. و به این ترتیب بازکردن حساب روی این نیرو های خارج از تهران در رابطه با به شکست کشاندن کودتا خارج از منطق و عقل است.

بین ساعت ۱۰ و ۱۱ سروان اکبر دادستان (۱) همراه با عده ای از افسران بازنشسته اکثراً افسران ارشد به پادگان سلطنت آباد محل استقرار تانک های ام ۲۴ که از مدرن ترین تانک ها و بتازگی به ارتش ایران واگذار شده بودند، میروند. (من شنیدم که یکی از فرماندهان بالائی لشکر زرهی هم همراه آنان بود.) همان طور که گفتم کلیه افسران پادگان برای استماع سخنرانی تیمسار سرتیپ ریاحی به دانشکده افسری رفته بودند. پادگان خالی از افسر، بدون رادع و مانع و به آسانی کودتاچیان به دهها تانک مجهز و مسلح و آماده به خدمت دست یافتند. لازم به تذکر است که درجه داران خدمه این تانک ها و سایر سربازان و درجه داران پادگان، سروان دادستان را خوب می شناختند. زیرا که محل خدمتی او همانجا بود و بعلاوه خویشاوندی او را با خانواده سلطنتی میدانستند. در نتیجه بدون هیچگونه واکنش منفی از سوی خدمه و کارکنان تانکها، سوار بر تانکها شدند. مسلم است چنانچه فردی از این خدمه تافرمانی می کرد فی المجلس، با یک گلوله حسابش رسیده می شد.

هر يك از این افسران، بر تانگی سوار شدند و بسوی شهر روان گشتند. و برای ایجاد وحشت و اضطراب، با هدف و بی هدف با توپ و مسلسل به تیراندازی پرداختند. (هدف خانه مصدق) من فکر می کنم نیازی نباشد که دنباله جریان شرح داده شود. از همان بدایق اول شروع عملیات روز ۲۸ مرداد تفوق کامل نظامی کودتاچیان بر نیرو های مستقر در خیابانها (اعم از طرفدار یا مخالف کودتا) مسلم و محرز گردید.

تانگ ها مستقیماً بسوی دژبانی کل واقع در خیابان سوم اسفند سرازیر می شوند. ابتدا شرکت کنندگان در عملیات روز ۲۵ مرداد و سایر بازداشتی های مربوط به توطئه های گذشته علیه دکتر مصدق را از زندان آزاد و چمگلی خانه مصدق را زیر باران گلوله می گیرند. بر یکی از این تانک ها سرهنگ نوم عزیزالله رحیمی (۲) که او هم در زندان دژبان، بازداشت بود سوار می شود و در نقاط مختلف حوالی خانه مصدق در حالی که پای قطع شده سربازی (از زانو به پائین) را در دست داشت سخنرانی می کرد و شعار می داد «این حاصل چنایات مصدق است» با همین تانگ در چهار راه عزیز خان از خیابان منحرف و بداخل جمعیت که در پیاده رو جمع بودند رانده می شود و ۱۹ نفر از مردم بی گناه زیر چرخهای تانک، له می شوند.

بر تانگ دیگری سرتیپ بازنشسته افخمی سوار بود که با خبر نگار و یا خبرنگارانی مصاحبه نمود.

از افسران مدافع خانه دکتر مصدق که سه نفر بودند: سروان داوردپناه، سروان فشارکی و ستوان یکم علی اشرف شجاعیان، تنها شجاعیان از افسران سازمان افسری بود که تا آخرین نفس پایداری نشان داد و در حالی که از سراپای بدنش خون جاری بود دستگیر میشود. (۳)

تعدادی از این تانگ ها بسوی فرستنده رادیو که ستوان یکم هوشنگ قربان نژاد (۴) با دو تانگ کوچک چکسلواکی از آنجا دفاع می کرد هجوم بردند و پس از درهم شکستن پایداری ستوان یکم قربان نژاد و تصرف استودیو رادیو تهران در ساعت ۱۷ سرلشکر

فضل الله زاهدی بعنوان نخست وزیر منتخب شاه به سخنرانی پرداخت. و بدین ترتیب ماجرا به پایان رسید و همانطور که

و اما قدرت نظامی سازمان افسری در مرکز

تیمی از افسران متشکل در سازمان افسری حزب، در تهران خدمت می کردند. که حدود ۲۰۰ الی ۲۵۰ نفر می شد. پندار عمومی خاصه احزاب و سازمانها، «چپ و راست» بر این بود که تمامی این اعضاء، دارای مشاغل فرماندهی و هر یک حد اقل ۴۰ - ۵۰ نفر سرباز و درجه دار مسلح در اختیار دارند که همگی بی چون و چرا مطیع دستورات فرمانده خود هستند. همچنانکه اطاعت کورکورانه در ارتش حکم میکرد. ولی:

۱ - حدود تیمی از این عده ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفری، دانشجویان دانشکده افسری، درجه داران نیروی هوایی و افسران فنی و پزشک بودند. دانشجویان بطور پراکنده در واحد های متعدد دانشکده افسری در رسته های گوناگون مشغول گذراندن دوره آموزش نظامی بودند، درجه داران نیروی هوایی نیز در پادگانهای مختلف نیروی هوایی و افسران فنی و پزشک در کارخانجات بیمارستانها و یا در پادگانها و ادارات مختلف ارتش به کار های فنی و طبابت اشتغال داشتند و کار نظامی قابل ملاحظه ای از آنان در رابطه با بشکست کشاندن عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد ساخته نبود. با توجه به اینکه افسران فنی و پزشک هر کدام یک قبضه کلت و یکصد تیر فشنگ در اختیار داشته و اونیفورم نظامی هم در برداشتنند.

۲ - حدود ۳۰ نفر از این عده ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفری، افسران

شهریانی بودند که فقط دو نفر از آنان در پست های حساس رژی کلانتری های ناحیه بازار و ناحیه ۱۰ خدمت می کردند که هر دو آنها از محبوبیت و اتوریته قابل توجهی برخوردار بودند. البته نمی شود این کلانتری ها را با واحد های نظامی قیاس کرد. سطح معلومات و آگاهی سیاسی پاسپان ها یا سربازان که اکثراً بی سواد محض بودند، قابل سنجش نبود. بعلاوه آنها با مردم و قانون سر و کار داشتند و بر خلاف سربازان که مرتباً اطاعت کورکورانه و بدون چون و چرا، از اوامر فرماندهان به آنها آموزش داده می شد، مجری و مطیع کلیه دستورات رژی کلانتری ها نبودند. و آن دستوراتی را اجرا می کردند که با قانون مطابقت داشته باشد و حتی دستورات بر خلاف قانون را نه تنها اجرا نمی کردند که به رژی خود نیز تذکر می دادند. این کلانتریها هم بجز اسلحه کمربندی آنها به تعداد پست های نگهبانی، سلاح دیگری نداشتند. و چون در شهر حکومت نظامی برقرار بود کلانتری هائی توانستند در انتظامات شهر دخالتی داشته باشند.

۳ - حدود ۲۰ نفر از این عده ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفری، افسران نیروی هوایی بودند.

در تهران دو فرودگاه نظامی دوشان تپه و قلعه مرغی وجود داشت، بعلاوه مدرن بودن تجهیزات فرودگاه دوشان تپه اکثر پرواز های نظامی از آن فرودگاه صورت می گرفت. از محاللات بود هواپیمائی از باند فرودگاه دوشان تپه پرواز کند و تمامی کارکنان و خدمه فرودگاه از آن مطلع نشوند و نام خلبان و سایر خدمه و مأموریت و نوع مأموریت آنها ندانند، خاصه اینکه مأموریت، یک مأموریت جنگی باشد. زیرا همگی در انجام مأموریت آن بنوعی همکاری داشتند. و حتی تمام ارکان ستاد نیروی هوایی که آن هم در همان دوشان تپه قرار داشت از این پرواز مطلع می شدند. در اینصورت تصور اینکه هواپیما یا هواپیما هائی بتوانند پنهانی و مخفیانه به پرواز درآیند و بشکلی در سرکوب نیرو های کورنچائی شرکت نمایند، باطل و خارج از عقل و منطق بود. حتی در شرایط عادی هم این افسران نیروی هوایی عضو سازمان افسری قادر نبودند، هواپیمائی را برای انجام عملی، خارج از برنامه تعیین شده برای فرودگاه انجام دهند. این افسران نیروی هوایی سازمان نظامی را، به هنگام اجرای عملیات نظامی - کورنچائی ۲۸ مرداد میتوان به شکارچیان بدون اسلحه تشبیه کرد. (۵)

۴ - حدود ۲۰ نفر از این عده ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفری، افسران ژاندارمری بودند که عمدتاً به کار های غیر صفی اشتغال داشتند. مجموعه این افسران و افسران ردفی های ۲ و ۳ و قسمتی از دانشجویان دانشکده افسری ردفی یک را که سال دوم دانشکده افسری را طی می نمودند و می توان و باید جزء افرادی که به امور نظامی آشنائی کافی داشته و قادر بودند واحد های نظامی را اداره و فرماندهی نمایند بحساب آورد. ولی افراد آماده و تعلیمات نظامی دیده حاضر به خدمت - نظامی و غیرنظامی - در ستترس نبود که به آن سرعت در اختیار آنان گذارده شود. می توان این مجموعه را نیز شکارچیان ماهری دانست لیکن بدون اسلحه.

۵ - باقیمانده این عده ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفری افسران سازمان نظامی حزب توده ایران، افسران صفی بودند که جمع آنها حدوداً به ۱۰ نفر می رسید. بدیهی است غیر متمرکز، پراکنده در کل پادگان های تهران و حومه. علی القاعده بایستی تمام قدرت اساسی و قابل توجه سازمان نظامی حزب در تهران، در این عده نهفته باشد. (۶)

این افسران فرمانده به دو دسته قابل تقسیم بودند:

- الف - افسران فرمانده با واحد های نظامی درون پادگان ها
- ب - افسران فرمانده با واحد های نظامی درون خیابان ها که در اختیار فرمانداری نظامی قرار گرفته بودند.
- الف - افسران فرمانده با واحد های نظامی درون پادگان ها بالاترین پست فرماندهی در درون پادگان های نظامی تهران که در اختیار سازمان نظامی بود، فرماندهی گردان و آن گردان یکی از گردان های گارد مستقل شاهنشاهی و یا لشکر گارد بود که سرگرد عبد الصمد خیرخواه آن را فرماندهی می کرد. وظیفه این لشکر حفظ جان شاه و خانواده سلطنتی و نگهبانی و حراست از املاک، کاخها و اموال آنها بود.
- این تنها گردانی بود که سازمان افسری در درون پادگان های نظامی تهران و حومه فرماندهی آنها در اختیار داشت، بقیه پست های فرماندهی سازمان، از گردان به پائین درواقع گروهان و دسته یعنی کوچکترین واحد نظامی بود.
- آری، سرگرد خیرخواه در این لشکر پراهمیت و حساس فرماندهی یک گردان را عهده دار بود.
- او افسری بود لایق، شایسته، کاردار و از اتوریته نظامی خاصی برخوردار و مورد احترام کلیه افسران و خدمتگزاران آن لشکر بود.

نگاهی به درون پادگان و وضع خدمتی سرگرد خیرخواه

پیندازیم:

اگرگارد سلطنتی را یک هنگ فرض کنیم (البته اینطور نبود بلکه یک لشکر بود) حد اقل از سه یا چهار گردان تشکیل می شد که فرماندهی یکی از این گردان ها بعهده سرگرد خیرخواه بود. در هرکدام از این گردان ها حد اقل سه فرمانده گروهان و حدود ده افسر دیگر بعنوان فرماندهان دسته و غیره مشغول خدمت بودند. بر کسی پوشیده نیست که انتخاب این افسران علی الظاهر با کارگزینی است ولی یکی از وظایف خاصه رکن دوم ستاد ارتش برگزیدن، تأیید و صحنه گذاردن و نظارت دائمی بر رفتار و کردار این افسران بود. این آقای سرگرد خیرخواه و نظایر او، ناگزیر بودند - بیش از دیگر افسران - اتقدر تظاهر به شاه دوستی و شاه پرستی و انجام وظایف محوله بنمایند تا بتوانند در مقام خود باقی بمانند و حیاتیاً شکار مأموران آشکار و نهان رکن دوم ستاد ارتش که در همه جا در کمین بودند نشوند. (خود سازمان افسری هم براین رفتار تاکید داشت.)

رسم و قاعده بر آن بود که همه روزها صبح ها و عصر ها، سربازان و فرماندهان در یادگانها مراسم صبحگاهی و شامگاهی برپا کنند و به جان شاه دعا کنند و در پایان بسلامتی شاه، هورا بکشند. این آقای سرگرد خیرخواه چاره ای نداشت جز شرکت در این مراسم، و برای اختفاء و پوشش فکری خود، مجبور بود بیشتر از دیگران و هرچه پر حرارت تر از دیگران گلو پاره کند و هورا بکشد.

باید توجه داشت که افسران فرمانده زیر دست او یعنی فرماندهان گروهان ها و دسته ها و... برگزیده و منتخب خود او نبودند بلکه همانطور که اشاره گردید برگزیده و منتخب و سنجین شده از بین افسران و قدر مسلم افسرانی نظیر سروان شقاقی، (افسری که عده ای از وزراء دکتتر مصدق و از جمله دکتتر قاضی را در شب ۲۵ مرداد در خانه های شان دستگیر و در کاخ سعد آباد بازداشت کرد.) سروان ناصر مقدم (سرلشکر و رئیس ساواک بعد از کودتا)، سروان مهدی رحیمی (سرتیپ و فرماندار نظامی تهران بعد از سرلشکر اویسی که بعد از انقلاب در دادگاه رئیس دادگاه خلخال را به سفره گرفت و به شاه ابراز وفاداری کرد). بودند. حال تجسم کنید فرمانده واحد کوچکی از کل گارد مستقل شاهنشاهی (هنگ یا لشکر گارد) با افسران زیربستی این چنین، ساعت ده صبح با گردش ۱۸۰ درجه ای به افسران و افراد زیر فرماندهی خود فرمان دهد برای سرنگونی شاه و دربار به پیش، آن هم در داخل پادگانی که دهها افسر شاه الهی دیگر حضور دارند. آیا گلوله ای از عقب مغز او را متلاشی نمی کرد؟ درست است که جنبش ترقیخواهانه و آزادیخواهانه ملی، افکار و اندیشه عموم مردم ایران و از جمله افسران ارتش را متحول نموده بود و بسیار بودند افسرانی که با این نهضت و جنبش همگام و همراه بودند که خود به نمونه های متعدد و جالبی از آن برخورد کرده ام که شرح و توصیف آنها از موضوع خارج است. ولی این لشکر، بمناسبت وظیفه ای که برعهده داشت، جایگاه وابسته ترین، سرسپرده ترین و گوش بفرمان ترین افسران ارتش شاهنشاهی بود. این آقای سرگرد خیرخواه خصوصاً و دیگر افسران سازمان نظامی در کل پادگان های تهران وضعیتی نظیر همان چه که شرح داده شد، داشتند و حساب بازکردن غیر از آنچه که واقعیت بود، توهمی بیش نیست.

ب - افسران فرمانده با واحد های نظامی درون خیابان های

شهر
سه نفر از این افسران صفی سازمان افسری با افراد زیر فرماندهی خوششان برای حفظ نظم و امنیت به داخل شهر اعزام شده بودند بدین قرار:

- ۱ - سروان رمضان مشرفیان دهکردی، مامورحفظ نظم در میدان بهارستان، خیابان های شاه آباد، استانبول، نادری و سعدی
- ۲ - ستوان یکم هوشنگ قربان نژاد یا دو دستگاه تانک چکسلواکی مأمور حفاظت از استودیو رادیو تهران واقع در میدان ارك
- ۳ - ستوان یکم علی اشرف شجاعیان با دو دستگاه تانک مأمور حفاظت از خانه دکتتر مصدق واقع در خیابان کاخ

فراموش نشود، علاوه بر سه نفر افسران یاد شده بالا، افسران فراوان دیگری با واحدهای شان برای حفظ نظم در خیابان ها مستقر بودند که به سازمان نظامی ارتباطی نداشتند. آن سه نفر افسر، جزء کوچکی از کل واحد های مأمور حفظ نظم که در اختیار فرمانداری نظامی گذارده شده بود، بودند. لازم به یادآوری است که عمل افسران فرمانده در درون پادگانها نظیر سرگرد خیرخواه، با افسرانی که به داخل شهر برای سرکوبی و جلوگیری از تظاهرات مردم اعزام شده بودند (نظیر سروان مشرفیان) یکلی متفاوت بود. به اینان اجازه داده شده بود از تظاهرات مردم جلوگیری کنند و در صورت ضرورت بسوی آنان تیراندازی نمایند. سروان مشرفیان میتوانست برابر

این دستور به سربازان زیر فرماندهی خود فرمان آتش بسوی مردم بدهد. ولی این فرمان عام نیست، بسوی برخی از مردم می توانست فرمان شلیک بدهد ولی بسوی بعضی ها نمیتوانست.

به گفته سرگرد آذرنور اشاره می کنم

«مشرقیان قبل از ظهر ۲۸ مرداد وقتی می بیند گروههایی با در دست داشتن عکس شاه و زنده باد گویان به چهار راه نزدیک می شوند، به ابتکار خود و به این عنوان و بهانه که از طرف فرماندهی لشکر بخشنامه شده است توده ای ها با تظاهر به شاه پرستی و همراه داشتن عکس هائی از شاه به سربازان نزدیک شده آنها را غافلگیر و خلع سلاح خواهند نمود دستور تیر اندازی می دهد...» (راه آزادی ۲۴) (۷)

سروان مشرفیان فرمان تیراندازی می دهد. (البته با استناد به بخشنامه صادره از طرف فرماندهی لشکر، نه مستقلاً و از پیش خود) ولی به روی چه کسانی؟ - به روی توده ای هائی که بدروغ تظاهر به شاه پرستی می نمودند! در واقع سروان مشرفیان عضو سازمان افسری حزب توده ایران که دستور تیراندازی بسوی مردم به او داده شده بود، هرگز جرأت و جسارت این را نداشت (و نباید هم می داشت) که فرمان بدهد به سوی این مردم که شاه پرستند و عکس شاه را همراه دارند و علیه حکومت قانونی دکتر محمد مصدق دست به تظاهر زده اند، تیراندازی نمایند، بلکه فرمان می دهد، بسوی این مردم که توده ای هستند (توده ای) و بدروغ عکس شاه را در دست گرفته اند تیراندازی نمایند. (بله او که يك افسر توده ای بود و مجوز تیراندازی بسوی مردم را هم داشت تنها می توانست فرمان دهد به توده ای ها شلیک نمایند نه به طرفداران شاه. اگر غیر از این می کرد، به احتمال قریب به یقین، نه تنها فرمانش به اجرا در نمی آمد بلکه جان خود او، توسط افسران و افراد زیر فرماندهی اش در معرض خطر قرار می گرفت.

باز یادآوری می کنم که جنبش آزادیخواه مردمی بشدت افکار عمومی و از جمله افسران و درجه داران و سربازان را تحت تاثیر قرار داده بود و بسیار افسران و افرادی که نه تنها با شاه و سلطنت مخالف بودند بلکه هوادار جنبش و حامی دکتر مصدق هم بودند. ولی اعضای سازمان افسری همانطور که ضرورت ایجاب می کرد ملزم و موظف بودند سمت فکری خودشان را مکتوم و پوشیده نگاهدارند و هیچ رفتاری که موجب شناسائی آنهاشود از خود بروز ندهند.

باید توجه داشت با تمام تغییرات مثبتی که در افکار و روحیه ارتشیان پیدا شده بود تا آخرین روز حکومت مصدق افسران سازمان نمی توانستند در محل کارشان يك روزنامه، مثلاً بسوی آینده و یا يك روزنامه طرفدار مصدق، را با خود داشته باشند و احياناً نگاهی به آن بیندازند. من خود اواخر حکومت دکتر مصدق يك روز، يك روزنامه بسوی آینده را - نه بطور علنی - با خود به محل کارم بردم و قصدم این بود که به دو نفر از افسران که «خطری!» نداشتند و با جنبش گهگاه همسویی نشان می دادند، [البته برای جلب آنها به سازمان] نشان دهم. به محض اینکه روزنامه را از جیبم بیرون آوردم، هر دو متفقاً و با تعجب گفتند، «شما و بسوی آینده !!!» گفتم مجانی رسید و خواستم نگاهی به آن بیندازم.

به نظر من:

اگر سازمان نظامی حزب بجای تمام این اعضاء که در تهران متمرکز بودند، فقط يك گردان مستقل - خارج از مقررات پادگانى - در تهران می داشت و فرماندهی آن را افسری نظیر سرگرد خیرخواه عهده دار بود، امید غلبه بر کودتاجیان و خنثی کردن توطئه آنان بسیار زیاد بود.

در خاتمه مجدداً یادآور می شوم، در ابتدا اشاراتی به نیرومندی این سازمان نمودم که واقعاً سازمان نیرومند و منسجمی بود و سپس به ناتوانی آن سازمان اشاراتی داشتم که این ناتوانی فقط و فقط در رابطه با به شکست کشاندن کودتا در روز ۲۸ مرداد است که بر خلاف تصورات سرگرد آذرنور و بطوریکه ملاحظه گردید، سازمان فوق العاده ناتوان تر از آن بود که بتواند یکی دوساعته یا کمتر از این مدت ضربه ای صاعقه وار بر نیروهای کودتا در ساعات بین ۱۲ و ۱۵ آن روز وارد نماید و حتی با نقشه از پیش طرح شده هم، این سازمان قادر به زدن چنین ضربه ای نمی بود. تنها يك قیام، نظیر قیام سی ام تیر با شرکت و هم اهنگی کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی ضد کودتا، همراه با مردم قادر بود کودتا را درهم بشکند و بس

دنباله دارد

۱ - اکبر میرزا داستان، از اقوام و بستگان شاه بود. پس از کودتا سرگرد شد. آخرین درجه و سمتش قبل از انقلاب سرلشکر و رئیس اداره هشتم ساواک بود. چند ماه پس از انقلاب دستگیر

و زندانی شد ولی مباشر سرلشکر فرهاد میرزا داستان (اولین فرماندار نظامی بعد از کودتا و عموی او) با پرداخت ۱۷ میلیون تومان رشوه او را از زندان نجات داد.

توضیح: عده ای از خوانندگان گرامی راه آزادی بر نگارنده ایراد گرفته اند که چرا از ذکر نام اسامی عده ای از اعضاء سازمان نظامی خصوصاً آنها که عضو خانواده سلطنتی بوده اند خود داری نموده ام. با پوزش از خوانندگان گرامی، اکنون که نام یکی دیگر از اعضاء خانواده سلطنتی ولی از زمره کودتا کنندگان برده می شود، از فرصت استفاده می کنم و اسامی آن چهار عضو خانواده سلطنتی را که در سازمان نظامی حزب توده ایران عضویت داشتند و در راه آزادی شماره ۲۹ بدون ذکر نام، از آنها یاد شده بود با میزان محکومیت شان بازگو می کنم.

سرهنگ دوم پیاده فتح اله پهلوان محکوم به حبس ابد سرگرد پیاده عنایت اله پهلوان محکوم به ده سال

زندان

ستوان یکم توپخانه قدرت اله پهلوان محکوم به حبس ابد ستوان یکم هواشی کامبیز داستان محکوم به ۱۵ سال

زندان

۲ - سرهنگ ۲ عزیز اله رحیمی، روز نهم اسفند با ماشین جیب درب خانه مصدق را شکست و با دیگر مهاجمین از جمله سرگرد خسروانی و شعبان بی مخ وارد خانه شدند... بعد از کودتا سرهنگ شد و کودتاجیان پست ریاست ستاد دژبان را به او قول داده بودند ولی چون او را زیاد عاقل نمی دانستند از قول خود سرپیچی کردند و او هم بعنوان اعتراض تقاضای بازنشستگی کرد، بلافاصله تقاضایش پذیرفته و بازنشسته شد. بعد از انقلاب با درجه سرتیپی رئیس دژبان شد که دائماً با همافران درگیری داشت و مخالف شدید شرکت نظامیان در سیاست بود.

۳ - سروان فشارکی و سروان داورپناه بعداً دستگیر و بازداشت و چند ماه بعد بازنشسته و آزاد گردیدند. سروان فشارکی پس از رهائی از زندان نام خود را تغییر داد و به مهرا ن تبدیل کرد. بعد از انقلاب بهمن ۵۷ در حکومت مهندس بازرگان با درجه سرتیپی بسمت معاونت ستاد ارتش و یا معاونت وزارت جنگ منصوب گردید.

۴ - ستوان یکم هوشنگ قربان نژاد مدت ۱۵ سال در زندان رژیم شاهنشاهی گذراند و سپس آزاد گردید و در رژیم جمهوری اسلامی مجدداً در یورش جمعی به حزب توده دستگیر و زندانی شد. با اینکه به مدت ۵ سال در دادگاه انقلاب محکوم شده بود ولی در کشتار جمعی زندانیان در شهریور ماه ۶۸ اعدام گردید.

۵ - نباید از یاد برد نقش برجسته جمعی همافران نیروی هوایی دوشان تپه را که شراره های انقلاب مسلحانه روز ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ از ساعت ۶ صبح آن روز از آنجا زبانه کشید و حدود ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز حلقه محاصره گارد مستقل شاهنشاهی را در هم شکستند و پیروزمندان با سلاح های خود به سمت شمال شهر به راه پیمائی بست زدند.

۶ - لازم به یادآوری است که اکثر این افسران بسیار جوان و تقریباً با پائین ترین درجات افسری (ستوان دوم و ستوان یکم و سروان و استثنائاً يك سرگرد) و سمت آنها فرمانده بسته، فرمانده گروهان و استثنائاً يك فرمانده گردان) بود

۷ - این دستور از طرف فرماندهی لشکر صادر شده بود و در دادگاه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی نیز عنوان گردیده است.

در این بخشنامه به افسران اعزامی به شهر هشدار داده شده بود که توده ای ها با در دست داشته عکس های شاه و تظاهر به شاه پرستی به افراد نزدیک می شوند و قصد ربودن سلاح آنها را دارند.



قدیمی ترین زندانی سیاسی دنیا هنوز در بند جمهوری اسلامی است!

محسن حیدریان

است. آشنائی با تشریح در دفتر حزب و سپس تولد دختر کوچکش که محصل این رویداد شیرین است، بی شک از زیبا ترین و نیروبخش ترین خاطرات این دوران از زندگی عمومی است. اما تنها ۴ سال آزادی که «دلی آب خوردن پس از بد سگال» برایش بود، به سرعت برق و باد در بهمن ماه ۶۱ با دستگیری سران حزب به پایان میرسد. در این ۴ سال عمومی حتی فرصت نیافت که نام خیابانهای تهران را بازشناسد. خیابانها، ساختمانها، اتومبیل ها، امواج جمعیت و ترافیکی که هیچ شباهتی با خوابها و رویا های بیداری ۲۵ ساله او در زندان نداشت. عمومی که همه عمر خود را صرف آرمان آزادی و استقلال ایران کرده و «اتهاماتی» نظیر «وابستگی حزب» و «چاسوسی برای شوروی» در تصوراتش تنها یک «ترنند تبلیغاتی ارتجاعی و امپریالیستی» بود. در زندان به یکباره با حقایق تکان دهنده ای رو برو می شود که کیانوری و دیگران فاش می سازند. مناسبات هستی سوز حزب با سازمان مخوف ک. گ. ب و دوگانگی در گفتار و کردار بخش بزرگی از سران حزب چون پتکی گران بر سر او فرود می آید. آب سردی که بر ایقان و ایده الیسم آتشین عمومی می ریزد، یکباره همه چیز را در نظر او دگرگون می کند. خود را تمقیر شده و بازیچه یک اپارات است دست می یابد. جستجوی یک چاشنی، یک جبران در برابر فروریزی کاخ مقدس رویایی اش، بحرانی ترین و دردآلود ترین ضرورتی است که در طول تمام عمر در برابرش قرار گرفته است. چاره ها و شیوه هایی که با اعتدال و خرد توأم باشد، نمی تواند نفس و ذات او را که می خواهد همه رنگها را به یکباره بزباید، ارضاء کند. برای او چیز با ارزش دیگری وجود ندارد که بخاطر آن باید زندگی کرد، مگر آنکه حاضر باشد بخاطر آن چیز از همه چیز دیگر بگذرد. این تنها شکنجه های وحشیانه گزمنگان اسلام نیست که او را به بن بست کشانده است. چیزی بسیار مهم تر از آن در درونش جا بها شده است. عمومی در سرانجام یک کشمکش توانفرسا و چنانکه درونی سرانجام راه را در یک کار می یابد: اعلام انحلال حزب توده! در اردیبهشت ماه سال ۶۲ در برابر میلیونها بیننده تلویزیون که چشماندازان از حیرت از حدقه بیرون آمده بود، در آن شب چون پتکی بر سر هزاران توده ای فرود آمد. عمومی با این کار باور نگرینی تلاش کرد که خود را به یکباره از فضای خفه کننده ناشی از ایمان و اعتقاد کورکورانه حزبی خلاص کند. در پی آن، کسانیکه ۲۵ سال تیرید و پایداری چنانچه عمومی در زندانهای شاه را بیاد داشتند در برابر دهها سؤال بی پاسخ تنها با شایعات و احساسات عجیب و غریب و پرتناقض و یا افسانه سرانی رو برو شدند.

ولی از سکوی تجارب امروز، شاید بتوان گفت که در حقیقت نیز آنچه که او از روی ناچاری و بعنوان چاره برگزیده، فی الواقع نیز بهترین انتخاب موجود بود.

کسانی که مدتی بعد عمومی را در زندان دیدند، یافتند که دیگر چیزی از آن استمکام و شادابی زندان دوران شاه در چهره و حرکات او باقی نمانده است. پتک حوادث او را دگرگون کرده بود. این عمومی اما لاغر، مردی سالخورده با چغ ای نحیف و درهم شکسته است که بیماری در جای جای بدن او جا گرفته، و بدتر از آن دلی سوخته از زخم های درون دارد. برخلاف طبری و کیانوری هیچ نوشته و سندی از رد پای سمیت فکری او در دست نیست. در واقع نیز او اهل این حرفها هم نبود. از سیاست بازی جدا بود، بی آنکه به پوچی تن دهد. مطلب بر سر ارزش گذاری عقیدتی و مراسی او نیست. اعتقادات او هر چه که باشد به قول شاعر «اینش بر تر هنر که انسان بود». اعتقاد او به مردم، سرسختی اش در برابر رژیم آخوندی و ایمانش به انسانیت، نشانه های خدشه ناپذیری از شرافت و حیثیت انسانی اوست، محمد علی عمومی نه وابسته بوده و نه چاسوس. او یک ایرانی میهن دوست است که در مراسم زندگی آرزوی جز آزادی و استقلال ایران و سعادت مردم در سر نداشته و تنها به همین جرم ۲۵ سال اسیر زندان شاه و ۱۱ سال در بند رژیم جمهوری اسلامی بوده است. برای آزادی این قدیمی ترین زندانی سیاسی دنیا که هنوز در چنگال رژیم آخوندی است، تلاش کنیم.

حزب توده در خارج از کشور به همراه «تن دیگر از همزمانش بطور غیابی برای جور شدن» «ویترین حزب» به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شده بود، از تماشای فروپاشی نظام کهن سلطنتی غرق لذت و خوشی بود. آرزویش تنها این بود که فردیت خود را در یک عظمت و شکوهی قدرتمند و جمعی که در حزب «مراز نوین طبقه کارگر» انضباط آهنین نامیده می شد، لایق کند. بزودی عمومی، این مرد خوش اندام، آرام و مؤدب در دفتر حزب در خیابان ۱۶ آذر تهران در چشم هاست. فعالیت شبانه روز و خستگی ناپذیر و انجام وظایف حزبی با اطمینان مطلق به کیانوری و شیوه رهبری مستبدانه وی، برایش اموری مقدس و غیرقابل گفتگوست. ایمان به انسانیت که انگیزه او در مجاهدت تا پای مرگ بود، معنا و مفهومی جز شوق وحدت عمل و اراده و تبدیل شدن به یک پیکر در قالب یک حزب انقلابی و «با درفش همیشه در اهتزاز» انترناسیونالیسم پرولتری» نداشت. وفاداری غیرقابل انتقاد در سازمانی که بایستی مانند یک پیکر واحد عمل کند و تمهید آتشین به خط مشی حزب که با کاربرد تبلیغات گوناگون مستدل و علمی و انقلابی جلوه داده می شد، همه چیز را در نظرش افتخارآمیز و متعالی نشان میداد. روزی در یک جمع حزبی درباره اوضاع زندانها و شکنجه در سال ۵۹ در حالیکه سدایش استمکام همیشگی را نداشت گفت: گزارشات رفقای که بطور موقت بازداشت شده اند اثبات می کند که انواع شکنجه های حیوانی در زندانهای جمهوری اسلامی اعمال می شود. این را از روی نوع خنده ها و چگونگی فریاد ها و ناله های زندانیان اتاقهای مجاور می توان تشخیص داد. ولی سیاست حزب بخاطر دفاع از خط انقلابی و ضد امپریالیستی امام ایجاب می کند که در این زمینه سکوت کنیم.»

ندای درونی و وجدان انسانی این مرد نیک سرشت و دوست داشتنی هنوز با وظایف حزبی اش در تضاد قرار نگرفته بود. فرا تر از امور حزبی، تنها حادثه دلچسب همه این سالها، ازواج

در آستانه سده بیست و یکم در جهانی که شتاب دگرگونیها حتی از تخیل انسانها نیز پیشی گرفته است، ایران سرزمین بیداد ها، نابسامانیها و خصومتهای کور، دارنده رکورد جهانی در تمقیر انسانها و در آباد کردن گورستانها و نیز داشتن قدیمی ترین زندانی سیاسی دنیاست. جامعه اما آنجاست که رژیم اسلامی جامعه را چنان با خشونت و بیداد دهشتباری مانوس کرده که آشکار ترین و خشن ترین تجاوز به حیات و آزادی انسان به بشواری وجدان جامعه را تکانی شایسته میدهد. خو گرفتن ما ایرانیان به استبداد و دیکتاتوری و هادی شدن تجاوز به ابتدائی ترین موازین انسانی، جلوه ای از پژمرده شدن روحیه و توان همبستگی در زیر بار مصائب بی شمار است. این روانشناسی به زندگی روی شیبهای کوههای آشفته نشانی فعال، یا روی شکافهای حاصل از زلزله های بزرگ و سهمگین میماند، بی آنکه مایه دل نگرانی باشد.

آخرین گزارش عفو بین الملل درباره ایران یاد پیرمرد رنج دیده و بیماری را زنده کرد که بیش از نیمی از ۶۹ سال زندگی خود را در اسارت گذرانده و دارد بی نام در انبوه خاطره ها و یا شاید بعنوان جزئی از کژبوریهای هولناک گذشته، گم می شود. گزارش عفو بین الملل او را چنین توصیف کرده است: «به اتهام سیاسی در سال ۱۹۸۲ زندانی شده است. او به علت اینکه عضو برجسته حزب کمونیستی و معنوه توده بوده است بازداشت شده و متحمل یک محاکمه بدشمت نامادلانه گردیده که در نهمه ای در اوین برگزار شده است. طبق گزارشهای غیر موثق او به اعدام محکوم شده است. این حکم آشکارا نشانه ادامه فشار های روانی بر زندانی برای وادار ساختن وی به ندامت است. او در تمام مدت بازداشت و محاکمه از دسترسی به هرگونه مشاوره حقوقی محروم بوده است. وی در نخستین سال بازداشت به شدت شکنجه شده است. او در سال ۹۲ به یک عمل جراحی یا نیاز پیدا کرده و این ناشی از تداوم اثرات شکنجه بوده است. گفته می شود مقامات مربوطه به وی آزادی از زندان را پیشنهاد کرده اند، مشروط به اینکه او طی مصاحبه تلویزیونی فعالیتهای سیاسی خویش را محکوم کند. او این پیشنهاد را رد کرده و هنوز در زندان به سر می برد.»

تهران بهماه ۱۳۵۷، تهرانی که غرق در امواج سیاسی و راه پیمانی های شکست انگیز میلیونی، مشتتهای گره کرده و حنجره های پر فریاد بود و زندانیان آزاد شده ساواک در آن قهرمانان محبوب بودند، همان بود که این افسر توده ای، محمد علی عمومی به همراه رفقای دیگرش ۲۵ سال شبانه روز در زندانهای شاه بی سببانه انتظارش را کشیده بود. شور و شوق آن روز ها و یک فضای آزاد سیاسی که خبر از به ثمر رسیدن رویا های ۲۵ ساله زندان میداد، مانع از آن بود که این افسر توده ای آرمانخواه و معتقد، شانس بازپیشی ماجرا های حزب توده در این سالها یا دیدی عمیق و باز را بیابد. اکثر مبارزان زندانی یا تانی و خیلی هم با تانی می توانند در افکار و عقایدشان تحول جدی و عمیق بیابند. او که در پلنوم ۱۶ اسفند ماه ۵۷



اپوزیسیون انقلاب دیگری را در ایران پیش بینی میکند

بهداشت و آموزش و پرورش کمیود، ها در همه جا به چشم میخورند، فساد همه گیر شده است، بروکراسی عظیمی کشور را فرا گرفته و فاصله میان ثروتمند و فقیر روز بروز بیشتر میشود. رژیم از گوش فرادادن به خواستهای مردم طفره میرود و ناآرامی اجتماعی بزرگی ایران را فراگرفته و صنعت و کشاورزی کشور در آستانه نابودی است. سیاستهای سرکوبگرانه و نیز سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن رژیم بویژه در میان قومها و مذاهب گوناگون، بکلی این نظام را از اعتبار انداخته است.

در این میان در حالیکه هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور در سخنان دیروز خود به مناسبت سالگرد انقلاب ادعا نمود که روحانیون حاکم همچنان از «پشتیبانی کامل مسلمانان ایران و جهان برخوردارند» فروهر گفت که رژیم «بکلی از مردم بریده است و در میان مردم چایی ندارد و پشتیبانی مردمی خود را از دست داده است.»

اجازه داده شد تا به اروپا سفر کند. در این مصاحبه، داریوش فروهر چهره ای تاریک از سیمای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور ترسیم کرد و از روحانیون حاکم خواست تا «به شکلی آرام از قدرت دست بکشند و بگذارند یک نظام دمکراتیک جایگیر شود تا ملت از گردابی که پس از برکرسی نشستن روحانیون تشنه قدرت بدان گرفتار شده نجات یابد. گردابی که کشور را در انزوا فرو برده و ایران را به تاریکی قرون گذشته گرفتار ساخته است.»

فروهر همچنین رژیم را متهم نمود که «از هدفهای والای انقلاب مانند پی ریختن یک ایران قدرتمند، مرفه و پیشرفته با جایگاهی شایسته در جهان ملتها، به کژراهه رفته اند.»

آقای فروهر افزود: «سرمداران حاکم با گشودن بالهای دیکتاتوری بر روی ملت، از میان بردن حقوق اساسی مردم، از میان بردن روحیه شادی، گرفتن آزادیهای دمکراتیک مربوط به احزاب سیاسی، سانسور مطبوعات، جلوگیری از آزادی نوشتار و گفتار، خود را بکلی از مردم بیگانه ساخته اند. تاریخ نشان میدهد که چنین نظامهای دیکتاتوری، غیر مردمی و سرکوبگر هرگز دوام نخواهند داشت.»
داریوش فروهر ادامه داد: «در حال حاضر بیکاری بیداد میکند، در زمینه

در حالیکه دیروز در ایران پانزدهمین سالگرد انقلاب اسلامی به یاد آورده میشود، یک سیاستمدار نام آور اپوزیسیون در تهران پیش بینی نمود که خیزش توده ای رهبران روحانی کشور را از قدرت به زیر خواهد کشید.

داریوش فروهر رهبر شخصت و پنج ساله حزب ملت ایران، حزبی که از قدیمی ترین سازمانهای سیاسی غیر مذهبی ایران میباشد، در گفتگویی تلفنی از تهران، گفت: «نیرویی تازه، جنبشی مردمی که در میان همه ملت ریشه دارد، آماده است تا وارد عمل شود و سیستم دیکتاتوری و سرکوبگر کنونی را کنار زند و به جای آن نظامی برآستی دمکراتیک را جایگزین نماید و ایران را از قاجعه ای که با آن نست به گریبان است، نجات دهد.»

آقای فروهر که در زمان حکومت شاه به زندان افتاد و در نخستین دولت پس از انقلاب سمت وزارت داشت، در چند ماه گذشته به شکل روزافزونی به انتقاد از رژیم پرداخته است. اما روحانیون حاکم تا کنون اقدامی علیه وی انجام نداده اند و برای مثال اخیراً به وی

اعلامیه هیات اجرائیه حزب دمکراتیک مردم ایران

در کمال حیرت و روحیه ای سرشار از انزجار و طغیان، اطلاع یافتیم که دولت فرانسه، برخلاف تعهدات بین المللی خود و وعده های مکرری که به مقامات دولت سویس داده بود، محسن شریف آصفهانی و احمد طاهری، دو تن از اعضای گروه ترور جمهوری اسلامی را که در قتل کاظم رجوی در سویس شرکت داشتند، به جای تحویل به مقامات قضائی سویس، صحیح و سالم روانه ایران کرده است.

مقامات رسمی دولت فرانسه، دلیل این اقدام خلاف انسانی و مغایر با تعهدات بین المللی خود در مبارزه با تروریسم بین المللی را «مصالح ملی» اعلام داشته و از دادن کوچک ترین توضیح خود داری کرده اند. تردیدی نیست که «مصالح ملی»، این بار نیز جز بده و بستان های سری و احياناً چند معامله اقتصادی نمی باشد. زیرا اولین بار نیست که دولت فرانسه نسبت به چنین اقدام شرم آوری می زند. تحویل اتیس نقاش و وحید گرچی نمونه های قبلی دیگر آتند. همین سستی ها و عدم قاطعیت در برابر اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی و تسلیم در برابر شانتاژ ها و گزوفکشی ها، موجب ترور های بعدی، نظیر قتل دکتر سیروس الهی، برومند، دکتر شاپور بختیار و سروش کتیبه در فرانسه گردید.

هم اکنون جان تمدنی دیگر از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی مقیم فرانسه، که در لیست سیاه ترور نام آنها آمده است، در خطر می باشد. مسلماً اقدام اخیر دولت فرانسه نتیجه ای جز تشویق تروریسم و قتل های سیاسی دیگر نخواهد داشت. هیات اجرائیه حزب دمکراتیک مردم ایران، این اقدام تنگن بین دولت فرانسه را شدیداً محکوم می کند و از مردم فرانسه و سازمان ها و احزاب سیاسی آن می طلبد، دولت را وادار سازند تا واقعیت آنچه را که «مصالح ملی» قلمداد کرده است در برابر افکار عمومی مردم فرانسه و جهانیان که از اقدام فرانسه به حیرت افتاده، و به اعتراض پرداخته اند، توضیح دهد و متعهد گردید که از تکرار چنین اعمالی، اکیداً خود داری شود.